

بنیان اندیشه

فصل نامه فرهنگی، اجتماعی
شماره ۲۰، بهار ۱۳۹۷، قیمت یازده هزار تومان

آب را ول نکنیم!

انسان و هنر/آوازی در برکه!

سلام محمدی



تفید تاریخ در افغانستان

مصطفی عمرزی



بحران‌های زیست محیطی در شمال غرب ایران

مجید عزمی



داستان حجاب در ایران/ اوگ بم

تنا



کنگ و زمزمه‌های جهانی شدن

صالح صیادیان



آیا آریایی‌ها متبدن قرین تزاد انسانی هستند؟

محمد امین نصیری پور



فاراسی‌ها/ ایران مدرن؟؟/ تبریز ۲۰۱۸

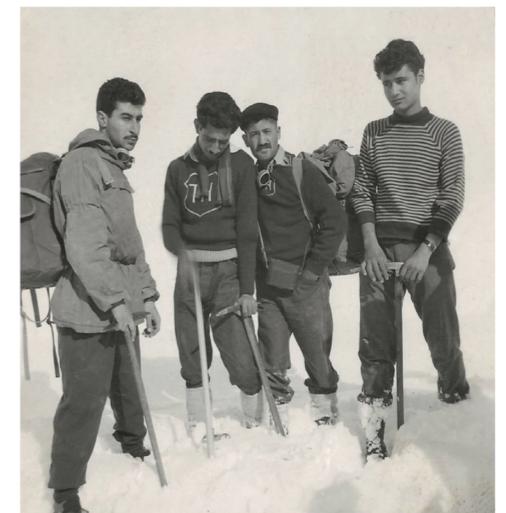
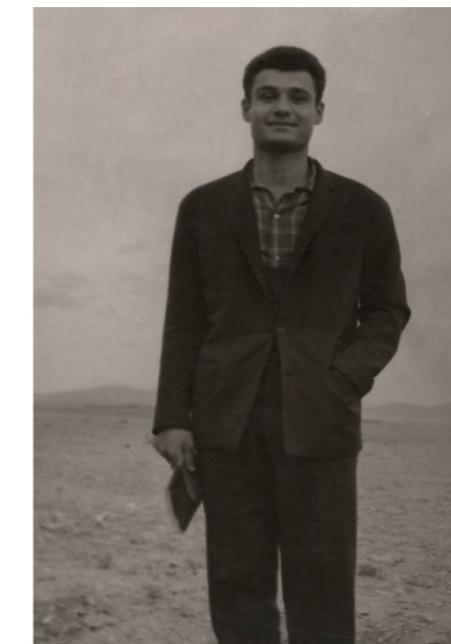
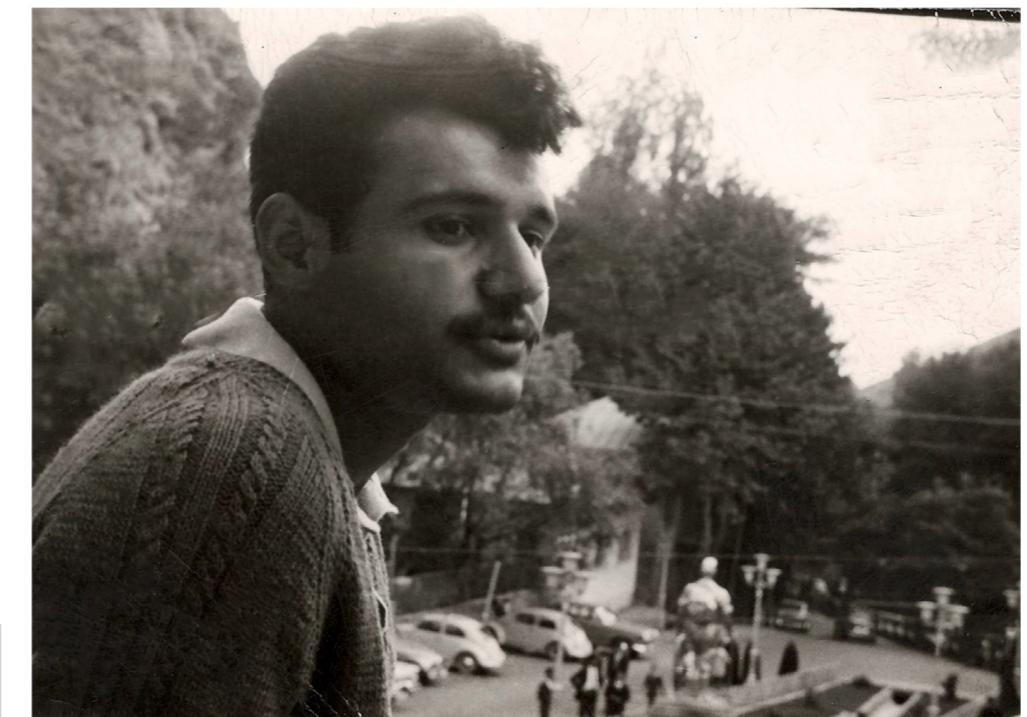
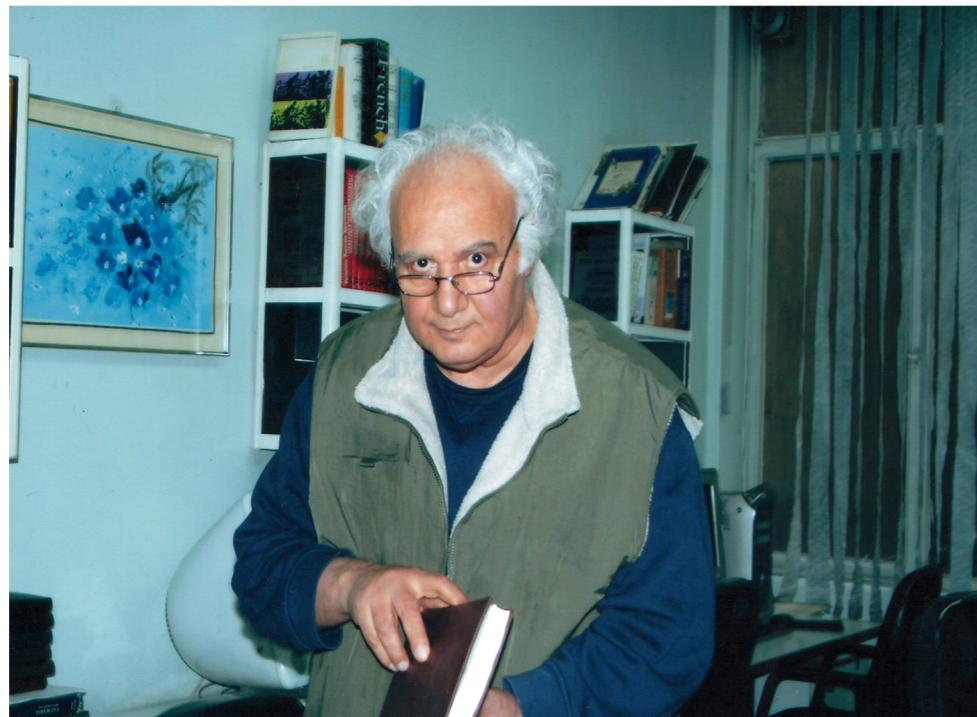
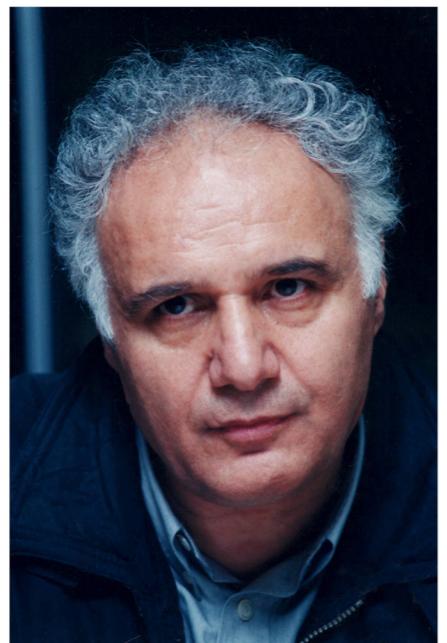
حنیف شفاعتی



فصل نامه فرهنگی اجتماعی

شماره ۲۰، بهار ۱۳۹۷

Ketabton.com







پنجاں اندیشے

ISSN 2588-4026

شماره ۲، بهار ۱۳۹۷، قیمت پانزده هزار تومان

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حنیف شفاعتی

سردیبر و ویراستار: مژگان عسگری

طراحی جلد: محمدحسین قدمی

چاپ و صحافی: امین

- (درباره طرح روی جلد: «ایران در بحران بسیار بزرگ کمآبی و بیآبی به سر میبرد. طرح روی جلد این شماره از

فصل نامه به این مسئله اختصاص دارد.»)

- (عکس‌های موجود در روی دیگر جلد مرتبط با یادداشت بیوگرافی از «ناصر پورپیرار» می‌باشند.)

ارتباط با ما:

۰۹۱۴۷۸۵۹۳۲۶

تبریز، چهارراه شریعتی، مجتمع پلاسماء، طبقه سوم، واحد ششم، کد پستی: ۵۱۳۳۶۱۵۷۳۴

Hanif.Shafaati@gmail.com

BonyanAndishi.ir



@BonyanAndishi

رسالت فصل نامه «بنیان‌اندیشی» در گام نخست بحث و گفت و گویی بنیانی درباره مسائل اجتماعی و فرهنگی می‌باشد، اما به دلیل درهم پیوستگی موضوعات مختلف، خود را از طرح گفت و گو درباره مسائل هنری، تاریخی، باستان‌شناسی، اقتصادی، سیاسی و مسائل سیار حساس کنونی در زمینه شرایط بحرانی زیست محیطی، کنار نمی‌کشد.

بنیان‌اندیشی تنها گفت و گوی بومی و ملی برای طرح تمامی مشکلات داخلی، منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. بنیان‌اندیشی همه ملل مسلمان منطقه و جهان را به دور از رنگ و نژاد و زبان و سرزمین، به اتحاد و همبستگی دعوت می‌نماید و مبنای تمامی گفتار و پندار و کردار قومگرایان و پانمنشان و فرقه‌های مذهبی موجود را غیرمستند و خارج از منطق و استدلال شناسایی کرده و مردود می‌داند.

وقاصطاً بالحق و قاصطاً بالصواب



فهرست

۱	مقدمه
۲	بیوگرافی
۳	انسان و هنر
	بخش پایانی
۴	لایزی در بر که (بخش نخست)
	جولیطی به لغات های غیر مستند درباره مدخل های بنیان ادبی شی

سالم محمدی

۵	تقدیم تاریخ در فرانسه
	درباره ضرورت بازبینی تاریخ فرانسه

مصطفی عمری

۶	بحارن های زیست محیطی در شمال غرب ایران
	درباره بحارن های زیست محیطی در شمال غرب کشور و راه های علمی و عملی بیون رفت از شرط کنونی
	مجيد عزیز

۷	کستان حجاب در ایران
	بخش دوم؛ حجاب در یهودیت و مسیحیت

۸	اوگ کیم، برگ نازه از تاریخ معاصر ایران
	درباره اسناد جدید الساخت بیون قاعده نظامی به

نما

۹	شواهد فروپاشی سراسری در تپه حسنلو
	بلستان شناسی فروپاشی آذربایجان در عصر آهن

محمد میرزا

۱۰	جهانی شدن پلے به سوی سواب
	درباره زمزمه های ثبت جهانی در یونسکو

صلاح صیادیان

۱۱	آیا آرایی ها متمدن ترین نژاد انسانی هستند؟
	علوم آریلی از دروغ تا حقیقت

محمد امین، نصیری پور

۱۳۰	نالسته‌ها
	بخش دوم؛ بررسی کتبه‌های اولرایوی
۱۳۹	ایران مدن
	اسکناس‌های جعلی، بخشی از بیانات جعلیات بلی دوه به اصطلاح قباره
۱۴۱	تبریز ۲۰۱۸ از وقایع ناتبلیغات
	بخش دوم؛ بررسی معضلات کلان شهر تبریز در رویداد تبریز ۱۴۰۷

حنیف شفاقت

حنیف شفاقت



تقدیم به جامعه بنیان‌آرایی‌سی

مقدمه

«خرد آدمی را از تعصب دور می‌دارد و عقل داور نهایی هر برهانی است. اقوال مرده که از عصر هر نسل دورتر رود، به سنت می‌گراید و باور آن به مرور دوباره و به تأیید عقل زمان موکول است. قدرت آدمی در رد و فنی پذیرفته‌های پیشین، حضور سازنده و نوشونده او در هستی را تأیید و مفهوم «عصر» را تا مقدار سوگند خداوندی متعالی می‌کند. در این بازیبینی هیچ استثنایی نمی‌گنجد و هیچ نامی مصون نیست. چنان که نام آوران امروز که در عقل عصر ما موجه می‌نمایند و ستوده می‌شوند، بسا که در آینده مقصو و منفور باشند.» (مقدمه کتاب پلی بر گذشته، بخش سوم، ناصرپورپیرار)

□ بنیان اندیشه مکتب اندیشه ورزانه‌ای است که یافه‌هایش بر اساس تحقیقات میدانی انجام شده، استوار می‌باشد. بنیان اندیشه شکوه تخت جمشید را در نوشه‌های باستان شناسان حقه باز یهودی چون اشمتیت دنبال نمی‌کند، تعیین و تکلیف درباره عرب و اسلام را بر مبنای کتاب‌های زرین کوب‌ها پیش نمی‌برد. بنیان اندیشه به دنبال بنیان قضایا می‌گردد و هم آوازی متواتر دروغگویان و جاعلین را، سندی بر حقایق آن‌ها نمی‌داند. بنیان اندیشه در ورود به هر مسئله‌ای ابتدا به بررسی اسناد ارائه شده درباره آن می‌پردازد، سپس به دنبال این مسئله می‌گردد که آیا اسناد ارائه شده با گفته‌ها و نتایج به دست آمده قابلی در یک راستا و مسیر قرار دارند و یا در تناقض و تقابل آشکار با هم‌دیگر هستند، آن گاه اگر اسناد موجود نتوانند به اثبات داده‌های قابلی کمک رسانند و استحکام آن را نشان دهند، به جست و جوی اسناد بنیانی می‌رود و از افق خویش به موضوع می‌نگرد. مثلاً با نمایش آثار نیمه کاره بودن تخت جمشید، لزوم حمله اسکندر و به آتش کشیدن آن را غیر معتر و ساختگی می‌شمارد، با اثبات خالی از سکنه بودن ایران به زمان و دوره ظهر اسلام، عرب‌ها، ترک‌ها، مغولان و یورش‌ها و تخریب‌های صورت گرفته توسط این سه گروه را مردود می‌داند. بنیان اندیشه راهی را می‌پیماید که مردم جهان به روشنی با کارشکانی‌های یهود و نصارا آشنا شوند. بنیان اندیشه همانند روش فکری به خواب رفته سکولار ایران، حمله اسکندر، عرب، ترک و مغول و از همه مهم‌تر اسلام را به جای قتل عام پوریم، باعث عقب ماندگی مردم شرق میانه نمی‌داند و ابعاد مختلف و بی‌حد و مرز کارشکنی‌های کنیسه و کلیسا را عامل این اغتشاش و نابسامانی معرفی و آن را اثبات می‌کند.

□ قانون اساسی و قانون مطبوعات به روشنی حقوق و حدود اختیار مطبوعات را معلوم می‌نماید. فارغ از این قوانین رسمی موجود، این فصل نامه تعهدات بسیار فراتری نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم دارد که در هیچ کتاب قانونی به آن اشاره نشده است. «رسالت فصل نامه **بنیان‌اندیشی**» در گام نخست، بحث و گفت و گویی بنیانی درباره مسائل اجتماعی و فرهنگی می‌باشد، اما به دلیل درهم پیوستگی موضوعات مختلف، خود را از طرح گفت و گو درباره مسائل هنری، تاریخی، باستان‌شناسی، اقتصادی، سیاسی و مسائل بسیار حساس کنونی در زمینه شرایط بحرانی زیست محیطی، به کنار نمی‌کشد.»

«قانون اساسی»

اصل ۲۴ قانون اساسی:

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آن که محل مبانی اسلامی باشد. تفصیل آن را قانون معین می‌کند.

«قانون مطبوعات»

فصل دوم: رسالت مطبوعات

- ماده ۲. رسالتی که مطبوعات در نظام جمهوری اسلامی بر عهده دارد، عبارت است از:
 - الف. روشن ساختن افکار عمومی و بالا بردن سطح معلومات و دانش مردم دریک یا چند زمینه مورد اشاره در ماده یک.
 - ب. پیشبرد اهدافی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان شده است.
 - ج. تلاش برای نفی مزیندی‌های کاذب و تفرقه انگیز و قرار ندادن افشار مختلف.
 - د. مبارزه با مظاهر فرهنگ استعماری (اسراف، تبذیر، لغو، تجمل پرستی، اشاعه فحشا و...) و ترویج و تبلیغ فرهنگ اصیل اسلامی و گسترش فضایل اخلاقی.
 - ه. حفظ و تحکیم سیاست نه شرقی - نه غربی.
- تبصره - هریک از مطبوعات باید حداقل در تحقیق یکی از موارد فوق الذکر سهیم و با موارد دیگر به هیچ وجه در تضاد نبوده و در مسیر جمهوری اسلامی باشد.

فصل سوم: حقوق مطبوعات

- ماده ۳. مطبوعات حق دارند نظرات، انتقادات سازنده، پیشنهادها، توضیحات مردم و مسئولین را با رعایت موازین اسلامی و مصالح جامعه درج و به اطلاع عموم برسانند.
- تبصره - انتقاد سازنده مشروط به دارا بودن منطق و استدلال و پرهیز از توہین، تحریر و تخریب می‌باشد.



- ماده ۴. هیچ مقام دولتی و غیردولتی حق ندارد برای چاپ مطلب یا مقاله‌ای در صدد اعمال فشار بر مطبوعات برآید و یا به سانسور و کنترل نشریات مبادرت کند.

- ماده ۵. کسب و انتشار اخبار داخلی و خارجی که به منظور افزایش آگاهی عمومی و حفظ مصالح جامعه باشد، با رعایت این قانون حق قانونی مطبوعات است. تبصره ۱ - مخالف از مواد (۴) و (۵) به شرط داشتن شاکی به حکم دادگاه به انفصل خدمت از شش ماه تا دو سال و در صورت تکرار به انفصل دائم از خدمات دولتی محکوم خواهد شد.

تبصره ۲ - مصوبات شورای عالی امنیت ملی برای مطبوعات لازم الاباع است. در صورت تخلف، دادگاه می‌تواند نشریه مخالف را موقتاً تا دو ماه توقیف و پرونده را خارج از نوبت رسیدگی نماید.

تبصره ۳ - مطالب اختصاصی نشریات اگر به نام پدیدآورنده اثر (به نام اصلی یا مستعار) منتشر شود، به نام او و در غیر این صورت به نام نشریه، مشمول قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان می‌باشد.

فصل چهارم: حدود مطبوعات

- ماده ۶ نشریات جز در مورد اخلال به مبانی و احکام اسلام و حقوق عمومی و خصوصی که در این فصل مشخص می‌شوند آزادند.

۱. نشر مطالب الحادی و مخالف موازن اسلامی و ترویج مطالبی که به اساس جمهوری اسلامی لطمہ وارد کند.

۲. اشاعه فحشا و منکرات و انتشار عکس‌ها و تصاویر و مطالب خلاف عفت عمومی.

۳. تبلیغ و ترویج اسراف و تبذیر.

۴. ایجاد اختلاف مابین اقتضار جامعه، به ویژه از طریق طرح مسائل نژادی و قومی.

۵. تحریض و تشویق افراد و گروه‌ها به ارتکاب اعمالی علیه امنیت، حیثیت و منافع جمهوری اسلامی ایران در داخل یا خارج.

۶. فاش نمودن و انتشار استناد و دستورها و مسایل محترمانه، اسرار نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، نقشه و استحکامات نظامی، انتشار مذاکرات غیرعلنی مجلس شورای اسلامی و محاکم غیرعلنی دادگستری و تحقیقات مراجع قضائی بدون مجوز قانونی.

۷. اهانت به دین میهن اسلام و مقدسات آن و همچنین اهانت به مقام معظم رهبری و مراجع مسلم تقليد.

۸. افترا به مقامات، نهادهای ارگان‌ها و هریک از افراد کشور و توهین به اشخاص حقیقی و حقوقی که حرمت شرعی دارند، اگر چه از طریق انتشار عکس یا کاریکاتور باشد.

۹. سرقة‌های ادبی و همچنین نقل مطالب از مطبوعات و احزاب و گروه‌های منحرف و مخالف اسلام (داخلی و خارجی) به نحوی که تبلیغ از آن‌ها باشد. (حدود موارد فوق را آین نامه مشخص می‌کند).



تبصره - سرقت ادبی عبارت است از نسبت دادن عمدی تمام یا بخش قابل توجهی از آثار و نوشته‌های دیگران به خود یا غیر، ولو به صورت ترجمه.

۱۰. استفاده ابزاری از افراد (اعم از زن و مرد) در تصاویر و محتوا، تحقیر و توهین به جنس زن، تبلیغ تشریفات و تجملات نامشروع و غیرقانونی، طرح مطالب موجب تضاد میان زن و مرد از طریق دفاع غیر شرعی از حقوق آنان.

تبصره - متخلف از موارد مندرج در این ماده مستوجب مجازات‌های مقرر در ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی خواهد بود و در صورت اصرار مستوجب تشدید مجازات و لغو پروانه می‌باشد.

۱۱. پخش شایعات و مطالب خلاف واقع و یا تحریف مطالب دیگران.

۱۲. انتشار مطلب علیه اصول قانون اساسی.

- ماده ۷. موارد ذیل ممنوع و جرم محسوب می‌شود:

الف. چاپ و انتشار نسخه‌ای که پروانه برای آن صادر نشده و یا پروانه آن لغو گردیده و یا به دستور دادگاه به طور موقت یا دائم تعطیل گردیده است.

ب. انتشار نسخه‌ی به گونه‌ای که اکثر مطلب آن مغایر باشد با آن چه که متقاضی به نوع آن معنه شده است.

ج. انتشار نسخه‌ی به نحوی که با نشریات موجود یا نشریاتی که به طور موقت یا دائم تعطیل شده‌اند از نظر نام، علامت و شکل اشتباه شود.

د. انتشار نسخه‌ی بدون ذکر نام صاحب امتیاز و مدیر مسئول و نشانی اداره نشریه و چاپخانه آن.

تبصره - مراکز نشر، چاپ، توزیع و فروش نشریات، مجاز به چاپ و انتشار و عرضه مطبوعات و نشریاتی که از سوی دادگاه صالح یا هیئت نظارت مغایر با اصول مندرج در این قانون تشخیص داده شود، نمی‌باشد.»

□ رفرنس‌های ارائه شده برای مطالبی که در یادداشت‌های این فصل نامه می‌آیند از دو گروه عمدی تشکیل می‌شوند: گروه اول) اسنادی که در پی تحقیق و تفحص به دست آمده‌اند و به تنها اثبات کننده ادعاهای مطرح شده است. گروه دوم) اسنادی که بر ادعاهای مطرح شده تأکید دارند.

مثالاً در برخی از یادداشت‌های شماره اول فصل نامه، نقل قول‌هایی از «دانشنامه آزاد ویکی پدیا» یا برخی خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های خبری آمد که تنها و تنها برای تأکید بر مطالب مطرح شده بود و بدون آوردن این مطالب نیز استحکام یادداشت‌های آمده به قدرت خویش باقی است.

□ اغلب یادداشت‌هایی که در شماره اول و این شماره و در شماره‌های بعدی خواهد آمد با همدیگر در ارتباط هستند و نتیجه نهایی هر موضوعی بعد از اتمام کل مطالب آن یادداشت خواهد آمد. هر یک از این یادداشت‌ها سعی بر این دارند تا مسائل بسیار مهمی را آرام و کاملاً منطقی و مستند به مخاطب خویش انتقال دهند تا فهم و درک خواننده نسبت به آن بیشتر



باشد و نویسنده یادداشت‌ها بتواند هر موضوعی را تا کمال منتقل نماید و بر سر هر بخش از نوشته خویش صدای انتقاد و اعتراض و نظر و پیشنهاد خواننده را بشنود و اگر منطقی و مستند بود و ضرورت داشت در ادامه یادداشت‌های خویش این مسئله را اعمال نماید.

□ ما همه محققین و صاحب نظران را دعوت به هم اندیشی می‌کنیم. هر کسی که بتواند نقدی علمی و مستند درباره هر مدخل بنیان‌اندیشی ارائه دهد، فصل نامه بنیان‌اندیشی معهده است که آن انتقاد و جوابیه را بدون هیچ شرطی به چاپ برساند و اگر جامعه علمی و فرهنگی ایران نمی‌تواند در حوزه‌های پرداخت شده به آن، جوابگو باشد، پس اعتبار و استحکام هر مدخلی به قوت خویش باقی است. در این باره علاقه‌مند به هر گونه مناظره و گفت و گویی مستند با هر طیفی از جامعه هستیم.

□ در این شماره از فصل نامه قرار بود چند مصاحبه و یادداشت مفصل دیگری نیز درج شود که به نتیجه نرسید و تنها منجر به تأخیر در اتمام کار نهایی گردید. از این بابت پوزش می‌طلیم. سعی داریم برای شماره بعدی، این مصاحبه‌ها را حتماً آماده نماییم. زیرا حاوی اطلاعات بسیار مهمی است که باید در اختیار بنیان‌اندیشان و پژوهشگران دیگر قرار بگیرد.

□ در نهایت از همه کسانی که در پی‌بار شدن این فصل نامه تلاش کرده‌اند، تشکر و قدردانی ویژه داریم. بدون کمک‌های بی‌دریغ ایشان نمی‌توانستیم از عهده تهیه و تدارک این فصل نامه برآیم.

حنیف شفاعتی



بیوگرافی

ناصر پور پیرار، دی ماه سال ۱۳۱۹ در تهران دیده به جهان گشود. از دوران نوجوانی وارد صنعت چاپ و نشر کشور شد. به دلیل داشتن شخصیتی جستجوگر و مبارز، در جریانات سیاسی آن دوران فعال بود. آشنایی او با حزب توده، آرام آرام وی را در مقام منتقدین این حزب قرار داد، اقدامات آنها را به نفع خلق ایران نمید و حتی آن را در تنافض آشکار با خط مشی حزب دانست، لذا با انتشار جزووهای هفت گانه‌ای موسوم به «خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران»^۱ (معروف به جزووهای ناریا)، با این گروه تعیین تکلیف نمود.

به اعتراف رهبران این حزب، یادداشت‌های او مهم‌ترین ضربه کاری بر پیکره نیمه جان حزب توده وارد نمود. آنها به سبب این آسیب، اتهاماتی را به وی وارد ساختند که هیچ گاه به اثبات نرسید.

«دوست ارجمند رفیق بنا کننده
پس از عرض درود؛

نوشته‌ای را که برای اظهار نظر به من داده بودید با احساس ناراحتی کامل خوادم. مایل نبودم چنین نوشته‌ای را از شما ببینم. به نظر من این نوشته نه از جهت حقایق و فاکت‌های تاریخی و سیاسی، نه از جهت مصالح جنبش اقلایی و حزب و نه از جهت مصالح سیاسی و اجتماعی و شخصیت اخلاقی خود شما در موضع درست، اصولی، معقول و سازنده‌ای نیست. شما نه فقط مشی رهبری حزب را قبل از انقلاب یک مشی مخالف وحدت نیروهای چپ می‌دانید، این مشی را در دو سال پس از انقلاب نیز یک مشی

۱. این جزووهای بعد از انقلاب مردمی سال ۵۷ به چاپ رسیدند. تمامی نسخه‌های این هفت جزو اکنون در کتاب خانه ملی نگهداری می‌شوند و علاقه‌مندان می‌توانند از این طریق به آنها دسترسی داشته باشند.

تسلیم ناروا به خرده بورژوازی و سرایا نادرست می‌شمرید! این
قضاؤت‌ها اصولی نیست و مبتنی بر تعبیرات عصبانی و اطلاعات
جسته گریخته است. من به نویه خود به مثابه دوست و رفیق از شما
انتظار دارم به نگارش یا پخش چنین نوشته‌هایی ابدأ دست نزنید. زیرا
در درجه اول، زیان آن متوجه شخصیت خود شماست که تاکنون
به عنوان یک ناشر و نویسنده متوفی شناخته شده‌اید و نیز به جریانی
که مورد علاقه شماست سودی نمی‌رساند.

با احترام، طبری، خرداد ۵۹

دوست (ترجمه مرتفع ناگزنه) پی ره: عرض درود*

دشته ای را که برای اینکار نظر من را درود می‌باخس نایابی گل
خانم . مالی خودم منی لاسته ای را داشتم بیشم . نظر من نیز
دلاجه حلقه دنائت کی تاسکی عسیاسی * مه: هب
صالح جنبش انتقامی در خوب مه ره: هب صالح سیس
در این عنی مستحبت اخذای خود شما در مرض درست اصول
سعوق دسانده ای منی . شناخته دشی رهی خوب را
قبل روزه رنگه کی می‌نمایند و مدت میزدگاهی چپ سیا خیه
وی: هی - اد - دویان سیرو: دننه اب منی کی می‌شی تیم گاردا
چه خود، بمریزی و سراپا تارست نستیه ! این فضاد آتا
دوی میتی دستخواه تبریت عصبانی و اطلاعات صیغه
گرگنیه است . من شیرین خود بیانه روت در نیز در شه یخواه
دارم هنگارش علی گپر چنین ملائمه که اینه دست نزد
دریارد رهه ادل دیان آن متنه مستحبت خود شاه است رتارون
معوان کی نامه داریه ترقی شناخته شده ای و مزجه جزوی که
می‌عداده شاهزاده می‌شانه با اصرام - طبری - فرادر ۹۵

اصل نامه احسان طبری به ناصر پورپیار

ایشان با داشتن تجربیات بسیار سودمند از دوران مبارزات ضد طاغوتی در
عصر پهلوی و بر اساس تحقیقات مستمر و خستگی ناپذیر خود، توانست
کتاب‌هایی را به رشته تحریر درآورد که نگاهی نوین و انتقادی نسبت به



تاریخ ایران و جهان ارائه کرد. انتشار این کتاب‌ها از اواخر دهه ۷۰ با ارائه نقدی درباره «سعدی» و آثار و دوران زندگی او با عنوان «**مگر این پنج روزه**» آغاز گردید. مجموعه بررسی‌های تاریخی ایشان با عنوان «**تأملی در بنیان تاریخ ایران**» انقلابی در زمینه علوم انسانی در سطح جهان به وجود آورده است و علی رغم تمامی مشکلاتی که در ارائه این آثار به جامعه فرهنگی و روشن فکری ما وجود دارد، اکنون شاهد تحولات و تأثیرات بسیار عمیق این کتاب‌ها در لایه‌های مختلف اجتماعی ایران هستیم. گرچه بیش تر طرفداران و مخالفین پورپیرار حاضر نیستند به نقش او در ایجاد این تحولات فکری اشاره‌ای داشته باشند و منشاء تأثیر نوشه‌ها و تحقیقات خود را بر زبان بیاورند، اما می‌توان نتایج این پژوهش‌ها را به روشنی در آثار و عکس‌العمل‌های جامعه روشن فکری ایران مشاهده نمود.

«زهر را در کام دروغ پردازان چکانده و آشکارا شاهد نزع کهنه شیادان تاریخ تراشیم. در این جا کسی اسکندر و عرب و چنگیز و هلاکو و تیمور و اشرف افغان را دشمن نمی‌شمارد، برای ورود دروغین محمود غزنوی و نادر به هند هورا نمی‌کشد، به افسانه‌های مربوط به آن‌ها پوزخند می‌زند و فارغ از تزویرهای جاری، انسان را می‌جویید که هرچه بی‌هر و نازیا و بی‌عشق‌تر، واقعی‌تر و قابل شناخت‌تر است.

این یادداشت‌ها در بی‌یافتن علت اصلی واپس ماندگی‌های کنونی و عمومی است که هنوز انسان را پس از هفت هزاره سعی برای سامان جمعی، چنین ناتوان و درمانده نگه داشته و از مسیرهای معین و مطمئنی ثابت کرده است که مجرم اصلی این بی‌سرانجامی محض، یهودیان اند که شیرازه حقیقت را از هم شکافته، برای انداختن شولای مظلومیت بر بالای قوم خود، برگی دانایی ناآلوه باقی نگذارد، اعتنایی به فرهنگ و مودت انسانی نداشته، در زمان لازم به کشtar و تحقیق و توطئه رو کرده و به درازا حجم جاده‌های خوش ساخت کهن و باستانی چین هم دروغ بافته‌اند. این جا صدای جمعی از مسلمانان بلند است که هم کیشان و هماندیشان و حق جویان جهان را به بازپرسی قوم یهود، آن هم فقط در حوزه فرهنگی می‌خوانند که بی‌گمان، برترین خیانت و جنایت را در آن جا مرتکب شده‌اند. اگر قابل اثبات است که بیرون از حوزه تجسسات در علوم محض، بر هیچ مبتدایی در دایره تحقیقات انسانی و اجتماعی اعتباری نیست و اگر می‌توان معلوم کرد که یهودیان در سیما و نام خدمت گزاران فرهنگ، تا اندازه حک کتبیه و جعل کتاب و اختراع مشاهیر، در تمام زمینه‌ها،



دانایی و درستی را تمسخر کرده‌اند، پس هشدار این یادداشت‌ها ارسال دعوی است برای اخراج نهایی اسرائیلیات، از سرایپای پیکره فرهنگ عمومی انسان. آیا گمان می‌کنید از پس این خانه تکانی جهانی، در اینان فرهنگ موجود چه خواهد ماند؟! به یقین هیچ، زیرا برای پوسیده شناختن و دور ریختن دریافت‌های معمول و متعارف امروز، در باب سرشت روزگار باستان و جهان میانه، تنها رجوع و رسیدگی از دو مرجع بی‌مایه: تواریخ هرودت و الفهرست ابن ندیم و تمام شروح معاصری که بر مبنای این منابع تنظیم شده، کافی است تا پرمایه‌ترین قفسه‌ها در غنی‌ترین کتاب خانه‌ها را به کلی از محظوا تحملیه کند.»
 (مجموعه مقالات برآمدن صفویه، بخش پنجم، یادداشت ۱۸۷)

کتاب «اسلام و شمشیر» او فصل نوینی در آشنایی با قرآن و حوادث دوران صدر اسلام به مسلمانان جهان ارائه نمود و مکمل مستقل و تأثیرگذاری بر درک مجموعه کتاب‌های «تأملی در بنیان تاریخ ایران» شد.

این محقق بزرگ در سال‌های جوانی از کوهنوردان برجسته کشور محسوب می‌شد و به زبان‌های عربی و روسی سلط داشت و همچنین در زمینه صنعت چاپ، عکاسی و معماری صاحب نظر بود. چاپ کتاب «همنشینی رنگ‌ها» قدرت او را در حوزه صنعت چاپ و رنگ به روشنی نشان می‌دهد. مجموعه داستان‌های کوتاه او که در زبان فارسی نظری ندارد، وی را در مقام یکی از برجسته‌ترین نویسندهای معاصر ایران قرار می‌دهد.

خطمشی محققانه او که نگاهی بنیانی به مسائل مختلف جهان و منطقه داشت، اکنون با نام «بنیان‌اندیشی» شناخته می‌شود.

وی پس از سال‌ها تحمل بیماری پارکینسون، که یادگاری از دشمنی یهود با تفکرات و اندیشه نوین ایشان بود، در هفتم شهریور سال ۱۳۹۴ دار فانی را وداع گفت، اما راه و روش و نگاه متقدانه او برای طالبین واقعی حقیقت همچنان جاویدان و زنده خواهد ماند.



انسان و هنر (بخش پیان)



سلام محمدی

از چند دهه پیش، که با تولید بیش از ظرفیت محدوده خویش رو به رو گشتن، نقاط دیگر جهت برخورداری از محصولاتشان را شناسایی نموده که تولید اضافی را به فروش رسانند؛ و اکنون در کنار وارداتی همچون یخچال، ماشین و غیره، هزاران نام‌گذاری و رویکرد نسبت به موجود جدیدالحلقوشان «هنر» را در یک بسته بندی نیز می‌یابیم، و پیداست که سیر و صوری در محتویات این بسته کافی است که هر انسانی، نه تنها هدف خلقت و زندگانی اش، که اسم خود را نیز فراموش کند. توزیع این نوع بسته‌ها در هر مکان که دیرتر صورت گرفته باشد، مخاطبان اش را نسبت به محتویات آن متعصب تر می‌یابیم. در این مرز و بوم هر یک از مخاطبان جاهل به محتویات، یکی از نام‌ها را برگزیده، که خود را از آن پس بدین نام شناسانده و بازمی‌شناسد، و فلسفه خلقت اش را در کوییدن نام انتخابی، بر سر دیگری تحلیل می‌نماید.

بعد از ظهور انقلاب اسلامی، نظریه پردازانی که بسته بندی‌های گذشته را برنمی‌تاقند، با کلامشان حضور یافتند که «عالی‌دیگر باید ساخت وزنو آدمی» و چنان که از بطن آن پیداست، تفکر زندگان روی گره خاکی قبل و همروزگار خود را ابليسی، و ساختمان وجودی آدم نوین را پیروی از راهکارهای الهی خود که از عالم قدسی بر زمین متجلی گرده بودند، می‌پنداشتند.

«متفکرانی که در غرب به تفکر در باب هنر مقدس پرداخته‌اند، کم و یش، متأثر از روح شیطانی غرب‌اند.» (حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مدد پور)

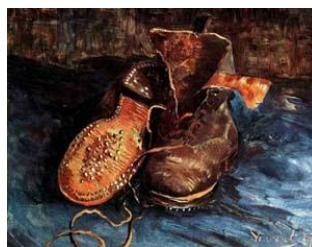
پیداست گذر از چنین فضایی ابليسی را، باید با رجوع و تمنا بر در گاه «هیدگر» دنبال گرفت.

«اهمیت هیدگر برای فرهنگ شرق و هر فرهنگ معنوی بسیار اساسی است.» (گریز و گذر از مدرنیته، دکتر محمد مدد پور)

«از روی نقاشی و نگوگ معلوم نمی‌توانیم ساخت که کفشهای کجاست و از آن کیست. در حول و حوش این یک جفت کشاورز کفشهای جز فضایی نامشخص، چیزی که کفشهای به آن و در آن تعلقی

بتوان داشت، وجود ندارد، تا به نحوه استفاده از آن اشارتی باشد، از خاک مزرعه و یا کوره راه، گرددی بر آن‌ها نشسته است. یک جفت کشاورز کفش است و دیگر هیچ ولی با این همه: در دهانه تاریک درون سوی پوسیده پوزار خشک شده است، خستگی گام‌های کار. در سنگینی خشن پوزار، سختی گام‌های کند، در طول شیارهای هماره همانند و تا دور دست گسترده کشتگاهی که بر فراز آن باد خزان وزان است، اباشته شده است. نمناکی و سرشاری خاک بر چرم نشسته است. خلوت کوره راه، به گاه فرود شامگاهان، به زیر تخت کفش خزیده است. در کفش ندای خاموش زمین طین انداز است، با بخشش آرام دانه برس و در خود شکستگی بی‌وجه آیش دور از معبّر زمستانه. در این ابزار جای گرفته است، بی‌شکایت از نان اندیشیدن، بی‌گفتار شادمان شدن از بازهم برآوردن نیاز، تشویش زیاش و لرزش از هول مرگ. این ابزار تعلق دارد به زمین و در عالم زن کشاورز، نگاه داشته می‌شود. از این تعلق داشتن نگاه داشته شده است که ابزار خود، در خود آرمیده بر می‌آید.

شاید این‌ها همه را، فقط در کفش‌های نگاشته شده است که بازمی‌بینیم. ولی زن کشاورز کفش‌ها را، صاف و ساده به پا می‌کند، البته این صاف و ساده به پا کردن به همین ساده‌گی‌ها بودی. چه بسا در وقت شامگاهان که سخت خسته، ولی تدرست، کفش‌ها را از پای درآورده است و سپیده دمان هنوز تاریک باز به آن‌ها دست یازیده است، یا عید بوده است و از کنار آن‌ها رد شده است. در چنین اوقاتی او بی‌نگرشی و یا رؤیتی آن همه را می‌داند. گرچه ابزار بودن ابزار به کارایی آن است، اما این خود به تمام وجود ذاتی ابزار بسته است. این را استواری (یا وثوق، قابلیت اعتماد) می‌نامیم. به برکت این استواری ابزار، زن کشاورز را به نیوشابی ندای خاموش زمین بار داده است. به برکت این استواری ابزار از عالم خود خاطر جمع است. او را و آنان را که چنین‌بند، عالم و زمین تنها به این نحو است: در ابزار است که حاضرند.» (سرآغاز کار هنری، مارتین هیدگر)



مه یرشاپیرو در استفاده هیدگر از نقاشی ونگوگ در مقام متتقد، او را سرزنش نمود که از میان هشت تابلویی که ونگوگ از کفشهای کشیده، نقاشی تحلیل شده از جانب وی را معلوم بدارد که مخاطب در تطبیق تأملات هایدگر با اثر نقاشی سردرگم نگردد. که معلوم می‌گردد اثر مورد نظر هایدگر کفشهای «هنرمند» است!! و می‌نویسد: «بر او افسوس، فیلسوف البته خود را فریب داده است»، و جالب این جاست که این اکشاف حقیقت از زبان هیدگر، حتی باعث تشخیص تمایز بین کفشنده از زن روستایی نگردیده است!!؟

اگر هیدگر با این تشخیص، کفشهای «هنرمند» را به جای «زن روستایی» دریافته بود، اکنون «این کفشن اشاره به رنج طاقت فرسای هنرمندی است که بر روی زمینی که برکت و نعمت و قدرت رویاندن خود را به او عطا می‌کرد نقاشی می‌کشیده است» را در توصیف این اثر، از زبان هیدگر از نظر نمی‌گذراندیم؟؟

کثرت معانی اثر هنری و یا متن، در شالوده شکنی «دریدا» چند پرسش در کتاب «حقیقت در نقاشی» را پیش روی توصیف اثر ونگوگ می‌گذارد.

اگر برداشت هیدگر از نقاشی ونگوگ راست نباشد چه می‌شود؟ اگر بنا به فرضی که پژوهشگری به نام «مه یرشاپیرو» پیش کشیده، این کفشن‌ها نه به آن زن روستایی، بل که متعلق به خود ونگوگ باشند، و او در ایام زندگی خود در شهر از آن‌ها استفاده می‌کرده، آن گاه کفشن‌ها حضور چه چیزی خواهند بود؟ آیا دیگر رابط با فراخوان خاک و زمین نخواهند بود؟ آیا این چند پرسش «دریدا» با مشخص کردن عنوان اثر، از جانب نقاش مثلاً «کفشهای زن روستایی» جواب خود را نمی‌یابند؟

دو نگاه متفاوت «شاپیرو» و «دریدا» نسبت به تحلیل هیدگر، در یک منزل نکه اشتراکی می‌یابند، و آن این که تحلیل متناقض و کثرت معانی را در محدوده خود اثر نقاشی دنبال می‌گیرند، و نقطه اشتراک تمامی نظریه پردازان و مکاتب هنری و هنرمندان، هنر را یگانه در دانه عالم بشریت، که عالم معنا را درمی‌نوردد است، که هیچگاه جایگاه والايش را در گیروگدار منزل‌های متفاوت و متناقض نیز به دیگری نمی‌بخشد.

برای دنبال گرفتن این مبحث و روزن مورد تأیید این قلم، کندوکاوی در آیات قرآن کبیر خواهم داشت که ره پیموده را به مقصد رسانم.

«وَمَا حَكَفَنَا السَّمَاءُ وَأَلْأَرْضُ وَمَا يِنْهَمَا لَاعِينَ.

و آسمان و زمین و آن چه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم.» (سوره انبیاء، آیه ۱۶)

خداآند نهیی می‌زند که نوای کلام‌اش آدمی را در برابر زیستن و زیستگاه‌اش به لرZE و می‌دارد. در سوره های اعراف ۵۷، عنکبوت ۲۰، جاثیه ۴ و ذاریات ۴۹، خداوند جهت شناخت



و در ک حقیقت مطلق، انسان را به نظاره و رویش و تکامل و حرکت هستی فرا می خواند، و آنها را مديومی می نامد که واجب الوجود از طریق آنها تجلی می یابد، زیرا انسان در دنیا و در آخرت نیز، قادر به دیدن خداوند نخواهد بود. (سوره اعراف، آیه ۱۴۳- سوره شورا، آیه ۵۱) به راستی از چه روست که خداوند برای راه شدگی انسان زیر اراده شناخت خویش، او را به امری فرا می خواند که تمامی بشر در کشف و شناخت آن یکسانند، و به آن اشرف دارند، اما بی شمارند وجودهایی که از ادراک حقیقت مطلق بر نمی آیند؟

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَهُ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَآمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضْلِلُ بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضْلِلُ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ». خدای را از این که به پشهای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید. پس کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست، ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند می‌گویند خدا از این مثل چه قصد داشته است [خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می‌کند. [ولی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند.» (سوره بقره، آیه ۲۶)

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.» آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟؟ (سوره محمد، آیه ۲۴)

عدم فرود آمدن و خسپیدن در چمترار ایمان و اطمینانی برآمده از شناختی که از انکشاف حقیقت مدد می‌گیرد را، می‌بایست در کلام خداوند جست و جو کنیم.

«قُلْ لَمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَبَّ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.» بگو آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست. بگو از آن خداست که رحمت را بر خویشن واجب گردانیده است، یقیناً شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست گرد خواهد آورد، خودباختگان کسانی‌اند که ایمان نمی‌آورند.» (سوره انعام، آیه ۱۲)

و هر گز به این مهم نائل نمی‌آیند، چون:

«وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَا سَمَعُوهُمْ وَلَوْ أَسْمَهُمْ لَتَوَلَّوْهُمْ مُعْرَضُونَ.» و اگر خدا در آنان خیری می‌یافتد، قطعاً شنواشان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتیاً باز به حال اعراض روی بر می‌تافتند.» (سوره انفال، آیه ۲۳)

و خداوند این رویگردانی نسبت به حقیقت را در «جاهل بودن به شناخت حق» می‌خواند.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلَهَةً قُلْ هَاتُوا بِرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَّنْ مَعِيْ وَذِكْرٌ مَّنْ فِيْ بَلْ أَكْرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرَضُونَ.

آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند. بگو برهانتان را بیاورید. این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه] بل که بیشتر شان حق را نمی‌شناسند و در نتیجه از آن رویگردانند. (سوره انبیاء، آیه ۲۴)

و پیامبر را نیز در برابر وجودهایی که از سر عناد و یا عدم آگاهی نسبت به شناخت و گستاخ از حقیقت و جاهم به نشانه‌ها در مقابل می‌بینند، چنان راهنمایی دارد که:

«إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاء إِذَا وَلَوْا مُدْبِرِينَ الْبَهَّ تَوْمَدَ كَانَ رَاشِنًا نَمِيْ گَرْدَانِی وَ اِنْ نَدَأَ رَابَهْ كَرَانَ چُونَ پَشتَ بَگَرْدَانَدَ نَمِيْ تَوانِی بَشْنَوَانِی.» (سوره نمل، آیه ۸۰)

«لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيرَةٍ بِرَآنَ تَسْلَطَ نَدَارِی.» (سوره غاشیه، آیه ۲۲)

خداآوند در قرآن مراتبی را می‌آموزد که سیر پرورش یافتنی انسان، از حماء مسنون تا روح خود را در نور دارد.

«فَاقْمُ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حِينَما فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست، این است همان دین پایدار، ولی بیش تر مردم نمی‌دانند. (سوره روم، آیه ۳۰)

و پیداست تریست یافتنی بشر، از مکاتب و تئوری‌ها گرفته تا قوم و قبیله‌ای که نامیدن انسان به ابزاری در جهت سهل الوصول خواندن در جهت مقاصد خاص خویش است، مانع پرورش و شکوفایی بذر وجودی می‌گردد که راه شناخت بر دیدگان اش فراخ گردد. مثالی از زبان خداوند:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ يَأْدُنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذِلِكَ نُصَرَّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ.

و زمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش بر می‌آید و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است [گیاهش] جز اندک و بی‌فایده بر نمی‌آید. این گونه آیات [خود] را برای گروهی که شکر می‌گرایند گونه‌گون بیان می‌کنیم. (سوره اعراف، آیه ۵۸)



خداؤند در قرآن کبیر، جهت شمیمی از خود بخشیدن و نشانی از احادیث اش گرفتن، و نگاه انسان را از در دام افتادن مسیرهای نشان گرفته به دست بشر، فرا می‌خواند که حضورش را بر هستی دریابند، و مراتبی را بیاموزاند که بدون راهنمایی اش دست نایافتنی خواهد بود.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَا الْخَلْقُ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّسْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.
بگو در زمین بگردید و بنگرید چه گونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس [باز] خداست که نشانه آخرت را پدید می‌آورد خداست که بر هر چیزی تواناست.» (سوره عنکبوت، آیه ۲۰)

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ شُرَّاً بَيْنَ يَدَيِ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتْ سَحَابًا فَقَالَ لَكُلِّ مِتْ فَانْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَآخِرَ جَنَاحَهُ مِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.»
و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمشت مژده رسان می فرستد تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه ای [از خاک] برآوریم. بدینسان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می سازیم، باشد که شما متذکر شوید.» (سوره اعراف، آیه ۵۷)

«أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلْكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدْ افْتَرَبَ أَجْلَهُمْ فَبِإِيْ حَدِيثٍ بَعْدِهِ يُؤْمِنُونَ»
آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته اند و این که شاید هنگام مرگشان تزدیک شده باشد. پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می آورند.» (سوره اعراف، آیه ۱۸۵)

«أَوْلَمْ يَرَوَا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضُنَّ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَى الرَّحْمَنِ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ.»
آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته اند [که گاه] بال می گسترند و [گاه] بال می بندند. جز خدای رحمان [کسی] آنها را نگاه نمی دارد. او به هر چیزی بیناست.» (سوره ملک، آیه ۱۹)

«فَلَيَنْظِرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.
پس انسان باید به خواراک خود بنگرد.» (سوره عبس، آیه ۲۴)

«أَلَّا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيَلِ كَيْفَ خَلَقْتَهُ.
آیا به شتر نمی نگرند که چه گونه آفریده شده.» (سوره غاشیه، آیه ۱۷)

«أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ.
مگر شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم.» (سوره مرسلات، آیه ۲۰)

«وَمَنْ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.
و از هر چیزی دو گونه [یعنی نرو ماده] آفریدیم. امید که شما عبرت گیرید.» (سوره زاریات، آیه ۴۹)



و گرددش، سیر و صور و نشان گرفتن از مبداء و تکامل و تبلور هستی، در اثبات حقایق خویش را به مبارزه می‌طلبد که:

«الَّذِي خَلَقَ سَعْيَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلَقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاقُتٍ فَارْجِعُ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ ظُلُولٍ. همان که هفت آسمان راً طبقه طبقه بیافرید، در آفرینش آن [خدای] بخشناسنگ هیچ گونه اختلاف او تفاوتی نمی‌یابی. باز بنگر آیا خلل [و نقصانی] می‌یابی؟» (سوره ملک، آیه ۳)

دلیل بی‌اعتتایی قرآن نسبت به مقوله‌ای که اکنون آن را «هنر» می‌خوانیم از همین روست که خداوند پرورش وجودی انسان را از مسیری که خود تعیین کرده، عامل تکامل وجودی او می‌پندارد، که آن هم غبارها و حجاب‌های روش تربیتی بشر را کنار زدن جهت شکوفایی و دیعه الهی خود در نهاد انسان است. و انسان پرورش یافته، عالمش ملک حضور است و واجب الوجود را نه تنها در زمین و آسمان، بل که در «پشه‌ای» نیز می‌یابند؛ و چنین وجودی نه متظر بر درگاه هنرمند در اثر هنری‌اش، که لایه‌های حجاب پس زده شده را از زندگی سقوط کرده در «رنگ و فرم و اصوات» بیابد.

اگر با این طریق، انکشاف حقیقت توسط اثر هنری از دیدگاه هیدگر را بیمامیم، تضاد بینیانی آنها عیان می‌گردد.

آیا به یعنی اثر هنری است که کفش ابزار گونه حقیقت را باز می‌تاباند؟ یا می‌بایست آن را در وجود، و پرورش و نحوه تربیت یافتنگی انسان‌ها جست وجو کرد؟ برای به زیر منگه کشیدن تصورات هیدگر و منتقدانی همچون شاپیرو و دریدا، که در خود اثر به دنبال چنین کشفی رسپار بودند، پاسخ گفتن به چند سؤال ما را راهنمای خواهد بود.

- ۱- آیا هر انسان نظاره گر نقاشی و نگوگ، چنین تصوری از اثر دارد که هیدگر داشته است؟ به طور قطع خیر، پس چنین تفاوتی را در کجا باید دنبال گرفت؟
- ۲- آیا هر انسان نظاره گر خود کفش‌های کهنه، ابزار گونگی کفش، مانع تصوراتی است که هیدگر در رابطه با اثر و نگوگ داشته است؟ و اگر جواب ناگفته پیداست، پس چنین تضادی از چه رو است؟

حتی تصورات و مفاهیم منبعث شده اثر و نگوگ از منظر هنرمندان را هم نمی‌توان همخوان و هم مسیر خواند، و چه بسیار به اصطلاح هنرمندان و نظریه پردازان فعل در مکاتب هنری دیگر، که نقاشی کفش و نگوگ را برمی‌تابند، که «یورش بر دنیای عینی را سرلوحه آثار خویش قرار داده‌اند»، و چه بسیارند کسانی که اثر هنری را ابزار گونه‌ای که سرمایه داران یهودی با تئوری و



فلسفه بافی‌هایی که جذب مشتری را هدف می‌پندارد می‌دانند، و با دیدن کفش کهنه‌ای دردها و رنج‌های انسانی مظلوم با همه شادی‌هاش را تصور می‌کنند.

و اصلاً مکشوف نیست که چرا نقاشی کفش‌ها، اثر ونگوگ را انکشاф حقیقت و یک اثر فتو رئال از همان کفش‌ها را عالم ابلیسی نام می‌نہند؟! چنین انکشاپی را می‌بایست در کاربرد رنگ‌ها، ریتم قلم مو، ترکیب بندی و غیره جُست؟!

و اگر منطقه‌ای و مذهبی (نه دینی) به تابلوها ننگریم، چه تفاوتی آثار نقاشان انقلاب و دفاع مقدس را از دیگر آثار مثلاً رئالیست‌ها، فاصله‌ای به عمق و وسعت کفر و ایمان، روحانی و ابلیسی ایجاد می‌کند؟! و در کل چند نفر به یاری آثار هژمندان انقلاب و دفاع مقدس و دیگر آثار به اصطلاح معنوی و دینی، حقیقتی مغفول مانده در اسلام را کشف و یا از عالم خاکی و شب ظلمانی و برزخ هیولا‌بی رهابی یافته‌اند؟! در حالی که هنگام به دار آویختن آثار هنری در گالری‌ها، یک درصد از افراد تخصصی در این رشتہ نیز مخاطب آثار نخواهد بود. کما این که می‌بینیم تمامی آثار نقاشی‌ای که اکنون با مهر تأییدیه هنر دینی به ما عرضه می‌دارند، خود به نوعی، حجاجی از جهل و جعل بر آیات تابناک قرآن بوده‌اند.

آیا «معبد یونانی» که در نگاه هیدگر، از اشارت به امر مقدس به مدد حضور خدا، تا خود بر امری مقدس جای گرفته، هر انسانی را در مقابل معنای خویش به زانو درمی‌آورد؟

آیا «مسجد» در نگاه یک معتقد به اسلام، و انسانی که از اسلام و خدای اسلام چیزی نشنیده، تبلور یک معنا خواهد بود؟ و اساساً از منظر یک ناآشنایی به مبانی اسلام و فلسفه یونان، «مسجد» و «معبد» به جز بنایی همچون بناهای دیگر، حافظ حقیقت نهفته خویش خواهد بود؟

آیا نمی‌بایست که معناگرایی نه تنها آثار هنری، که هستی با تمام موجودات اش را در وجود انسان جست و جو کرد؟ (در این جا بحث از معنا گرایی هستی نیست، که ایده‌آلیسم پدیده‌های جهان مادی را زائیده (ایده)، و ماتریالیست‌ها (ایده) را زائیده جهان مادی می‌پندارند، بل که نسبت انسان با حقیقت هستی را مد نظر است، و اسلام «ماده» و «ایده» را نمودهای «آیات» متفاوت آن وجود مطلق غیبی» می‌شمارد).

اگر آثار نویسنده‌گان هنر اسلامی و هنر مقدس، و افکار هژمندان در این حیطه را تجزیه و تحلیل نماییم، بالاستثناء تمامی آن‌ها را رونویسی ناهمخوانی از غربیانی خواهیم دید که خود، روح حاکم بر آن را ابلیسی نام می‌نہند!! برای اثبات این مبحث کافی است که ادعاهای و مکشوفات آن‌ها را در مقابل تنها و محکم‌ترین سند اسلام، یعنی «قرآن» بنشانیم که هر چه بیش تر تناقض وجودی آن‌ها عیان تر گردد.



اکنون بعد از سلسله مراتب دهها مسیر و کتب، تصوف، مرشد و پیر و شیخ، که بدون واسطه آنها خداشناسی امری محال نام گرفته، دیگری را مشغول و محو در تماشای صدها راهی می‌بینیم که «هنر» هموارش خواهد کرد.

آثار نویسنده‌گان و افکار هنرمندان این مرز و بوم را، اگر بشکافیم و تحلیل نماییم، رونویسی و لقمه‌های آماده غربیانی خواهیم یافت که خود با پُتک «غرب زدگی» دیگران را به بیداری فرا می‌خوانند.

«هنر بهره‌ای است که خداوند به انسان عطا کرده است. هنرمند در حال بی خودی تخیل می‌کند، و رها از خود و مفاهیم عقلانی می‌شود، و به نحوی شیدایی و جنون شاعرانه می‌رود، که در آن به کشف حقیقت عالم می‌رسد.» (حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مددپور)

از این سخن نویسنده‌گانی که نشان گرفتن ضبط و بسط هنر از دیدگاه اسلام را تنها در آثار خویش می‌پندارند، می‌بایست از «ب» بسم الله در مقابل این سؤال بنشانیم که آیا در قرآن کریم از زبان خداوند اشاره‌ای به هنر شده است؟ اساساً و در کل نشانه‌ای از مسیری می‌توانند نشان گیرند که اکنون آن را در محدوده هنر بیاییم؟ و اگر خیر، می‌بایست قبل از تشریح و راهکاری برای ادراک هستی (قاییدن از زبان امثال هیدگر)، علت عدم تشریح چنین مسیری را از زبان خداوند جویا شویم، که بدون شک خود را رو به سویی می‌بینیم که افق آن با راهکار و بندھای تشریح شده موجود جدید الخلقشان «هنر» یکی نخواهد بود؛ و اگر تعریف هنر را از زبان آن‌ها جویا شویم، منشاء چنین تفکری را خواهیم یافت که مخترعی غیر از غربیان نخواهد داشت، مگر این که چنین نویسنده‌گانی به کمک تکنولوژی جدید راه‌های سریع السیری برای غوطه وری بر عالم غیب و ادراک هستی و انکشاف حقیقت را کشف و یا اختراع نموده باشند، که یا خداوند از آن بی‌اطلاع بوده، یا چنین نقصانی را به یاد خداوند آورده‌ند که:

«غایت هنر رفتن به آن جایی است که تجلیات الهی بی‌واسطه و حجاب‌های ظلمانی و حقیقت عالم بیان می‌شود. در واقع ذات عالم و اسماء الله را آشکار می‌کند، و بر جهان نوری می‌پاشد.» (حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مددپور)

اگر آثار نویسنده‌گان از این سخن را از نظر بگذرانیم، فقط و فقط یک مبحث را می‌باییم، که از روش‌ها و با کلمات گوناگون آن را به چند جلد کتاب بسط داده‌اند و آن، «حضور و انتظار در مقام آماده گری، و ظهور منجی موعود و فراسیدن هنر بزرگ» است.

و چنین طلبی است که این جنس افکار را به سوی یکی از فیلسوفان ترییت یافته همان ابلیسی که غرب می‌نامند برگردانده است، و هم آن‌ها را عصیانگر تاریخ تفکر غرب می‌نامند؛ و چون چنین



خطاب و وظیفه‌ای را در قرآن همراه کلام خویش نمی‌یابند، دست رو به سوی احادیث و روایات، ابن عربی، حافظ، عطار و مولانا دراز می‌کنند که برای بسط تئوری هنر مورد نظرشان، توشه مورد نیاز برای چنین سفری را فراهم آورند.

در بررسی و رجوع به آثار گذشته از انسان‌های آرمیده در غار لاسکو تا ظهور مسیح، سنگ و فلز و گل را ماتریالی خواهیم یافت که حضور خود را تثیت و برای آینده وام می‌گذارند. بدین صورت که از گزارش‌های شلماننصرسوم، و کتبیه رامسس دوم تا سنگ نوشته‌های گلستان پیلسرا اول وغیره، سنگ ثبت احوال و حوادث را به جان خریده است. آجرهای پخته شده برآمده از دشت‌های وسیع از گل و خاک را، عهددار نمایه‌ها و تظاهرات فرهنگی تاریخی می‌یابیم که وظایف فقدان صخره‌های رنگی مناسب نقر متنقولات، در بین النهرين و حواشی دو رود بزرگ دجله و فرات را به سر منزل رسانند، که سیلندر گلین منتبه به کورش و گل نبیشتها و یافه‌های زیگورات و ابینه ایلامی شوش نیز یافته‌ایم. و گاهی ورقه‌هایی از طلا و نقره جایگزینی برای سنگ و گل را به خدمت گرفته‌اند که تا ظهور مسیح، تلاش و هزینه‌های بسیار در ارتفاعات کوه و بر بدنه صخره‌ای، به جای اوراق چرم و پوست و پاپیروس برای اقناع کافی است که واگذاری و ارثیه نقل‌ها، و اطلاعات از نسلی به نسل، و یا مکانی به مکان دیگر غیر از فلز و صخره و گل غیر ممکن می‌نموده است.

با اشراف به این نکته، اکنون کسانی را فرامی‌خوانیم که هزاران صفحه از افلاطون و ارسسطو و فلسفه‌گران وغیره را از آن‌ها آدرس بگیریم، که می‌بایست تمامی کوه‌های ایتالیا را کتبیه‌هایی بیابیم که بیانات آن‌ها را به خود آویخته باشند، تا برای سرگرم کردن مدرسان فلسفه و هنر امروزی به کار آید.

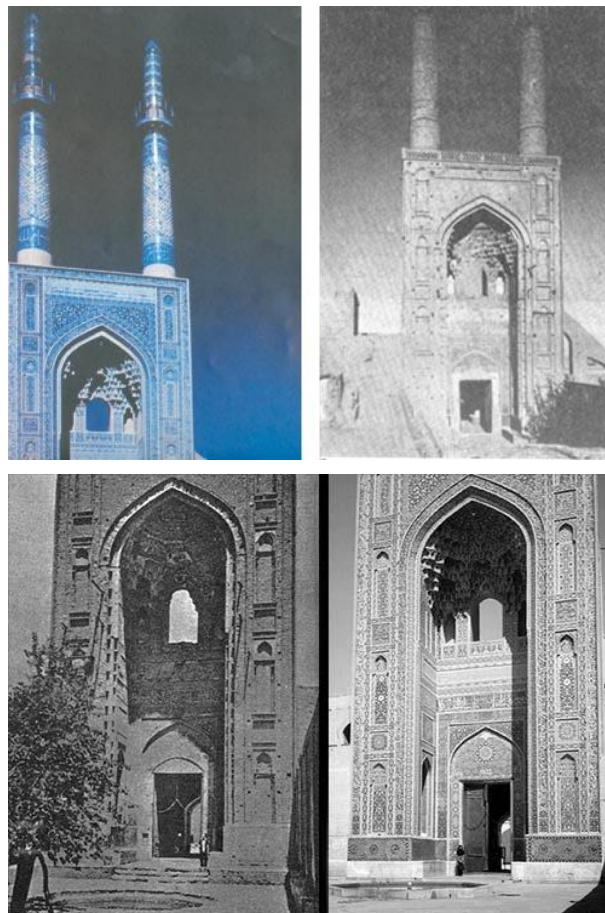
و اگر چنین پرسشی بنیانی در کلام نویسنده‌گان ایرانی نمی‌یابیم، از آن رو است که چنین جست و جویی را از جانب منابع آن‌ها (نویسنده‌گان غربی) هم نخواهیم دید، که چنان وظیفه‌ای را در خود دنبال گیرند.

«رونق هنر به همان عشق باطنی و ایمان معنوی هنرمندان بر می‌گشت که از عالم ظاهر دل بریده و قوه روحانی خود را در کار هنری یا سیر و سلوک روحانی ظاهر کرده بودند. به عبارتی هرگاه آدمی بخواهد از زشتی دنیا و اهل دنیا بگریزد و خود را در ورطه‌ی خودی حقیقی ییغکند، به عالم هنر و درون خود بازمی‌گردد. بر اثر همین نیاز به فراموشی و نسیان است که به هنر رو آورده و در واقع به سوی درمان دلی برای درد دین خود رهسپار می‌شوند. هنرمندان مسجد جامع اصفهان رو به این جهان داشتند، چنان که حافظ چنین کرده است. هنر آنان جز الهامات و ابداع نقش و کلمات قدسی و نکات قرآنی نبود.» (تجلييات معنوی در هنر اسلامی، محمد ملدپور)



«شعر پرده‌ای از اسرار نبوی به فیض و عطای قدسی ربانی بهره می‌برد... و او را به عالم نبوت و ولایت می‌برد، چنان که مسجد شیخ لطف الله پرده از چشم انسان می‌گیرد و او را به عالم کبریایی می‌برد.»
 (حقیقت و هنر دینی، مددپور)

برای اثبات القائی بودن چنین رجز خوانی‌هایی در رابطه با کاشی‌های لمیده بر مساجد و دَگر بناهای ایرانی، که استمار پشت آن‌ها را خود آگاهی و شناسایی هویت، و احیای دویاره آن را نجات بشریت از عالم خاکی می‌پندارند (غافل از آن که بسته‌هایی وارداتی، اما از کارخانه دیگر را گشوده‌اند) نیازی به استدلال کلامی نیست، و این چند عکس بلل زبانی آن‌ها را به لکت وامی دارد، که در چند دهه پیش هیچ یک کاشی بر تن خود ندیده‌اند، که هنرمندان آن مشغول طی کردن عالم کبریایی بوده باشند!

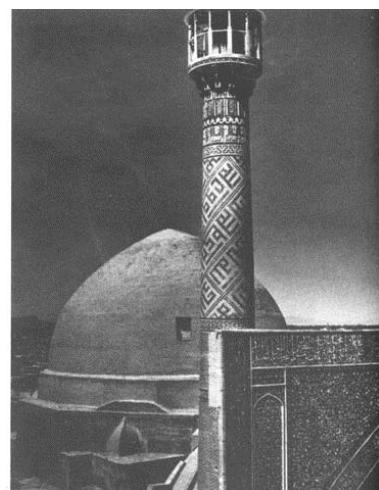


مسجد جامع یزد

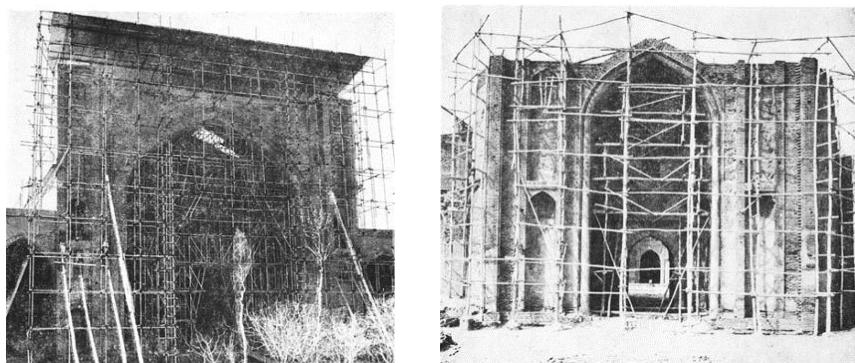




مسجد شیخ لطف الله



مسجد جامع اصفهان



مسجد جامع ورامین، مسجد جامع ساوه





مسجد کیود تبریز

بعد از «هنر» می‌بایست «هنرمندان» را بنگریم، که خلاف آن چه آن‌ها را محرك جامعه و منتقلدی تیزین و در رأس هرم حرکتی جامعه معرفی می‌کنند را پیائیم، و بدون شک هنرمندان و شاعران را، نه سیرکنندگان در عالم معنا، که ظاهر بین‌ترین و ساده لوح‌ترین انسان‌ها را می‌بایست در میان آن‌ها جست و جو کرد؛ زیرا آن چنان خود را در محتويات سوغاتی‌های آن طرف غرق کرده‌اند، که با چندین هزار بار وارانداز و به زیر عدسی کشاندن آثار نقاشی و ... که به کشف و تحلیل ساختار آن مشغول‌اند، غیر از تشریح برآمده از محتويات و سخن غریبان، عناصر تشکیل دهنده و هدف اثر را نخواهند دید، که بیابند.

مسیح به حواریون خود می‌گوید:

«حقیقتی را بر شما فاش می‌کنم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد» (و حواریون از شنیدن این سخن به غایت اندوهگین می‌شوند و هر یک از ایشان به مسیح می‌گوید، «خداؤندا آیا من آنم؟» (انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۲۱ و ۲۲)

«این پرسیدن‌ها و اشاره کردن‌هایست که حرکت به صحنه می‌دهد. مسیح الساعه کلمات غم انگیز خویش را بر زیان آورده است و آنان که در کنار او هستند هنگامی که وحی را می‌شنوند از وحشت خود را عقب می‌کشند. برخی از آنان گویی بر عشق و بی‌گناهی خود تأکید می‌ورزند. برخی با حدت با یکدیگر بحث می‌کنند که چه کسی ممکن است منظور مسیح باشد، و برخی دیگر گویی همچنان در انتظارند که مسیح درباره سخن خود توضیح دهد. دوازده حواری مسیح گویی به چهار دسته سه نفری تقسیم شده‌اند، که با اطوار و حرکاتشان مربوط می‌شوند.» (تاریخ هنر، ارنست گامبریچ)

ساده لوحی هنرشناسان و هنرمندان ما را از این منظر باید نظاره گر بود، که غیر از دریچه کلمات ترشح شده از امثال گامبریچ، خود اثر را نظاره گر نبوده‌اند.



کتابخانه ملی اسلام

همان طور که در اثر پیداست موضوع تابلو، نه شام آخر در کنار دوازده حواری مسیح، بل که اعلام ازدواج مسیح با مریم مجده و تهدید و خشم دیگران نسبت به عمل خائنانه عیسی از نگاه آنان است. و در هزاران بار دیدن این اثر چندان در توصیف آن‌ها غرق هستند و با کلام غریبان نفس می‌کشند که زن نقاشی شده را نیز مرد (جزء حواریون) می‌بینند!!؟

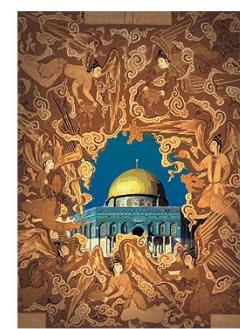
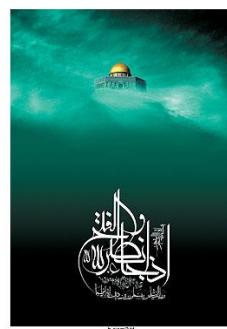
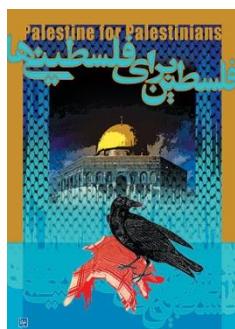
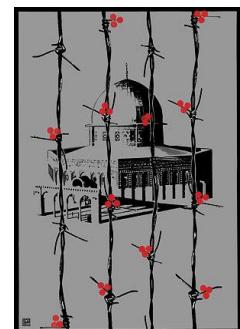
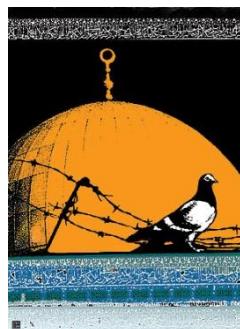
معرفی مسجد قبه الصخره، به جای مسجد الاقصی (مکان عروج آسمانی پیامبر اسلام) در رسانه‌ها، به منظور ناآشنای دیگر مسلمانان و تسریع در امر تخریب مسجد الاقصی به دور از چشم جهانیان صورت گرفه است، که موفق نیز بوده‌اند.

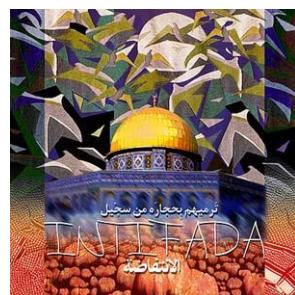
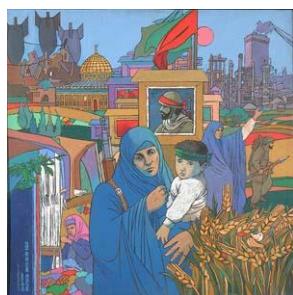
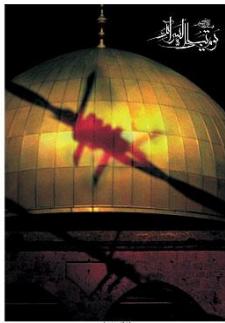




مسجد الاقصی، مسجد قبة الصخرة

اما هنرمندان انقلابی دیروز، و رئوس اجرایی اکنون هنر در ایران را همچون دیگر مباحثت، چشم دوخته به کلام آنهایی می‌یابیم که در آثارشان از سر عناد با اعمالشان، اثر خود را ترسیم کرده‌اند. (همه آنان در آثارشان مسجد قبة الصخره را ترسیم کرده‌اند!!)





الأشكاني و زعفران



این‌ها کسانی هستند که اثرشان را انکشاف حقیقت، و مقدمه‌ای بر ظهور هنر بزرگ بر شمرده‌اند، تا حساب دیگر هنرمندان را مشخص کرده باشیم.

نتیجه گیری:

هنر، مديومي که زندگاني و زنده بودن‌اش همچون دگر ساکنان اين سرزمين، و نه رنگين‌تر از آن‌ها، و نه برخورداري و همنشيني با آن‌ها موجب تفاوت و تفاخری بود.

روش و برخورداري از چنین ساکنانی که با چهره‌اي منقلب شده بیرون می‌خزند را از پيوند نافشان می‌بایست بازشناخت. بدین صورت که ساکنان گذشته و اسیران امروز را با نام و پيوندی جدید عرضه کرده‌اند، رؤيتي که انگار از بدو تولد آن را بدین نام و با اين چهره بازشناخته‌اند؛ يعني هنر و فرزندان‌اش را از منظری به ما شناسانده‌اند که مخاطب از تفکر در اين باره که شاید نامي دگر بر آن نهاده که موجوديت‌اش عيان نگردد، مصون بماند.

به همين جهت چنین موجودي بـيـهـويـت و بـدونـ شـناـسهـ رـالـغـزانـ برـ سـطـوحـ كلمـاتـ چـنـدانـ وـسـعـتـ دـادـهـانـدـ،ـ كـهـ گـاهـآـنـ رـاـ باـآـرـايـشـ نـظـامـيـ مـتـفـاوـتـ،ـ روـ درـ روـيـ هـمـ وـ آـمـادـهـ حـملـهـ مـيـ يـاـيـمـ.

در اين ميان شيوه نفوذ، باريکه راهی از تضاد را می‌بایست جست وجو کنيم. بدین شيوه که تعاريف و تعابير هر يك از فرزندان هنر را می‌بایست کالبد شکافی نمود، و مسیر را ياييم؛ که خلاف جهت چيدمان کلام آن‌ها را پيمايم و هدف را شناسايي نمايم.

تیتوس بورکهارت که نخستین بار در حیطه (هنر مقدس - اسلامی) گام برداشت، آيه‌اي برای تطهیر کلام‌اش نیافت و ناچار به يكى از احاديث (ان الله جميل و هو يحب الجمال) بستنده کرد. فريتیوت شوآن نيز که همانند بورکهارت آياتي مستعد برای همسو شدن با نظریات‌اش در اختیار نداشت، همان حدیث را به ياري خواند که خود بار سنگين تشریح هنر در اسلام را به منزل برساند. شارح فريتیوت شوآن، سيد حسین نصر برای سرپوش گذاشتن بر چنین رسوائي، مولانا و عطار و ديگران را نيز برای پرکردن چاله‌های پيش رو فرا خواند که هنر و معنویت اسلامی را بسط دهد. آقای دکتر مددبور يكى از نويسندگان پرمطلب، از خير گشتن در ميان آيات قرآن درمی‌گذرد و به نويسندگان قبل از خود اعتماد می‌کند که باید به ياري قرآن شتافت، و ایشان استعدادهایي جدید را کشف و مطهر شده به نظریات هايدگر به ياري می‌طلبد، که ابن عربی را بر قافله سالاري اين کاروان می‌گمارد. و متفکريني همچون مرتضى مطهری، روایات و اشعار حافظ را در بسیج شدن برای حمایت از قرآن می‌گنجاند. آقای محمد تقی جعفری شعر را فرا می‌خواند که به مدد آن‌ها بتوان آياتي را به اين طرف سوق داد و آياتي را در مورد زیبایي در قرآن فرا می‌خواند، که هیچ ارتباطی ميان آن‌ها نیست، و در مورد هنر چون آيات را کم استعداد می‌بیند، به مولوی پناه می‌برد. خانم زهرا رهنورد برای کتاب حکمت هنر اسلامی‌اش، که آيه‌اي



را نمی‌یابد به مدد تیوس بورکهارت و تفاسیر قرآن، آیات دیگر را راهرو این مسیر می‌نامد. و دیگران نیز از کمک‌های خدادوستانه به قرآن در حد توان، دریغ نمی‌کنند.

با بررسی آثار گذشته تاکنون، چیزی که مشخص و آن قدر بدیهی است که مسیرش را تغییر داده‌اند، حضور انسان با اندیشه‌ای تربیت شده برای برآوردن نیازهای خود و دیگران است. و از آن بدیهی‌تر این که با مرور هر یک از آثار اعتقادات و نگرش سازنده آن هویتاً می‌شود (در اصل اعتقادات و ذهنیات عاریه گرفته شده، ناقص، و دست و پا شکسته دگران می‌باشد). بدین صورت که حتی در مکاتب هنری چند سده پیش تاکنون، اندیشه و نحوه نگرش فرد به هستی، جامعه، خود و غیره سبب بروز چنین مکتب‌هایی بوده، که فرم و ساختار آن را نیز تعیین می‌نماید.^۱

از همین رو است که قرآن هنرمندپروری نمی‌کند و برخورداری از آن را نیز نشان امتیاز نمی‌گوید.

اکنون می‌توان بی‌اعتنایی قرآن کثیر نسبت به هنر (فن) را در ک نمود، و تلاش کسانی را به سخوه گرفت که به علت نیافتن این واژه، دلایلی برای نقص قرآن می‌تراشیدند، و مسیر متفکرانی را خواند که با یادآوری این نقصان، عرق بر پیشانی آن‌ها نمایان می‌گشت و تمامی همت خود را برای رفع آن می‌گماردند، که قرآن را هم از نعمت اندیشه متفکران غربی در حیطه هنر، محروم نسازند.

هدف خداوند جهت ارتباط انسان از طریق قرآن، چنان چه خود می‌فرماید، پرورش انسان در جهت مسیری رو به سوی تکامل خویش است. و صد البته انسان پرورش یافته، ابزار لازم جهت تجلی وجودی خویش را متناسب با زمان و مکان، و البته بدون امتیاز می‌یابد. با این متدهای اعتمایی قرآن به هنر، که آن را روشنایی برای هدایت انسان‌ها می‌پنداشد را فهم و لمس می‌کنیم که چرا



۱. البته هر یک از رشته‌های هنری به وسعت واژه گانی که ابزار منتخب به خدمت او درآورده‌اند قادر به سخن گفتن خواهد بود. (از این رو هنر را به کار می‌برم زیرا واژه‌ای است که مخاطب منظور مورد نظر را خواهد یافت و نه بحث تایید مقوله‌ای با نام هنر). مثلاً تجربه صدا را در نقاشی جست وجو کردن، علم سنتیت زبانی را به همراه دارد که دیگری توان گذر واژگان آن از فیلتر وجودش را در خود نمی‌یابد، و همین است که با جایه جایی نام آثار (کاندینسکی)، توان شناخت اپراتی از بهوون در میان آثار برآمده از همین خاستگاه را تغاهیم داشت. و یا تجزیه و تحلیل و بسط اندیشه و انتقال تجربه مسلسل وار را از کمال نقاشی که وظیفه‌ای جز ثبت یک فریم و لحظه‌ای از اندیشه، و تفکر و تجربه ندارد را خواستن، بار و عدم پاسخ مواجه خواهیم گشت.

چنان که در موسیقی بدون کلام نیز با واژگانی محدود رویه رویم که توان بازنمایی اندیشه نوازنده و آهنگساز را در خود ندارد، چرا که در محدوده‌ای گام خواهیم برداشت که گونه‌های دگر در آن طی تیسری می‌کنند و برای انتقال ذهنیت، به کلام پنهان می‌برند. و همین طور است به دنبال نقش در لای کلام به جست وجو پرداختن، چرا که کلام یارای انتقال نقش و رنگ مورد نظر فرد را به مخاطبان اش ندارد. (مثلاً توصیف جزء به جزء شمایل یک شخص از طریق کلام، توان انتقال چهره شخص مورد نظر را نخواهد داشت)



با وجود نبود کلمه هنر و زیبایی در قرآن، شاهکارهایی را در ادوار مختلف تاریخ می‌بینیم که خالق آن‌ها مسلمان‌ها هستند.

به همین دلیل است که نویسنده‌گان غربی برای تکمیل مسیر خویش، هنر را وجودی جدا از انسان می‌شناسانند، تا انسان برای سعادت و در ک خویشتن راهی جز عبور از او را نشناشد، که انحرافی دیگر از مسیر انسانی (قرآنی) را بپیماییم و برای گم کردن خود در مسیرهایی که هدف اش چیده شدن انسان‌ها برای تکمیل راه و عبور آن‌هاست، در کاروان قرار گیریم.

پایان
تیرماه ۱۳۸۹

منابع :

- قرآن کریم
- انجیل
- اسلام و شمشیر، ناصر پورپیرار
- دائرة المعارف هنر، روئین پاکباز
- تاریخ هنر، ارنست گامبریچ
- حقیقت و زیبایی، بابک احمدی
- هیدگر و هنر، یوزف. ی کوکلمانس
- راز و رمز هنر دینی، مجموعه
- تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس
- تاریخ هنر، جنسن
- حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مدد پور
- آشنایی با آرای متفکران درباره هنر، دکتر محمد مدد پور، ۵ جلد
- گریز و گذر از مدرنیته، دکتر محمد مدد پور
- خودآگاهی تاریخی، جلد چهار، دکتر محمد مدد پور
- سرآغاز کار هنری، مارتین هیدگر
- جست وجوی هویت در نقاشی معاصر ایران، مرتضی گودرزی

مقالات‌های این قلم:

- موسیقی و معنا ۱۳۸۳
- هنرمند در اسلام ۱۳۸۶



«یادداشت آوازی در بر که به دلیل گستردگی بودن بحث و به جهت انتقال دقیق و صحیح آن به خواننده، در چند بخش ارائه خواهد شد. این یادداشت‌های روشنگرانه از جانب محمدی نشان می‌دهد که برای نقد مدخل‌های گشوده شده از جانب بنیان‌اندیشی و قلم «ناصر پورپیرار» خارج از مسئله انصاف، باید علم و فهم درک گفته‌های ایشان را نیز دارا بود، که در غیر این صورت نتیجه‌ای جز رسوایی برای شخص به ظاهر متقدّد به بار نخواهد آورد. هر کدام از این یادداشت‌ها در جواب مطالعی که پیش‌تر با عنوانی مشخص از طرف به ظاهر مستقدّین ارائه شده بود آمده است. این باؤه گویی‌ها از طرف گروه‌های دیگری نیز بعد‌ها مطرح شده‌اند که بدون ذکر نام ایشان فقط جهت نمایش بی محتوای ادعاهای ایشان ارائه می‌گردد. این یادداشت‌ها در خرداد ماه سال ۹۳ نوشته شده‌اند.» (سخن مدیر مسئول)

آوازی در بر که! (بخش نخست)

سبب شکل گرفتن این یادداشت، به زیر منگنه کشانیدن حکم و روش استاد پورپیرار در رابطه با بررسی «عکس» و استفاده از آن برای پیشبرد و اثبات مدخل‌های گشوده‌شان، از جانب چند شخص در یادداشت‌های «بلاگی» بود، و از آن جایی که پرداختن به چندوچون عکس در بررسی‌ها را نشانه گرفته که میزان استحکام مطالب را با هم سنجیده و حکم بر تنزل یا انحراف نوشته‌ها و مشغول نمودن مخاطب به عکس‌ها بیان دارند، بر خویش لازم دیدم که از این روزن مبحثی را عرضه دارم.^۱

«... دورین عکاسی می‌تواند ضعف دید آدمی را جبران کند، چرا که عمل دریافت و ضبط واقعیات مشهود را به طور خود کار انجام می‌دهد، آن هم با دستگاهی که مورد قبول همگانی قرار گرفته است. عکس اعتبار و سندیت تاریخی و علمی را به خود اختصاص داد، قدرت اطمینان بخشی برتر از هر کلام، و نیروی رسوخی در ذهن بیش از هر روش آموزشی به دست آورد ... ضمن این که بر مشهودات بی‌طرفانه نگریست و از تهمت هر گونه تمایل یا ضعف «انسان وار» در حقیقت گویی مبرا ماند. در فرهنگ کنونی مغرب زمینیان، عکاسی «حریم حقیقت گویی» را مسخر خود ساخته است. تنها عکاسی می‌تواند واقعیت را چنان به تمامی بازنمایی کند که مورد تصدیق عموم جهانیان قرار گیرد. دورین تصویری را ضبط و عرضه می‌کند که چشم غیر مسلح در آن «کوتاه لحظه» نمی‌تواند به دید خود درآورد. یا می‌توان گفت دورین عکاسی چیزی را به تصویر در می‌آورد که چشم انسان آن را در گذر لحظه‌ای دیده است، لیکن ذهن قادر به ضبط اش نبوده است ... پس عکاسی توده‌های مردم را تبدیل به شاهدان عینی صحنه‌های تاریخ معاصر می‌سازد. در نظر ایشان عکس از هر نوشته تاریخی یا رسانه خبری واقع بین تر و موئی تر است.» (ادموند بورک فلدمان، تنواع تجارت تجسمی)

با ورود «دورین عکاسی» لاجرم ابزاری پر قدرت و مورد تصدیق عموم جهت بررسی واقع زندگانی بشر و اثبات واقعه به دگر ابزار افروزه می‌گردد، که تا قبل از آن ممکن نبوده است.

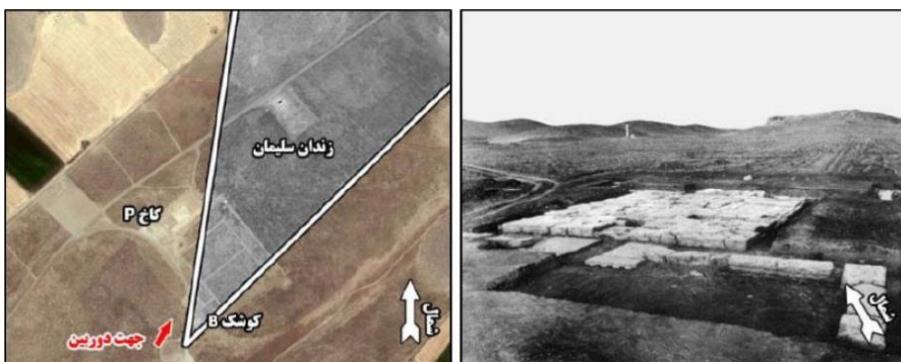
۱. یادداشت مفصل «آوازی در بر که» در نقد و بررسی رویکرد چند شخص عرضه شده بود، که فقط بخش بررسی عکس‌ها را بدین جا فرآخوانده‌اند.

پس، بررسی محققانه وقایع دوران قبل از دورین عکاسی با بعد از آن متفاوت می‌باشد، چراکه غیر از نوشتار و غیره، اثبات مصورانه حضور رانیز در خویش نهفته دارد. چنان که در بررسی‌های آثار قبل از دورین نیز، به اولین عکس‌های مابعد از آن دوران تاریخی استناد نموده، و سندي محکم و خدشه ناپذیر از جعل در صورت اکنون اش ارائه داده که در توان استدلال «نوشتاری» نمی‌باشد. (بررسی محوطه‌های باستانی با توجه به اولین عکس‌های برداشته شده از آن محوطه، و قیاس با عکس‌های بعد و هم‌اکنون، که اثبات جعل در آثار باستانی را نمایان می‌دارد). در واقع همین حجاری‌های بر این سنگ و آن سنگ همان سند تصویری یعنی عکس‌های دیروزی شناخته می‌شود. اگر عکس سندیت ندارد، پس به کدام نیاز آن‌ها را به دلخواه در موارد گوناگون جعل کرده‌اند؟

۱. پاسارگادشناسی تحریف شده «ناصر پورپیرار»

برای طرد ادله‌های ۲۶ صفحه‌ای این یادداشت، کافی است که از عهده اثبات مهم‌ترین عکس استناد شده در کتاب «ساسانیان» استاد پورپیرار برآیم، که در خویش نیروی محو گردانیدن کلام به عاریه گرفته شده را داراست.

«دیگر کار بر من سهل شده است، روش مشخص است و نیتم نیز عربان و عیان است و آن این که بنا ندارم با شامورتی بازی، به قصد تحقیق اهداف و یا شاید اغراضی، ناقه «حقیقت» را در مسلح «منفعت»، بی کنم؛ آن جا که باز اسطلابم عکس‌های ماهواره‌ای است و تشخیص تقریبی جهت دورین و فضای تقریبی‌ای که در قادر قرار خواهد گرفت. با این تذکر که دقت کنید در عکس پایین، تک جزو زندان سلیمان وسط کادر قرار نداده شده، با درجاتی متمایل به چپ است:



دانستان مانند مورد پیش است. دورین رو به سوئی دگر، سوئی بی‌ربط با کاخ P است، اما آقای پورپیرار اصرار دارند کاخ P را در گستره دید آن بگجانند تا از رهگذار این تحریف تحملانه، اثبات شود در محوطه پاسارگاد تا پیش از باز شدن پای مستشرقین یهودی، هیچ اثری از عمارتی که اینکه به



کاخ‌های کورش می‌شناسیم وجود نداشته و حضرات کذائی اخیرالذکر روی سطح یک دشت زراعی، با سرقت مصالح برای کورش کاخ ساخته‌اند؟! آیا محقق نقاد ما خوانندگان آثار خویش را تا این حد از مرحله پر تصور کرده‌اند؟! خیالی که متأسفانه من بعد خواهیم دید واقعاً در مخیله ایشان جای داشته و ظاهراً مشارالیه روزی را تصور نمی‌کردند که محققانی سختگیر، ناهمجنس با روشن فکران بالیده پس از مشروطیت این سرزمین، وارد کارزار شوند و جز «حقیقت»، به احدی ارادت و دلستگی نداشته باشند.» (صفحه ۸)

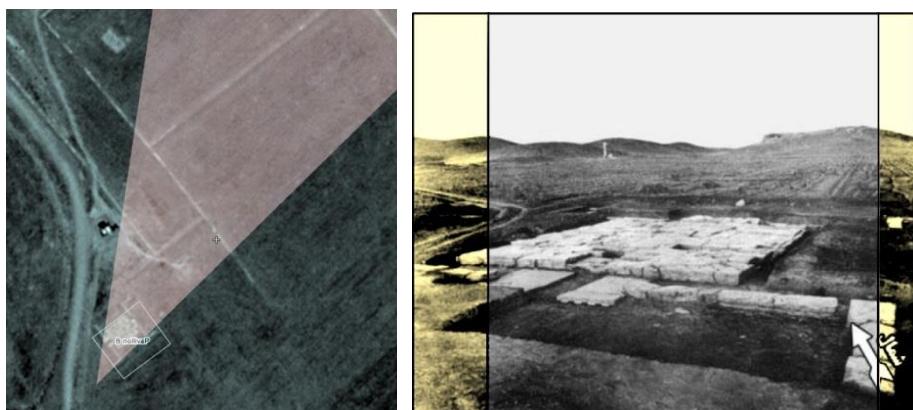
برای به زیر منگه کشانیدن و جواز بر نادرستی این یادداشت، و برای اثبات درستی رویکرد استاد پورپیرار، از نیروی کلام کاری ساخته نیست و ابزار ویژه این بررسی، یعنی تجزیه و تحلیل «عکس» را می‌طلبد.



کاخ

عکس ماهواره‌ای، محدوده‌ای را نشان می‌دهد که ایشان آن را تأیید و مجوز ورودش داده‌اند. اما، عرضه خواهم داشت که برخلاف رویکردن، برای تعیین محدوده کادری که ارائه داده‌اند، قلم لغزانده‌اند؟!

الف: از قسمت‌های چپ و راست کادر به اندازه کرم‌شان برباده‌اند، و اجزاء موجود آن را شایسته ورود ندانسته‌اند!



برای اثبات آن نیز تطبیق عکس مورد نظر با عکس ماهواره‌ای کفایت می‌نماید. عکس ماهواره‌ای، محدوده کادر دوربین است که ایشان ترسیم نموده‌اند، و چنان که پیداست، کادر از نیمه لашه سنگ‌های پایین طرف راست کادر شروع می‌گردد، و محدوده طرف چپ را نیز نزدیک به انتهای مربع تشکیل گشته از تخته سنگ‌ها گرفته‌اند.

ب:



برای اثبات وجود اجزائی در پلان دوم عکس، جدای از نشان گرفتن از اجزاء پلان اول، فاصله عکاس با سوژه نیز بر محدوده پلان دوم تأثیر گذار می‌باشد.



ایشان در این عکس و کادر دوربین‌اش، ملتمسانه عکاس را تا کنار جاده کشانده‌اند که محدوده پلان بعدی را تنگ‌تر نشان دهند!!؟



به سبب عدم کیفیت عکس ماهواره‌ای در نوشه ایشان، عکسی با کیفیت بالاتر جهت تعیین فاصله دوربین با «کوشک B» را به یمن انطباق هر دو عکس بدینجا کشاندم.



چنان که عیان است دوربین نزدیک، به ۱۷ متر از «کوشک بی» فاصله دارد!! در صورتی که عکس مورد نظر با یک لنز «واید» برداشته شده است؛ یعنی محدوده پایین کادر از دوربین، در یک لنز ۱۸ میلی‌متری با توجه به فاصله دوربین از زمین، نزدیک به ۳ متر، و در لنز ۵۵ میلی‌متری، نزدیک به ۶ متر خواهد بود، و ایشان معلوم نداشته‌اند که با چه معیاری دوربین را با فاصله‌ای ۱۷ متری از سوژه کاشته‌اند، در حالی که با یک لنز زوم ۲۰۰ میلی‌متری نیز، نزدیک به ۱۱ متر می‌باشد؟!!

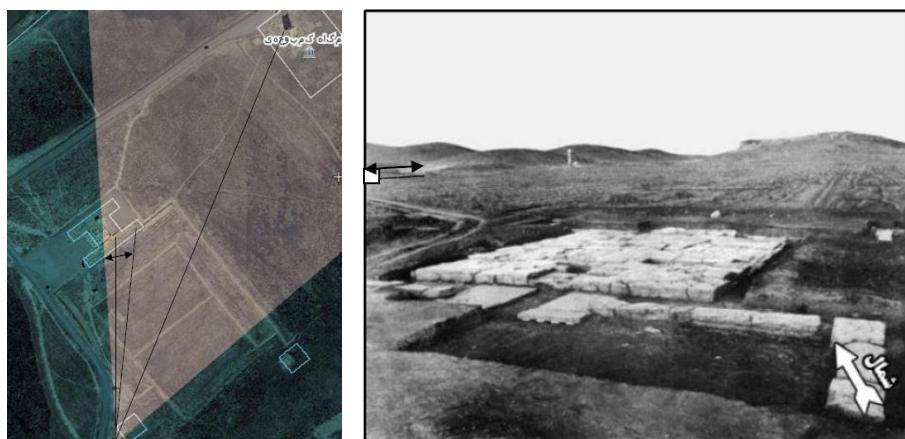
پس با توجه به کادر تنگتری که ایشان نسبت به عکس نشان داده بودند، و با نزدیک‌تر شدن دوربین به سوژه، محدوده بیشتری در کادر نمایان می‌گردد.



اگر موازی بودن کتاره چند لشه سنگ با کادر، و گوشه پایه‌های کوشک را در نظر داشته باشیم، عدم انتباط کادر بر محدوده ترسیم گشته ایشان بر عکس ماهواره‌ای بیشتر خویش را می‌نمایاند. (عکس پایین)



بر اساس معیارهایی که عنوان داشتم، محدوده کادر با توجه به عکس مورد نظر، «کاخ P» را در خویش می‌گنجاند.



با توجه به پرسپکتیو در عکس، و تعیین فاصله‌ها بر عکس ماهواره‌ای، می‌بایست «کاخ P» در قسمتی که ترسیم گشته، موجود می‌بود که چنین نیست. (ستون‌ها و لشه سنگ‌ها، می‌بایست بزرگ‌تر و باوضوح بیشتری ثبت می‌گشت) (ادامه دارد...).

سلام محمدی



تفقید تاریخ در افغانستان



مصطفی عمرزی

فهم بنیانی تاریخ در افغانستان، بیشتر به معنی وارد کردن عمق تاریخی است. در یک قرن پیش، کوشش‌های دولت محور برای تعیین مبدائی که جغرافیای کنونی افغانستان را به معنی واحد سیاسی، با گذشته وصل کنند، در زمینه سیاست‌هایی به تحلیل می‌برند که هرچند در وسعت تاریخی و ژرفای حیات کهن، طبیعاً روابط منطقی و حیاتی دارند، اما برداشت ویژه به منظور قالب بندی و شاخص‌های ملی، گونه‌ای از باورهایی را عام می‌سازند که در تجربه این چنینی در کشورهای هم‌جوار، زاده مکتب‌های ناسیونالیستی می‌شود.

弗وریزی حاکمیت‌ها در افغانستان معاصر که فقط یک نمونه (سلطنت شاه محمد ظاهر) از فرود کوتاه آسیب ندید، رژیم‌های حاکم را به تعیین برداشت‌های دیگری از تاریخ تحریک می‌کند. در ۱۴ سال حاکمیت خشن کمونیستی، تحلیل تاریخ افغانستان در قرائت‌های ماتریالیستی و سوء برداشت از تجمع مردم (به مفهوم تودها)، سطح فهم تاریخی را از دو گونه قبل و بعد از اسلام در عجایب بررسی‌هایی محتوازی می‌کند که با پایان نظام‌های کودتای - ایدیالوژیک، معلوم بود بازنگری تاریخ افغانستان با تنقید برداشت‌ها، عیناً در مسیری نیازمند آشکارایی می‌شود که با سقوط نظام‌های شوروی محور، تدوین تاریخ دیگر از اولویت‌ها شمرده می‌شد.

دهه هشتاد شمسی، فاز دیگر در بستر بحرانی و پُر التهاب افغانستان بود. در این مقطعه، کارایی باورهای تاریخی در جناح‌های تقابل و ستیز سیاسی، قومی و جناحی، در بازار وافر امتعه فرهنگی که از همه جای سهولت‌ها به دست می‌آمد، تاریخ را از ملت محوری، حول قوم محوری، به تحریف و تأليف می‌کشاند. ضرورت جناح‌های درگیر به آماج خرد کننده و تحیر کننده، خوب و بد را مزج می‌دهد. در این حول و هواء، تاریخ افغانستان در دو بُعد رسمیات دولتی و آزادی‌های عامه، سطح برداشت را متصاد کرده است. در چند گانه‌گی باورهایی که از قرائت و تدوین نو حاصل کرده‌اند، در کنار گرایش‌های منفی، طرز تهیه گذشته‌ای که نیازهای سیاسی، قومی و جناحی را مرفوع کنند، آلدگی پدیده تاریخ را به اوج می‌کشانند.

بررسی تخلیصی آن چه به نام تاریخ در ۱۷ سال اخیر (پس از طالبان) نوشته‌اند، به صراحت وضاحت می‌دهد که ارزش‌های همسان که در چهارچوب باورهای انسانی از مفاهیم مختلف،

چون اسلام و اخلاق رنگ می‌گرفتند، نیاز به تنقید تاریخ، اما از گونه‌ای را بیشتر می‌کنند که در حوزه زبان دری، از دهه هشتاد با معرفی مجموعه «تأملی در بنیان تاریخ ایران»، ناگفته‌هایی را به متن می‌کشاند که «ترازوی تاریخ»، وزن اصلی برداشت‌های تاریخی است. شاعر روشنگری‌های نو در جمهوری اسلامی ایران در گستره دنیای مجازی، هرچند به تأخیر، اما ابواب نو کار تاریخی در افغانستان شده است.

مالحظه تنقید، تدقیق و نقد تاریخی در محورهای بزرگانی چون زنده یاد استاد ناصرپورپرار، مجامع و افراد، وارد حلقات خرد و کوچکی شده‌اند که با تبعیت از منطق بازنگری، اصلاح و فهم ناهنجاری‌هایی که در تاریخ معاصر، رشته‌های ناگستینی در اغراض استعمار و یگانه دارند، طرح سوالات را گسترده می‌کنند. موضع گیری‌های قومی، تقابل و سیز، در جانب متقد و مدعی، جوانه‌هایی از نضیج «تفکر بنیان اندیشی» در افغانستان شمرده می‌شوند.

برداشت از روشنگری‌های بنیان اندیشی در ایران، در حالی که به منظور فهم بیشتر از اغراض ییگانه است، در افغانستان از مجرای تقابل سیاسی، به این منوال می‌رسد.

تأیید تواریخ رسمی که به منظور خاص، در سلسله به هم پیوسته‌ای از حاکمیت‌هایی که پس از استعمار در سطح منطقه ابقاء شدند، هرچند یکی نیست، زیرا نفوذ اتحاد شوروی در آسیای میانه، حاکمیت‌های مرکزمحور (ملی) در افغانستان و تعیین ایسم ۲۵۰۰ سال در ایران، در ساحه مشترکات فرهنگی زبان دری و اسلام، اما در مرزهای سیاسی، تشبیثات را با این باور تعمیم می‌دهد تا در کار مرزهای سیاسی، دست آویز دولت‌ها در جوانب مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در شاعر تاریخ، تحلیل‌های نفع و سود داشته باشد. یک قرن پس از ایجاد دولت‌های نو در منطقه یا خط کشی سیاسی، پذیرفتن واقعیت‌های میلیون‌ها مردمی که هویت اسلامی دارند، آسان است، اما تعیین مبداء و مؤلفه‌های تواریخ خاص، ارزش‌هایی را زیر سوال می‌برند که به ویژه در جوامع اسلامی، می‌توانند در سایه امت محوری، از تنش‌ها بکاهند.

روشنگری‌های بنیان اندیشی در ایران، در گسترده‌گی‌های دنیای مجازی، در آن جایی که همگونی برداشت تاریخی، روی اصول تحریف تأکید می‌کنند، نحوه استفاده از آن‌ها را فرامرزی می‌سازد. در چنین فرصتی، در یک دهه‌ای که گذشت، پرسش‌ها برای یافت پاسخ‌هایی که در مواجهه با جناح‌ها ارائه می‌شوند، اندیشه آفریده‌اند تا بازنگری تاریخ افغانستان را از بنیان‌هایی شروع کیم که با تمام ابزار در ک تاریخ، شناخته می‌شوند. حاشیه رویی‌هایی که با برداشت از متون کتب، نوشته‌ها و تعریض مفاهیم در حوزه زبان شناسی، برای قالب بندی «ایسم» خاص به کار می‌رفتند، به این منطق توجه می‌دهند که ضمایم تاریخی در منظر تمام داشته‌های ملموس، اغراض و سوء برداشت‌ها را ملاحظه کنند.



مجموعه «بنیان اندیشی» در افغانستان در شعاع روشنگری‌هایی تاریخی در ایران، هرچند نویاوه است، اما به امیدهایی می‌ماند که شماری در مشغله آن، به قناعت برستند؛ تفکر بنیانی بر تاریخ، از میزان آلودگی‌های فکری می‌کاهد.

تنقید تاریخ در افغانستان، اهمیت بنیان اندیشی را وارد مراحل مقدماتی تدوین روایت گذشته می‌کند. تلاش‌ها در پرتو روشنگری‌هایی که محورهای فکری در ایران ایجاد کرده‌اند، در ساحه فهم زبان (حوزه زبان دری)، به قربت‌هایی خواهد رسید. تأمین ارتباط با تبادل داشته‌ها و برداشت‌ها، در این فرصت، تاریخ را به نفع هیچ جناحی تحریف نمی‌کند.

اهمیت تفکر بنیانی در ک تاریخ، در مؤلفه‌های «بنیان اندیشی»، بیشتر روی مواردی تأکید می‌کند که در جغرافیای منطقه، در تقابل طولانی با استعمار، از آلاینده‌هایی زیان دیده‌ایم که اگر توحش تقابل مردمان منطقه، مانع سود و نفع و داد و ستد انسانی می‌شود، باورهای برتری جویی، در مقاطعی که جسارت‌های سیاسی، سیاست‌های تعدی می‌شوند، بیشتر از همه منابع و دارایی‌هایی را آسیب می‌زنند که اصل انسانی دارند.

تنقید تاریخ افغانستان در فصل بنیان اندیشی، با مبداء تعریف تاریخ از تحریف تاریخ، در نخست جنبه‌های اخلاقی را جذب کرده است.



بحران‌های زیست محیطی در شمال غرب ایران؛ پیامدها و سناریوها



مجید عزمی

«این یادداشت به صورت مقاله بسیار مفصلی بود که بخش‌های زیست محیطی آن در این شماره از فصل نامه به چاپ می‌رسد. بحران‌های زیست محیطی موجود در مناطق مختلف و گسترهای از کشور، مسئله‌ای بسیار خطرناک برای آینده این سرزمین و ساکنان آن می‌باشد. این فصل‌نامه خود را متعهد می‌داند تا درباره همه بحران‌هایی که در کشور و منطقه و جهان اسلام رخ می‌دهد، نظر کارشناسان و متخصصین این حوزه را در قالب یادداشت‌هایی مستند و گوگری بازتاب دهد.» (سخن مدیر مسئول)

چکیده

شاخص‌های زیست محیطی شمال غرب همچون دیگر مناطق کشور به دلایل متعددی مانند مدیریت ناصحیح منابع آبی، طبیعی و معدنی در چند دهه گذشته با چالش‌ها و مسائل بیمناکی مواجه شده است. در این پژوهش که رویکردی آینده‌پژوهانه به موضوع دارد، سعی بر این است تا پیامدها و چالش‌های بحران‌های زیست محیطی شمال غرب با تأکید بر بحران دریاچه اورمیه در دو مقیاس منطقه‌ای و کشوری بررسی شود. برحسب آخرین اطلاعات و داده‌های فنی و عمومی گردآوری شده از وضعیت موجود و برای تبیین پیامدها و چالش‌های امنیتی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) مسائل زیست محیطی منطقه سه سناریوی «بهبود وضع موجود»، «استمرار روندها و مسائل» و «تشدید چالش‌ها و پدیداری بحران» برای فهم روندهای آتی زیست محیطی ارائه می‌شود. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد با توجه به این که مهم‌ترین چالش محیط زیستی منطقه آذربایجان، وضعیت دریاچه اورمیه است، در صورت عدم جدیت در مدیریت بحران موجود برای احیاء این دریاچه، تحقق سناریوی استمرار وضع موجود بیش از سناریوی بدینانه یا پدیداری بحران که همانا خشکیدن کامل دریاچه اورمیه است، می‌باشد؛ لکن احتمال تحقق سناریوی خوشبینانه یا بهبود وضع موجود بسیار اندک است و طبعاً چنین وضعیتی پیامدهای امنیتی گسترده‌ای در حوزه پدیداری خسارت‌های کلان بر اقتصاد منطقه‌ای و ملی، مهاجرت میلیونی از ناحیه آذربایجان به مرکز کشور و یا کشورهای منطقه، احتمال تبدیل بحران زیست محیطی به بحران‌های سیاسی و امنیتی و ظهور جنبش‌های اعتراضی فراگیر به دنبال خواهد داشت.

مشکلات حقوقی در حفاظت محیط زیست

در حالی که در حوزه اخلاق در مورد تأمین امنیت خود محیط زیست مباحث زیادی صورت گرفته است، با این وجود، موضوع تأمین امنیت، بیشتر در مورد انسان مطرح است تا در مورد محیط زیست. مهم ترین علت آن هم این است که هنوز در مخالف بین المللی، رویکرد رئالیستی انسان محورانه مشروعت دارد (Ak, 2013:100). به عبارت دیگر، امروزه هنگامی که بحث امنیت زیست محیطی مطرح می شود، در واقع منظور از آن امنیت نوع بشر است. شاید همین مسئله سبب شده است که به حقوق محیط زیست توجه لازم و کافی صورت نگیرد. بحث حقوق محیط زیست که تأمین کننده و متضمن امنیت زیست محیطی است، با توجه به این که از قدمت زیادی برخوردار نیست، خلاصه های قانونی فراوانی دارد که از آن جمله می توان به مواردی مانند سبک بودن مجازات ها، عدم الزام به بهسازی محیط زیست، کم توجهی به یافته های علمی جدید و نبود حمایت های قضایی کامل از محیط بانان اشاره کرد. مشکلات موجود بازدارندگی قوانین را کاسته است. با این اوصاف، لزوم اصلاح قوانین و رفع مشکلات موجود را آشکار می کند. وضع قوانین محیط زیست با نگاه جامع نگرانه، افزایش ضمانت اجرایی قوانین، آموزش قضات و ایجاد دادگاه های تخصصی محیط زیست، افزایش اعتبار حفاظت از مناطق چهارگانه و تبدیل سازمان به وزارت خانه از پیشنهادهای ارائه شده است (عزمی و همکاران, ۱۳۹۳: ۱).

در این باره، مسئله حفاظت از پارک ملی دریاچه اورمیه به عنوان یکی از مناطق چهارگانه محیط زیست نیز دچار همین مشکلات حقوقی – قانونی شده است؛ به طوری که بهره برداری از آب های جاری و زیرزمینی حوضه آبریز دریاچه اورمیه در اختیار وزارت نیرو قرار گرفته است، و تنها مسئولیت حفاظت از دریاچه اورمیه بر عهده سازمان محیط زیست نهاده شده است. حال آن که حفاظت از این دریاچه بدون نظارت بر حوضه آبریز آن عمل ناممکن است و لازم است در قوانین حاکم بر محیط زیست کشور تجدید نظر و اصلاحات جدی صورت گیرد و سازمان محیط زیست به وزارت خانه ای قوی تر ارتقا یابد. به عبارت دیگر، تا زمانی که خلاصه های قانونی رفع و جایگاه سازمان محیط زیست در دولت تقویت نشود، حفاظت از محیط زیست و رفع بحران های زیست محیطی بسیار سخت یا ناممکن خواهد بود.

محیط شناسی پژوهش

منطقه شمال غرب کشور از نظر وضعیت طبیعی، جغرافیایی و انسانی به خصوص تراکم جمعیتی با مشکلات و بحران های زیست محیطی چندی رویه رو شده است که از آن جمله می توان به بحران خشک شدن دریاچه اورمیه، خشک سالی، بیابان زایی و مشکل آسودگی آب و هوا، اشاره کرد. به نظر می رسد مهم ترین چالش زیست محیطی منطقه شمال غرب کشور و به ویژه



آذربایجان، بحران آب باشد که خشکیدن دریاچه اورمیه شاخص این بحران و فاجعه است. این دریاچه که از نظر شوری دومین دریاچه آب شور جهان است، در شمال غرب ایران قرار دارد. مساحت حوضه آبریز دریاچه اورمیه ۵۱۸۷۶ کیلومتر مربع می‌باشد که ۴۶ درصد در استان آذربایجان غربی، ۴۳ درصد در استان آذربایجان شرقی و ۱۱ درصد در استان کردستان واقع است. مساحت خود دریاچه ۵۳۲۰ کیلومتر مربع است که ۱۰ درصد حوضه آبریز را شامل می‌شود، همچنین ۶۵ درصد حوضه را مناطق کوهستانی و ۲۴ درصد از آن را دشت‌ها و کوهپایه‌ها تشکیل می‌دهند (ستاد احیاء، شهریور، ۱۳۹۴: ۱۳). جمعیتی حدود پنج میلیون نفر در حوضه آبریز دریاچه اورمیه زندگی می‌کنند. حوضه آبریز دریاچه اورمیه از یک اقلیم نیمه خشک برخوردار است (همان: ۹). آب دریاچه از رودخانه‌های زرینه‌رود (۴۱٪)، سیمینه‌رود (۱۱٪)، گدار (۸٪)، باراندوز (۶٪)، شهرچای (۲٪)، نازلوچای (۶٪)، رودخانه فصلی، ۳۹ جریان سیلابی، چشمه‌های داخل دریاچه و بارش مستقیم بر سطح دریاچه تأمین می‌شود (کاویانی‌راد، ۱۳۹۰: ۱۳۵). دریاچه اورمیه و جزایر متعدد آن به لحاظ ویژگی‌های منحصر به فرد اکولوژیکی، بر اساس مصوبه شماره ۱ شورای عالی محیط زیست کشور در سال ۱۳۴۶ به عنوان منطقه حفاظت شده مطرح و طبق مصوبه شماره ۶۳ همان شورا در سال ۱۳۵۴ به پارک ملی ارتقاء یافت. این دریاچه به همراه ۱۰۲ جزیره آن از سال ۱۳۵۶ به عنوان ذخیره گاه بیوسفر در برنامه «انسان و کره مسکونی MAB» سازمان یونسکو معرفی و در آن ثبت شده است (عزمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۷).

۱. بحران دریاچه اورمیه

روند افت سطح آب دریاچه اورمیه پس از دوران پرآبی آن در سال ۱۳۷۴ شروع شده، در طی بیست سال تراز دریاچه بیش از ۸ متر افت داشته است. در واقع با توجه به ارقام ثبت شده، سطح آب دریاچه در این مدت، سالیانه به طور متوسط با ۴۰ سانتی‌متر افت مواجه شده است (ستاد احیاء، ۱۳۹۴: ۱۷). بررسی‌های صورت گرفته توسط دیرخانه کارگروه ملی دریاچه اورمیه، نشان می‌دهد که کاهش میزان بارش (حدود ۱۸ درصد در بیست سال اخیر) و افزایش دما در سطح حوضه آبریز دریاچه در خشک شدن آن اثر گذارده است، اما چالش اصلی در حوضه آبریز دریاچه اورمیه، عدم رعایت حد تعادل در مصرف آب به ویژه در بخش کشاورزی بوده است (همان: ۳). اسماعیل کهرم، مشاور رئیس سازمان محیط زیست در سال ۱۳۹۳ تأیید کرد که تنها ۶ درصد از دریاچه باقی مانده است (پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، ۱۳۹۳/۲/۲۳). هم اکنون دریاچه برای رسیدن به سطح اکولوژیک (۱۲۷۰/۱۰ متر) خود با کمبود بیش از ۱۲ میلیارد متر مکعب آب رویه رو است (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۲). پیش از افت قابل توجه سطح آب



دریاچه، متوسط کل املاح محلول آن برابر ۲۵۰ گرم بر لیتر بوده که در حال حاضر به ۵۰۰ گرم در لیتر رسیده است (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۱۴). برای این که غلظت نمک در آب دریاچه از ۲۵۰ گرم بر لیتر بالاتر نزود، سطح آب دریاچه باید از ۱۲۷۰/۱۰ متر پایین تر نزود، که به این سطح، تراز اکولوژیک گفته می‌شود.

روند احیاء دریاچه اورمیه

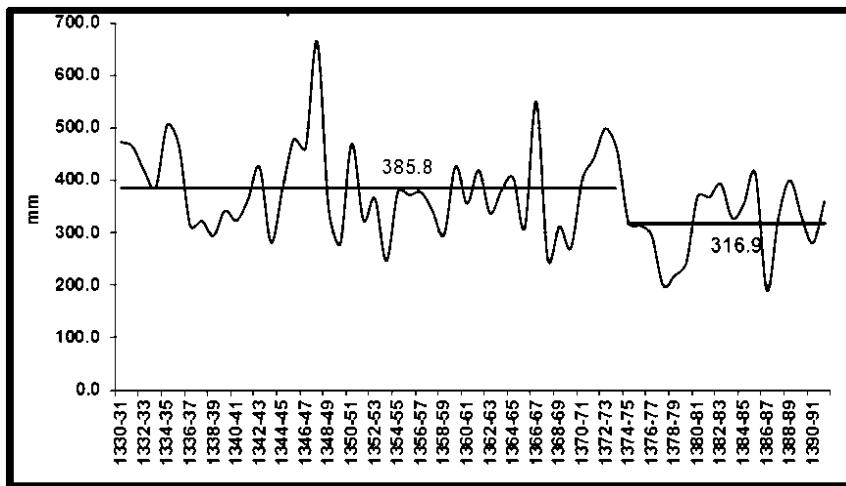
اسمعایل کهرم، مشاور سازمان محیط زیست در سال ۱۳۹۳ اعلام کرده است که تا ۵ سال آینده دریاچه اورمیه احیاء خواهد شد (پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، ۱۳۹۳/۲/۲۳). بر اساس اندازه‌گیری‌های ستاد احیاء دریاچه اورمیه تراز دریاچه اورمیه در ۱۵ بهمن ۱۳۹۵ به ۱۲۷۰/۶۰ متر رسیده است که نسبت به تاریخ مشابه سال قبل تنها ۱۲ سانتی متر افزایش داشته است. این رقم در ۱۵ بهمن ۱۳۹۴، نسبت به سال قبل از آن ۴۰ سانتی متر افزایش یافته بود. یعنی تراز آبی دریاچه اورمیه در ۲۰ شهریور ۱۳۹۶ به ۱۲۷۰/۳۴ متر رسیده است که نسبت به سال گذشته ۲۵ سانتی متر کاهش داشته است (سایت ستاد احیاء دریاچه اورمیه، ۱۳۹۶). همچنین یکی از برنامه‌های ستاد احیاء دریاچه اورمیه انتقال ۶۵۰ میلیون متر مکعب آب از سد «کانی سیب» از طریق حفر و احداث کanal است که در مجاور حوضه دریاچه اورمیه در شهرستان پیرانشهر قرار دارد. دیگر ستاد احیاء دریاچه اورمیه بارها از عدم تأمین اعتبار گلایه کرده است (یوپرس، ۱۳۹۵/۱۲/۲). این در حالی است که دولت گرفتار مشکلات مالی بسیاری است.

۲. بیان زی

بر طبق تعریف کنفرانس مبارزه با پدیده بیابان‌زایی، پدیده بیابان‌زایی عبارت است از تخریب اراضی در نواحی خشک، نیمه‌خشک و نیمه‌مرطوب خشک، ناشی از عوامل متعددی چون تغیرات اقلیمی و فعالیت‌های انسانی. در اولین کنفرانس جهانی بیابان‌زایی در جهان، که در نایروبی پایتخت کنیا برگزار گردید، در این کنفرانس علاوه بر تعریف کلی و نسبتاً جامع واژه بیابان، پدیده بیابان‌زایی به عنوان عامل تخریب و انهدام اکوسیستم‌های طبیعی که سبب کاهش تولید بیولوژیک در حد ظهور تخریب خاک (به ویژه فرسایش بادی) می‌شود معروفی شد (بخشنه مهر و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۸). علاوه بر مدیریت ناصحیح منابع، تغیرات اقلیمی به ویژه خشکسالی هم به بروز بحران‌های زیست‌محیطی دامن زده است. همان طور که در شکل ۱ قابل مشاهده است بر اساس آمار ایستگاه‌های بارش، میانگین بارش در سال‌های اخیر نسبت به میانگین بلند مدت حدود ۱۸ درصد کاهش داشته است. همین مسئله نیز، در دراز مدت بر خشک شدن دریاچه اورمیه، کاهش آب‌های سطحی و افت تراز آب‌های زیرزمینی سهم مهمی داشته است.



افرون بر این، کاهش در نزولات جوی مسلّماً در تضعیف بخش کشاورزی به عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه اشتغال مردم منطقه تأثیر عمده‌ای دارد.



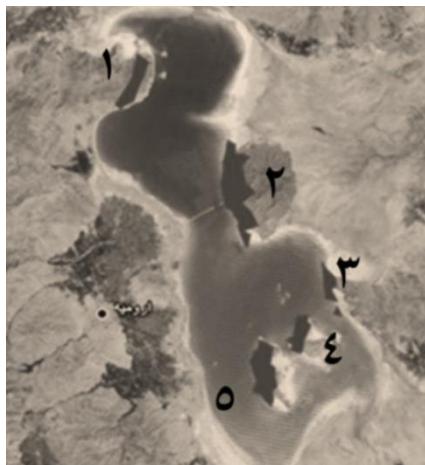
شکل ۱. روند تغییرات بارش در سطح حوضه آبریز دریاچه ارومیه (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۱۵)

تجربه خشک شدن دریاچه آرال نشان می‌دهد که تبدیل شدن دریاچه ارومیه به کویر ارومیه چندان مسئله دور از ذهنی نیست. شواهد و بررسی‌های میدانی صورت گرفته نشان دهنده ایجاد تپه‌های ماسه‌ای و پنهانه‌های شن و ماسه روان و نهشته‌های نمکی در مناطق مختلف دریاچه ارومیه و مناطق مجاور آن است. حتی برخی از مناطق داخلی دریاچه به گونه‌ای جلوه می‌نمایند که اگر بینتله شناختی نسبت به موقعیت مکانی تصاویر نداشته باشد، آن را با مناطق کویری ایران اشتباه می‌گیرد (ستاد احیاء دریاچه ارومیه، شهریور ۱۳۹۴).

۳. ایجاد شدن کانون‌های ریزگرد

یکی از مهم‌ترین آثار خشکی بسیاری از تالاب‌ها و دریاچه‌ها در سطح دنیا، تبدیل شدن آن‌ها به کانون‌های تولید گرد و غبار است. از آن جمله می‌توان به ایجاد کانون‌های گرد و غبار به دلیل خشکیدن دریاچه آرال اشاره کرد. مطالعات نشان می‌دهد که این گرد و غبارها بعضاً فواصل چند صد کیلومتری را پیموده است و حتی نشانه‌هایی از ترکیبات مربوط به دریاچه آرال تا شاعع ۶۵۰ کیلومتری مشاهده شده است (همان: ۲۹). مرکز تحقیقات سنجش از دور دانشگاه صنعتی شریف با استفاده از پردازش تصاویر ماهواره‌ای، مکان‌هایی از محدوده دریاچه ارومیه را که در سال‌های اخیر به عنوان کانون‌های احتمالی ریزگرد عمل کرده‌اند مشخص کرده است که در شکل ۲ قابل مشاهده است (همان: ۳۱). جهت باد غالب روی دریاچه از پیرامون همگرا شده در

جهت جنوبی کانالیزه می‌شود، مناطق جنوب و جنوب غربی دریاچه که از دسته حاصل خیز ترین زمین‌های زراعی و باگی هستند در معرض بیشترین تهدید پراکنش نمک دریاچه قرار خواهند گرفت. (شمی‌پور و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۹)



شکل ۲. برخی از کانون‌های احتمالی ریزگرد شناسایی شده در محدوده دریاچه ارومیه با استفاده از پردازش تصاویر ماهواره‌ای (مرکز تحقیقات سنجش از دور دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۹۳)

۴. آلودگی هوا

آلودگی هوای شهر تبریز در برخی از روزهای دی ماه ۱۳۹۵ به وضعیت هشدار (۱۰۰ Psi) و حتی در یک روز به بالای ۱۶۵ Psi رسید. مردم اورمیه نیز تا پایان آذرماه ۱۳۹۵، ۲۸ روز هوای ناسالم را تجربه کرده‌اند (دفتر پایش فرآگیر آلودگی سازمان حفاظت محیط زیست، ۱۳۹۵). وارونگی دما بر اثر سرمای شدید و نبود باد سبب شده بود که هوای آلوده به جای بالا رفتن و خارج شدن از شهرها، در سطح شهر بماند. با توجه به روند خشکیدن دریاچه ارومیه و ازین رفتن جنگل‌ها و مراتع که نقش تعديل دما و کاهش گرد و خاک را دارند، احتمال وقوع زمستان‌های سردتر و تابستان‌های گرم‌تر در سال‌های آینده وجود دارد.

۵. فلزات سنگین

فلزات سنگین، از جمله سرب، کادمیوم، آرسنیک و جیوه آثار زیانباری بر محیط زیست و سلامت انسان و موجودات زنده دارند. تحقیقات نشان می‌دهد که رسوبات رودخانه‌های متنه به دریاچه ارومیه به فلزات سنگین مذکور آلوده است. منشاء این آلودگی طبیعی، شهرها، کشاورزی، صنایع و معادن هستند؛ زیرا اغلب رودخانه‌ها با گذر از شهرها و روستاهای مزارع به



دریاچه اورمیه می‌رسند (Esmat Saatloo et al., 2014: 223-238). بر همین اساس واضح است که فلزات سنگین در رسوایات دریاچه اورمیه نیز وجود دارد و این مقادیر پیوسته در حال افزایش است؛ زیرا فلزات سنگین با جریان آب وارد دریاچه شده و دیگر خارج نمی‌شود. با خشک شدن دریاچه اورمیه احتمال وقوع گرد و غبار و ریزگردها افزایش خواهد یافت که این گرد و غبارها علاوه بر نمک، احتمالاً فلزات سنگین مضری خواهد داشت. ساکنین شهرستان زنجان نیز به سبب وجود منابع عمده آلوده کننده سرب و روی، شامل مرآکز صنعتی از قبیل شرکت ملی سرب و روی زنجان و شهرک تخصصی روی زنجان در فاصله نزدیک به شهر و فعالیت گسترده صنعتی مرتبط با این صنایع در معرض آلودگی سرب و روی و کادمیوم قرار دارند (عزمی و قاسمیان رودسری، ۱۳۹۳: ۱۳۰). انسان‌ها از طریق هوا، آب و غذا در معرض مواد سَمّی قرار می‌گیرند. این مواد پس از ورود به بدن، جذب خون شده، در داخل بافت‌های مختلف انباسته می‌شوند (Çiçek et al., 2009: 72-75) که به این فرآیند تجمع زیستی گویند (Pazooki et al., 2009: 21-32). عواملی چون تغذیه، شکل شیمیایی فلز و محل پیوند آن به ترکیب شیمیایی، سن، جنسیت و ژنتیک فرد معروض و ویژگی‌های محیط زیست در فرآیند تجمع زیستی مؤثر هستند. (Nowak & Kozłowski, 1998: 213)

۶- کشاورزی

بخش کشاورزی با حجم برداشت ۴۷۳ میلیارد متر مکعب آب در سال، ۸۹ درصد مصارف آب حوضه را به خود تخصیص داده است که بیش از ۶۰ درصد کل منابع آب تجدیدپذیر حوضه را شامل می‌شود. با این وجود این بخش تنها ۲۹/۳ درصد از اشتغال و ۱۵ درصد تولید ناخالص حوضه را تشکیل می‌دهد (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۲۶ و ۲۹). البته بنابر اعلام مدیر برنامه‌ریزی و تلقیق ستاد احیاء دریاچه اورمیه ستاد تا مهر ۱۳۹۵ توانسته است مصرف آب بخش کشاورزی را ۱۸ درصد کاهش دهد که به اذعان وزارت جهاد کشاورزی این کاهش ۱۸ درصدی باعث افزایش درآمد کشاورزان شده است، زیرا علاوه بر این که تبخیر آب مازاد سبب شوری خاک و در نتیجه کاهش کیفیت محصولات کشاورزی می‌شود، همچنین، سبب نرسیدن هوا به ریشه گیاه می‌شود. برای مثال، در اثر مصرف بالای آب، گندم تولیدی پرورشی کمی دارد. (خبرگزاری اقتصادی ایران، ۱۳۹۶)

سیاست‌های خودکفایی سبب شده است که سیاست‌های کشاورزی و صنعتی از حد معقول خارج شود و علی‌رغم استفاده بیش از حد از منابع و عدم مدیریت صحیح آن‌ها که موجب تخرب و آلودگی محیط زیست شده است، تولید با کمیت و کیفیت مطلوب نیز حاصل نشود. همین مسئله به خصوص در مورد منابع آبی کشور نیز مطرح است و نمود عینی آن خشک شدن



دریاچه‌ها و رودخانه‌های کشور به ویژه دریاچه اورمیه است. برداشت بی‌رویه آب‌های زیرزمینی از آبخوان‌ها موجب تغییر آرایش ذرات خاک و تراکم آبخوان‌ها می‌شود که معمولاً بدون بازگشت است (Sneed et al, 2003: 69). به عبارت دیگر، برداشت بی‌رویه آب از آب‌های زیرزمینی موجب کاهش ظرفیت ذخیره‌سازی آن‌ها می‌شود. این مسئله همچنین سبب فرونشست زمین می‌شود (دشت‌های شبستر و سلماس). علاوه بر این، سرعت و شتاب گسترش فرسایش خاک در ایران ۶ برابر استانداردهای جهانی است که معادل تخریب سالانه یک میلیون هکتار از زمین‌های کشاورزی است (جاجرمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۱۰). همچنین طبق آمار حدود ۸۰۰ حلقه چاه در حوضه آبریز دریاچه اورمیه وجود دارد که ۴۰۰۰ حلقه از این چاه‌ها غیر مجاز هستند (ستاد احیاء، شهریور، ۱۳۹۴: ۲۰-۲۱). طبق شنیده‌های هنوز هم عده بسیاری مبادرت به حفر چاه‌های غیر مجاز در حوضه آبریز دریاچه می‌کنند. این مسئله، ازین رفتن منابع آب و به صرفه نبودن کشاورزی را به دنبال خواهد داشت. در واقع، بخش کشاورزی به عنوان مصرف کننده اصلی آب در حوضه دریاچه اورمیه، مسبب اصلی نابودی منابع آبی و خشک شدن دریاچه است، در عین حال، پیش‌بینی می‌شود متضرر اولیه و اصلی از روند خشک شدن دریاچه هم همین بخش باشد. به طوری که، کم آبی یا خشک شدن بسیاری از رودخانه‌ها و کاهش آب بسیاری از چاه‌ها را شاهد هستیم. علاوه بر این، احتمال بروز طوفان‌های نمک بر اثر خشک شدن دریاچه نیز بر این بخش دارای اثرات منفی خواهد بود. به نظر می‌رسد که مصرف نادرست آب در کشاورزی و کم شدن سطح آب‌ها منجر به افزایش حفر چاه‌های بیشتری (خصوصاً به صورت غیر مجاز) خواهد شد. حفر چاه‌های بیشتر نیز توسعه نامتوازن و نادرست کشاورزی و افزایش مصرف بی‌رویه آب را به دنبال خواهد داشت که مثالی از یک «بازخورد مثبت» است. بازخورد مثبت واکنش یک سیستم در جهت یک کنش است (عزمی، ۱۳۸۹: ۱۳۸)؛ به عبارت دیگر، وقتی دو پدیده یکدیگر را تقویت کنند بازخورد مثبت روی می‌دهد.

۷. گرمشدن هوا

با توجه به آلودگی‌های موجود به دلیل گازهای گلخانه‌ای (دی‌اکسید کربن، متان، مونواکسید کربن) داشمندان پیش‌بینی می‌کنند که تا سال ۲۱۰۰، متوسط درجه حرارت زمین از ۳/۵ درجه به ۸ درجه سانتیگراد افزایش یابد (جاجرمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۰۷). در سال آبی ۹۳-۹۴ به طور متوسط دمای متوسط روزانه در حوضه آبریز دریاچه اورمیه نسبت به بلند مدت حدود ۰/۶ تا ۱/۵ درجه افزایش داشته است. درباره دمای بیشینه نکته قابل توجه افزایش بیش از ۱/۶ درجه‌ای دمای بیشینه روزانه در غرب دریاچه است. این مسئله بر افزایش نیاز آبی گیاهان و



همچنین میزان تبخیر از سطح دریاچه بسیار تأثیر گذارد است.^۱ افزایش دما ممکن است اثراتی مانند افزایش میزان تبخیر و تعرق گیاهان و ناگزیر شدن تغییر الگوی کشت، تغییر الگوی پراکنش آفات و بیماری‌های گیاهی و دامی، تغییر در فرآگیری بیماری‌های واگیردار و به ویژه بیماری‌های تنفسی داشته باشد که مجموعه این عوامل ممکن است بر مسائل امنیتی منطقه تأثیر بگذارد.

روندشناسی و سناریوها

با توجه به انواع مسائل زیست محیطی در شمال غرب کشور و سرعت و شدت روندهای مورد مطالعه، سناریوهای محتمل در وضعیت‌های سه گانه «بهبود وضع موجود»، «استمرار روندها و مسائل» و «تشدید چالش‌ها و پیدایش بحران در کوتاه مدت» ارائه می‌شود.

سناریو «استمرار روندهای موجود»

همان طور که اشاره شد بخش کشاورزی ۸۹ درصد مصارف آب حوضه را مصرف می‌کند که این میزان برابر با ۶۰ درصد کل آب تجدیدپذیر حوضه آبریز دریاچه اورمیه است. این میزان در سال آبی ۹۵-۹۶ ۱۸ درصد کاهش یافته است. همچنین در سال‌های اخیر روند تثیت و احیاء این دریاچه تنها چند ده سانتی‌متر در سال بوده است. البته باید در نظر داشت که میزان بارندگی نیز در سال‌های آبی ۹۴-۹۳ تا ۹۵-۹۶ نسبت به میانگین بلند مدت افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است. هر چند که در سال آبی ۹۵-۹۶، نسبت به سال آبی قبل از آن ۱۱۸ میلی‌متر کاهش داشته است (شکل ۳). اگر نوع روندهای برšمرده تغییر نکند و تقریباً با همین سرعت ادامه یابد، یعنی برداشت از منابع آبی و حفاظت از آن به همین صورت باشد و اقدامات و اصلاحات جدی دیگری، به خصوص در بخش کشاورزی انجام نگیرد، به مانند سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۵ می‌توان شاهد افزایش سطح آب دریاچه به میزان چند ده سانتی‌متر در هر سال بود. اگر این افزایش در حدود ۲۶ سانتی‌متر در سال باشد و با توجه به این که در ترازهای بالاتر مقدار بیشتری آب مورد نیاز خواهد بود، دریاچه در سال ۱۴۱۰ به تراز اکولوژیک خود خواهد رسید. البته پر واضح است که خشک شدن دریاچه اورمیه، علاوه بر این که خود بحران زیست‌محیطی بزرگی است و بحران‌های زیست‌محیطی دیگری مانند افزایش ریزگردهای نمک را رقم خواهد زد، نشانه و شاخص بحران بزرگتری مانند بحران آب در حوضه نیز هست که نهایتاً به بروز بحران‌های دیگری چون کاهش بازده بخش کشاورزی و صنایع وابسته، بی‌کاری و مهاجرت، کاهش تنوع زیستی و... منجر شده است. در صورتی که روندهای اصلاح بخش

کشاورزی، مدیریت منابع آب و احیاء دریاچه اورمیه به همین شکل و سرعت ادامه یابد و تنها به احیاء خود دریاچه (به معنای پر کردن آن با آب) اکتفا شود، مشکلات مزن اجتماعی - بهداشتی - زیست محیطی مربوط به حوضه آبریز همچنان ادامه خواهد یافت، چرا که در حال حاضر قسمت پهناوری از دریاچه خشکیده است و برخی اثرات آن قابل مشاهده و اندازه گیری است. به نظر می رسد که اگر اصلاح مدیریت آب، روند احیاء دریاچه اورمیه و حفاظت محیط زیست با سرعت کنونی پیش رود، منطقه از اثرات طوفان های نمک ناشی از خشک شدن بخشی از دریاچه در امان نخواهد بود. همان طور که اشاره شد، گردشگری در شهرهای نزدیک دریاچه اورمیه به خصوصیات شهرهای ساحلی آن به شدت آسیب دیده و حتی از بین رفته است و این موجب بی کاری بسیاری از صاحبان مشاغل مرتبط با این صنعت شده است. در واقع، در صورتی که روند احیاء دریاچه با سرعت کنونی پیش برود، جان گرفتن صنعت گردشگری و اکوتوریسم در منطقه تا چند دهه آینده بعید به نظر می رسد. با شروع خشک شدن دریاچه اورمیه بسیاری از پرندهای مهاجر مکان های دیگر را به عنوان مقصد و یا مکان زادآوری خود برگزیده اند، افزون بر آن، حتی ممکن است برخی از زیستمندان بومی منطقه هم منقرض شوند یا مهاجرت کنند. این مسئله که کاهش تنوع زیستی را سبب می شود ممکن است در دراز مدت مشکلات زیست محیطی مانند شکنندگی شبکه غذایی اکوسیستم منطقه، کاهش ذخایر ژنتیکی، حمله آفات و از بین رفتن هر چه بیش تر گردشگری را منجر شود. تأثیر منفی ادامه روند کنونی مدیریت آب در منطقه و استمرار بحران دریاچه اورمیه بر بخش کشاورزی شاید بسیار بیش تر از سایر بخش های دیگر باشد. این بخش علاوه بر این که در چند سال آینده بر اثر کمبود منابع آب دچار مشکل خواهد شد، از طرف دیگر، با مشکل پراکنده شدن ذرات نمک و شور شدن خاک زراعی و فرسایش خاک بر اثر رواج آبیاری غرق آبی نیز مواجه خواهد بود که کاهش بازدهی این بخش را سبب خواهد شد. ادامه روندهای یاد شده، منجر به افزایش بی کاری، فقر و مهاجرت در منطقه خواهد شد.

سناریو «بی بود وضع موجود»

در صورتی که عزم جدی تری نسبت به اصلاح بخش کشاورزی به کار بسته شود و به طوری که در برنامه ستاد احیاء دریاچه اورمیه آمده است سالیانه ۸ درصد در مصرف آب در بخش کشاورزی صرفه جویی شود، در ۷ سال آینده (تا سال ۱۴۰۲) می توان شاهد رسیدن سطح آب دریاچه به تراز اکولوژیک بود. در واقع برای نیل بدین مقصود، نیاز به حدود ۳۰ درصد صرفه جویی در مصرف آب در بخش کشاورزی است. بنا بر اظهارات مدیر برنامه ریزی و تلفیق ستاد احیاء دریاچه اورمیه، ستاد احیاء دریاچه اورمیه توانته است تا سال آبی ۹۶-۹۵ مصرف



آب کشاورزی را تا ۱۸ درصد کاهش دهد. همچنین، در صورتی که کشاورزی اصلاح و صنایع فرآوری مربوط به بخش کشاورزی تقویت شود، شاهد افزایش اشتغال و کاهش نرخ مهاجرت از حوضه نیز خواهیم بود. با این حال، حتی با جاری شدن آب در پایین دست رودخانه‌های متنه‌ی به دریاچه و رسیدن سطح آب آن به تراز اکولوژیک، احیاء شدن گردشگری منطقه و بازسازی و بهسازی زیرساخت‌های آن دهه‌ها بعد از احیاء دریاچه به طول خواهد انجامید. جریان یافتن آب در پایین دست رودخانه‌ها (بعد از سدها به عنوان حق آبه پایین دست رودخانه‌ها و دریاچه) مسئله‌ای است که دست کم به اندازه احیاء دریاچه اهمیت دارد؛ با این حال، به این مسئله توجه کافی مبذول نشده است. عدم جریان آب در پایین دست رودخانه‌ها افرون بر این که، در خشک شدن دریاچه نقش اساسی داشته است، موجب کاهش یا از بین رفتن تنوع زیستی نیز شده است. تحقق سناریوی خوش‌بینانه نیاز به تأمین بودجه‌ای معادل ۱۸۰۰ میلیارد دلار دارد. این در حالی است که دولت با مشکلات مالی شدیدی رویه رو است و بنابر مصاحبه اخیر دبیر ستاد احیاء دریاچه اورمیه قسمت زیادی از اعتبارات تأمین نشده است.

(یول پرس، ۱۳۹۵/۱۲/۲)

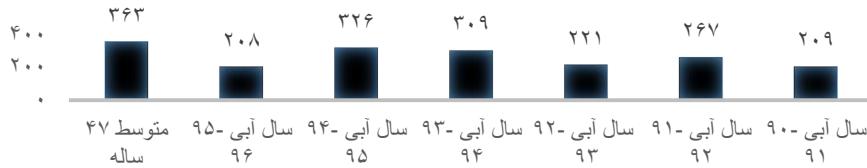
سناریو پیش‌بینی بحران در کوتاه‌مدت

اگر روند تثیت و افزایش سطح آب دریاچه اورمیه به مانند سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۵ ادامه نیابد و طرح‌های احیاء دریاچه اورمیه به سبب ناتوانی در اصلاح در بخش کشاورزی و مدیریت منابع آب متوقف شود و روند خشک شدن دریاچه اورمیه ادامه نیابد، در این صورت علاوه بر این که دریاچه احیاء نخواهد شد، بلکه شاهد زوال بخش کشاورزی و صنایع وابسته به علت کمبود آب، خشک شدن رودخانه‌ها و از بین رفتن قسمت عظیمی از تنوع زیستی، فرسایش خاک، شور شدن خاک، نابودی جنگل‌ها و مراتع به علل کمبود آب، پراکنش و تغییرات اقلیمی و آسیب دیدن دامداری و دامپروری و در نهایت افزایش بی‌کاری (به سبب وابستگی مستقیم و غیر مستقیم اهالی ساکن در حوضه به کشاورزی و صنایع وابسته) خواهیم بود. واقعیت این است که برخی از آثار این پیش‌بینی، مانند عدم صرفه اقصادی مناسب بخش کشاورزی، کاهش بازده آبخوان‌ها و مهاجرفترست بودن استان‌های مربوط به حوضه از اکتون شروع شده است. اگر جدیت و عزم کافی برای مدیریت منابع آب و اصلاح بخش کشاورزی وجود نداشته باشد و وضعیت نظام کشت سنتی کشاورزی در منطقه به صورت کنونی ادامه نیابد و چاهه‌های بیشتری حفر شود، تا سال ۱۴۱۵ با کاهش شدید آب مواجه خواهیم بود. پس از آن، بی‌کاری و فقر و خشونت در منطقه افزایش خواهد یافت. همچنین شاهد افزایش مهاجرت از روستاهای و شهرهای حوضه خواهیم بود. بنا بر آمار سال‌های قبل، مقصد بسیاری از این مهاجرت‌ها شهرهای بزرگ



حوضه یعنی تبریز و اورمیه و همچنین شهرهای بزرگ کشور از جمله تهران خواهد بود. این شهرها هم اکنون نیز با مشکل افزایش جمعیت، آسودگی هوا، عدم آمادگی کافی در مقابل زلزله و مسئله حاشیه نشینی رو به رو هستند. افزون بر این، خصوصاً شهرهای تبریز و اورمیه از اثرات مستقیم خشک شدن دریاچه اورمیه مصون نخواهند بود. افزایش بی کاری، همچنین احتمال وقوع خشونت را افزایش داده و زمینه را برای نامنی مساعد خواهد کرد. پر واضح است که در صورت وقوع نامنی بسیاری از سرمایه گذاری‌ها از منطقه رخت برخواهد بست. در هر حال، نامنی منطقه، بر امنیت سراسری کشور دارای تأثیر منفی خواهد بود. اگر روند افزایش تراز با همین سرعت ادامه یابد و اقدامات عمدۀ دیگری صورت نگیرد، رسیدن به تراز اکولوژیک ییش از ۱۵ سال به طول خواهد انجامید. اگر چه با توجه به شکل ۳ به نظر می‌رسد افزایش میزان بارندگی در سال‌های آبی اخیر منجر به افزایش تراز دریاچه شده است، با کاهش ۱۱۸ میلی‌متری میزان بارندگی در سال آبی ۹۵-۹۶ نسبت به سال قبل از آن، تراز آب دریاچه اورمیه نیز در این سال نسبت به سال قبل، ۲۵ سانتی‌متر کاهش داشته است. هر چند کاهش اخیر ممکن است کوتاه مدت و بر اثر کاهش میزان بارندگی در سال اخیر باشد، اما با این فرض بدینانه، احتمال بهبود منابع آبی حوضه و احياء دریاچه اورمیه باز هم به تعویق خواهد افتاد.

متوسط میزان بارش از اول مهر تا ۴ شهریور در حوضه دریاچه اورمیه در سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۵ و متوسط درازمدت (میلیمتر)



شکل ۳- (شرکت مدیریت منابع آب ایران، دفتر مطالعات پایه منابع آب، ۱۳۹۶)

کمبود منابع تجدیدپذیر مانند آب، جنگل و غذا ممکن است موجب بروز بحران‌های زیست محیطی دیگری شود؛ جنگل‌بین رواندا و برونڈی و شروع کوچ‌های احتمالی در مصر و شبه قاره هند و تغییرات جمعیتی می‌تواند نمونه‌هایی برای این مسئله باشد (Ak, 2013: 101). تضعیف منابع آبی در بلند مدت سبب می‌شود مناطقی که با صرف منابع عظیم به زیر کشت رفته بودند، به تدریج امکانات کشت را از دست بدهند. این اتفاق به خودی خود یک فاجعه است، اما آن چه حدت این فاجعه را تعمیق می‌بخشد نیروی انسانی است که در صورت وقوع این وضعیت به اصطلاح «آزاد» خواهد شد. این نیروی آزاد شده یا به بیان بهتر «بی کار»، به دلیل نبود هرگونه آمادگی در مدیریت کشور برای مقابله با این وضعیت، عملًاً امکان جذب در کار



دیگری را نمی‌یابند. برای مثال می‌توان به وضعیت فعلی استان «سیستان و بلوچستان» اشاره نمود. در سال ۱۹۷۲م. کمیسیونی به نام «دلنا» برای رسیدگی به مشکلات میان ایران و افغانستان بر سر آب رود هیرمند تشکیل شد. نتیجه نشستهای این کمیسیون، انعقاد قرارداد ۱۹۷۲ میان ایران و افغانستان بود. مطابق این قرارداد کاهش سهم ایران از ۵۰ درصد آب رود هیرمند به کمتر از ۵/۱۴ درصد بود. این استان بر اثر کم‌آبی از ابار غله آسیا به یکی از فقرترين استان‌های ایران بدل گشت (معاهده ۱۹۷۲، ماده ۲). این منطقه آکتون به دلیل فقر ناشی از نابودی کشاورزی و همچنین به دلیل همسایگی با کشورهایی که بنیادگرایی مذهبی در آن‌ها پررنگ است و همچنین به دلیل گرایش مذهبی اهالی، بدل به یکی از کانون‌های نامنی ایران شده است. ماروین سترون، پیش‌بینی‌گری که اغلب در پست مشاور سازمان‌های ایالت متحده ظاهر می‌شود، معتقد است که یکی از بهترین گزینه‌ها برای آگاهی از احتمال گرایش انسان‌ها به خشونت نرخ بیکاری مردان جوان است. اغلب فعالیت‌های خشونت‌آمیز و تروریستی را مردان جوانی انجام می‌دهند که عجز و ناتوانی در پیدا کردن شغل مناسب در آن‌ها احساس درماندگی ایجاد کرده است. (کورینش، ۱۳۸۸: ۶۶)

پیامدها و چالش‌های تعمیق مسائل زیست محیطی

مشکلات زیست‌محیطی در شمال غرب کشور به خصوص بحران آب و دریاچه اورمیه، بخش کشاورزی، گردشگری و اشتغال و به تبع آن روند مهاجرت از منطقه را تحت تأثیر قرار داده و بحران آب موجب کاهش تنوع زیستی شده است. واقعیت آن است که با گذر زمان بر شدت این مشکلات و تأثیرات آن‌ها افزوده خواهد شد.

۱. افریش مهاجرت

استان‌های شمال غرب عمدهاً جزء استان‌های مهاجرفترست کشور بوده‌اند. از مجموع واردشده‌گان به استان تهران بیشترین تعداد مربوط به آذربایجان شرقی بوده است که ۱۲ درصد از کل مهاجرین به تهران را تشکیل می‌دهد. در همین دوره، استان‌های کرمانشاه و کردستان نیز جزء استان‌های مهاجر فرست بوده‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵: ۲۲). با توجه به اشتغال ۲۹/۳ درصد ساکنان حوضه آبریز دریاچه اورمیه در بخش کشاورزی و روند نزولی تخلیه و برداشت از چاهها در سال‌های آبی ۸۹-۹۰ تا ۹۱-۹۲ (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۲۲)، همچنین شور شدن خاک کشاورزی، خشک شدن درختان، کاهش توان تولید مراعع و کاهش توان تولید بخش دامپروری در صورت ادامه روند خشکی دریاچه اورمیه (همان: ۳۴)، احتمالاً بخش



کشاورزی از رونق خواهد افتاد و بر شدت مهاجرت خواهد افزود و مقصد عمدۀ این مهاجرین نیز به احتمال زیاد استان تهران و دیگر کلان‌شهرهای کشور خواهد بود.

۲. کاهش تنوع زیستی

تنوع زیستی ارزش‌های اخلاقی، زیبایی شناختی، اقتصادی، اکولوژیکی، فرهنگی، فکری، احساسی و عاطفی، مذهبی و تفریحی دارد. آلدگی، مدیریت ناصحیح و بهربداری بی‌رویه از منابع، به خصوص منابع آبی، تخریب زیستگاه‌ها و شکار موجب کاهش تنوع زیستی می‌شود. در واقع خشک شدن رودخانه‌ها و به ویژه پایین دست سدها و خشک شدن دریاچه اورمیه روند کاهش تنوع زیستی را تشدید خواهد کرد. با تداوم روند خشک شدن دریاچه اورمیه و رودخانه‌های حوضه آبریز بسیاری از جانداران از میان خواهند رفت. با این روند علاوه بر این رفتن گونه‌های بومی و آندمیک (از جمله سخت پوست Artemia urmiana گونه آندمیک دریاچه اورمیه و ماهی Acanthalburnus urmianus گونه آندمیک حوضه دریاچه اورمیه او ریشه در جهان، ماهی Chalcalburnus atropatenae گونه آندمیک حوضه دریاچه اورمیه در ایران)، این منطقه از مقصد بسیاری از پرنده‌گان مهاجر نیز حذف خواهد شد. بدین ترتیب تنوع زیستی رو به کاهش خواهد گذاشت که سبب ساده‌تر شدن زنجیره غذایی و شکنندگی هر چه بیش‌تر اکوسیستم و بروز انواع آفت‌ها می‌شود.

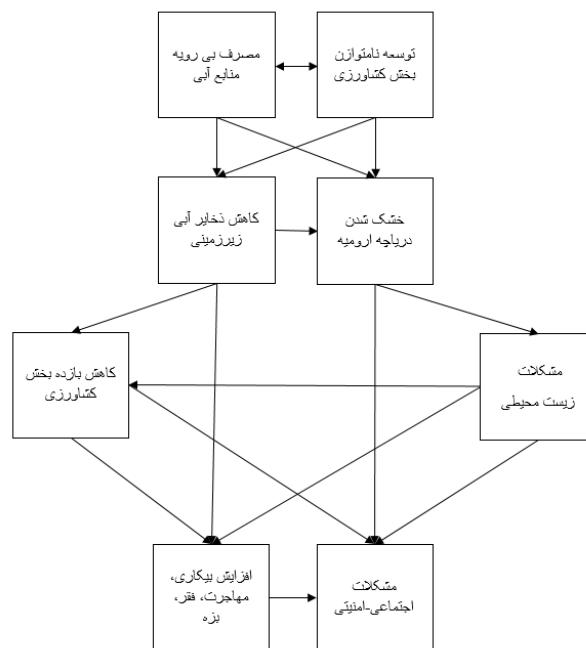
۳. گردشگری

راهبردهای گردشگری پایدار در این منطقه که می‌توانست در زمینه حفاظت از پایداری منابع حیاتی و ایجاد پایداری در بهره‌وری درازمدت با مشارکت مردم و حفظ تنوع و گوناگونی گردشگری، همراه با افزایش سطح رفاه عمومی شکل گیرد، به دلیل سه دهه توسعه ناپایدار و بی‌رویه در منطقه، بارگذاری‌های غیرقابل تحملی را برای منطقه مورد مطالعه ایجاد کرده است. هم اکنون دشت‌های پیرانشهر، سلماس، اورمیه، تبریز، آذرشهر، مراغه، میاندوآب، مهاباد، نقد و اشنویه که همگی اطراف این دریاچه قرار دارند با مشکلات عدیده زیست محیطی مواجه شده‌اند که این روند بر صنعت گردشگری این شهرستان‌ها به گونه مستقیم تأثیرات منفی به جا گذاشته است. شهرستان‌های اطراف دریاچه اورمیه که زمانی گردشگران بسیاری را جذب می‌کردند، در حال حاضر با رکود فعالیت‌های گردشگری مواجه‌اند (اصغری سراسکارزود، ۱۳۹۱: ۱۱۲-۱۰۹). این رکود نیز به طور حتم بر افزایش بی‌کاری و فقر و مهاجرت بی‌تأثیر نخواهد بود. همچنین باید توجه داشت که حتی بعد از احیاء دریاچه اورمیه نیز رونق گرفتن صنعت گردشگری منطقه به وضع سابق ممکن است سال‌های بیش‌تری طول بکشد.



پیامدهای امنیتی بحران‌های زیستمحیطی در شمال غرب

آن چنان که در شکل ۴ قابل مشاهده است، عدم مدیریت صحیح منابع آبی و مصرف بی‌رویه آن در اثر توسعه نامتوازن کشاورزی به کاهش ذخایر منابع آبی از جمله افت آب‌های زیرزمینی و خشکیدن رودخانه انجامیده که نتیجه آن خشک شدن دریاچه ارومیه است. افت شدید ذخایر منابع آبی، کاهش بازدهی بخش کشاورزی را سبب شده است که این موضوع رو به تشید مشکلات زیستمحیطی فراوانی شده است و خواهد شد که قبلاً به آن‌ها اشاره شد. پر واضح است که مشکلات زیستمحیطی و مشکلات بخش کشاورزی در کنار هم سبب بروز بسیاری از مشکلات اجتماعی مانند بی‌کاری، فقر و مهاجرت و در صورت تشید حتمی تخلیه سرزمینی گردد. بروز چنین مشکلاتی همچنین ممکن است باعث کاهش سرمایه‌گذاری‌ها در منطقه و حتی خروج بسیاری از سرمایه‌ها از منطقه شود.



نمودار ۴. تأثیر عدم مدیریت صحیح منابع آبی بر مشکلات اجتماعی-امنیتی

پیامدهای سطح محلی- منطقه‌ای

با زوال کشاورزی در منطقه که احتمال وقوع آن در اثر برداشت بی‌رویه از منابع آبی و همچنین فرسایش خاک و شوری خاک بر اثر خشک شدن یا احیاء دیرهنگام دریاچه ارومیه زیاد است



بخش صنعت به خصوص صنایع فرآوری محصولات کشاورزی نیز متزلزل خواهد شد. همه این عوامل باعث افزایش بی کاری خواهد شد. افزایش بی کاری ممکن است سبب افزایش بزه کاری شود. مجموع عوامل ذکر شده نیز سبب کاهش سرمایه گذاری ها خواهد شد. نظیر همین مسئله را می توان در مورد استان سیستان و بلوچستان مشاهده کرد. در دهه ۱۳۴۰ هنگامی که آب رودخانه هیرمند کاهش یافت، بخش کشاورزی در این بخش از کشور از رونق افتاد که بی کاری گسترده ای نیز در پی داشت. بی کاری ای که موجب افزایش بزه کاری شد و در چنین شرایطی زمینه برای پیدایش و پرورش گروه های تروریستی فراهم شد. با توجه به موارد یاد شده و با توجه به شرایط کنونی منطقه شمال غرب کشور و تضعیف منابع آبی این مناطق، چندان ناممکن خواهد بود که تضعیف منابع آبی که با خشک شدن دریاچه اورمیه شکل کاملاً عینی به خود گرفته است و به دنبال آن بی کار شدن جمعیتی عظیم از ساکنان این نواحی که به شکل مستقیم یا غیر مستقیم با بخش کشاورزی، صنعتی و گردشگری در ارتباط بوده اند، زمینه «بزه» در منطقه شود و به تبع آن امنیت منطقه کاهش یابد. البته خوش بختانه منطقه شمال غرب ایران هم به دلیل مذهبی و هم به دلیل همسایگی با کشور سکولار ترکیه چندان در خطر گسترش بنیادگرایی مذهبی قرار ندارد، اما قاچاق و نسج یابی جریان های ناحیه گرا می تواند از نتایج شرایط یاد شده باشد. تجربه های مشابه نشان می دهند که خشک شدن یک دریاچه، خصوصاً دریاچه ای به بزرگی دریاچه اورمیه و با ویژگی های منحصر به فرد (به خصوص شوری و قرار گرفتن در یکی از کانون های اصلی تراکم جمعیتی) به طور قطع مخاطرات زیست محیطی فراوانی به دنبال خواهد داشت. همچنین عدم مدیریت صحیح منابع طبیعی به ویژه آب، خاک، جنگل ها و معادن مشکلات زیست محیطی، اجتماعی، اقتصادی فراوانی را سبب خواهد شد که در ادامه به برخی از آن ها اشاره می شود:

- شیوع آلودگی و انواع بیماری ها از جمله سرطان
- از دست رفتن شغل های متعدد به ویژه در بخش کشاورزی، دامداری و صنایع تبدیلی، صادرات و ...
- فقر، مهاجرت، افزایش حاشیه نشینی در شهرهای بزرگ کشور، افزایش قاچاق و بزه کاری
- افزایش نارضایتی جریان های زیست محیطی، اقوام و دیگر اقشار جامعه
- افزایش تنش بر سر منابع به خصوص منابع آبی

پیامدهای مقیاس ملے

همان گونه که قبل اشاره شد، یکی از پیامدهای بحران آب در شمال غرب کشور، افزایش پدیده مهاجرت از این ناحیه خواهد بود که بر اساس آمارهای موجود مربوط به مهاجرت دهه های



پیشین، کلانشهرهای دیگر کشور از جمله تهران مقصد این مهاجران خواهد بود. این در حالی است که همین کلانشهرها و به خصوص تهران هم‌اکنون نیز با مشکلات و بحران‌هایی مانند تراکم جمعیت، حاشیه نشینی، آلودگی هوا، بحران آب، عدم آمادگی لازم و کافی در مقابل زلزله، افزایش بزه و مشکلات زیست‌محیطی و اجتماعی فراوانی دست به گریبان هستند که بحران آب و خشک شدن دریاچه اورمیه بر شدت این مشکلات خواهد افروزد. علاوه بر این، افزایش مهاجرت از شمال غرب کشور در پی تحقیق سناریوی بدینانه و تشدید بحران آب، موجب تخلیه سرزمینی، برهم خوردن تعادل جمعیتی – اتیکی، نالمنی مرزها و افزایش پدیده قاچاق، نابودی یا کاهش کشاورزی، صنایع، تجارت و سرمایه‌گذاری در این قسمت از کشور خواهد بود که مسلماً نتایج و پیامدهای منفی بر امنیت سراسر کشور خواهد گذاشت. از سوی دیگر، واقعیت آن است که اغلب مناطق کشور نیز از هم‌اکنون با بحران‌های زیست‌محیطی مانند پدیده ریزگردها، آلودگی هوا، بحران آب و... مواجه هستند. از طرف دیگر، در صورت تحقق «سناریوی بحران» شاهد افزایش شدید مهاجرت از منطقه می‌توان بود که به تخلیه سرزمینی خواهد انجامید. پر واضح است که تخلیه سرزمینی باعث افزایش مشکلات زیست‌محیطی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خواهد شد (بازخورد مثبت). همچنین تخلیه سرزمینی و اختلال در تعادل جمعیتی مشکلات اقتصادی و اجتماعی که به تبع آن به وجود خواهد آمد منجر به نالمنی منطقه و نالمنی مرزها خواهد شد که مجموع این مسائل امنیت ملی را متأثر خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به نوع و سرعت روندها، احتمال وقوع «سناریوی استمرار وضع موجود» بیش از سناریوی بدینانه است. با این حال اگر اقدامات جدی‌تری به ویژه در بخش کشاورزی و همچنین جلوگیری از حفر چاههای غیر مجاز صورت نگیرد، احتمال تحقق موارد مطرح شده در «سناریوی بدینانه» بیش تر از دو سناریوی دیگر خواهد بود. در هر حال به نظر می‌رسد، با ادامه این روندها، به خصوص ادامه کشاورزی به شیوه کتونی و برداشت از چاههای غیر مجاز و برداشت‌های بیش از حد مجاز از چاههای مجاز در حوضه آبریز که در نهایت منجر به عدم صرفه کشاورزی و آسیب دیدن این بخش خواهد شد این بحران تشدید شود. هر چند بنابر آمار سтاد احیاء دریاچه اورمیه تا سال آبی ۹۵-۹۶، در مصرف آب در بخش کشاورزی حوضه، ۱۸ درصد صرفه جویی شده است، با این حال احتمال وقوع «سناریوی خوش‌بینانه» بعید به نظر می‌رسد. مگر آن که اقدامات بسیار کلاتی انجام گیرد و تنها به احیاء دریاچه اورمیه به معنای پرکردن آن با آب اکتفا نشود. از میان سه سناریوی منطقاً موجود، چنین به نظر می‌رسد که سناریوی بدینانه نیز امکان بیش تری برای تحقق دارد (دست کم به اندازه سناریوی استمراری).



تحقیق این سناریو با توجه به موارد برشمرده پیشین می‌تواند اثرات ناخوشایندی بر وضعیت امنیتی منطقه داشته باشد. چنان که گفته شد بنا به وضعیت فرهنگی، مذهبی و ژئوپولیتیکی منطقه امکان رشد جریان‌های بنیادگرا (همچون سیستان و بلوچستان) وجود ندارد، اما شرایط برای شکل‌گیری و تقویت جریان‌های ناحیه‌گرای قومی – مذهبی، مساعدتر خواهد بود. به نظر می‌رسد تنها با عزم جدی و مدیریت دقیق می‌توان از مشکلات پیش‌بینی شده در سناریوهای بدینانه و استمراری کاست. به هر حال امید بسیار اندکی به تحقق سناریوی خوش‌بینانه وجود دارد. عدم امنیت زیست‌محیطی می‌تواند منجر به بروز مشکلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و جمعیتی شده، شکاف‌های موجود ناحیه را تشدید کند. در واقع بحران‌های موجود در منطقه شمال غرب ایران نیز، از آن جایی که این ناحیه شکاف‌های قومی و مذهبی در هم تنیده ناحیه‌ای با هم و با مرکز و اکثریت دارند، می‌تواند شکاف‌های قومی – مذهبی در منطقه را تعمیق دهد. چنان‌چه در رویدادهای اخیر منطقه نیز اعتراضاتی با محوریت مسائل زیست‌محیطی طرح مستله شد و در قالب آن‌ها معترضان حکومت را مسئول بحران‌های زیست‌محیطی منطقه دانستند. مجموع مطالب بیان شده نشان می‌دهد که با ارتقاء حقوق محیط زیست و اهتمام در حفاظت از آن می‌توان از بروز بحران‌های زیست‌محیطی به بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، جمعیتی، بهداشتی و امنیتی پر هزینه پیش‌گیری کرد. کوتاه سخن آن که، همان‌گونه که اثرات مشکلات و معضلات زیست‌محیطی مرزهای جغرافیایی و سیاسی را درمی‌نورد و در کیلومترها دورتر، در شهرها، کشورها و حتی قاره‌های دیگر احساس می‌شود، تأثیرات عدم امنیت زیست‌محیطی نیز ممکن است مناطق وسیعی را تحت الشعاع قرار دهد.

منابع:

- ابراهیمی، نبی الله، (۱۳۸۶)، تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاک، مجله سیاست خارجی، شماره ۸۲ ص: ۴۳۹ - ۴۵۸
- اصغری سراسکانرود، صیاد، جلالی عنصروی، طاهره، زینالی، بتول (۱۳۹۱). تحلیل تغییرپذیری وضعیت گردشگری شهرهای واقع در اطراف دریاچه ارومیه، فصلنامه علمی - پژوهشی برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال ۳، شماره ۹۹ - ۱۱۴:۱۱
- بخشندۀ مهر، لیلا؛ سلطانی، سعید؛ سپهر، عادل (۱۳۹۲). ارزیابی وضعیت فعلی بیابان‌زایی و اصلاح مدل مدل‌الوس در دشت سگری اصفهان. نشریه مرتع و آبخیزداری، مجله منابع طبیعی ایران، سال ۹۲، شماره ۱، دوره ۶۶: ۴۱ - ۲۷.
- پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (۱۳۹۳/۲/۲۳). دریاچه ارومیه ۵ سال آینده احیاء می‌شود، (کدخبر: ۱۶۱۲۳۲).
- جاجرمی، کاظم؛ پیشگامی فرد، زهرا؛ مهکوبی، حجت (۱۳۹۲). ارزیابی تهدیدات زیست محیطی در امنیت ملی ایران، فصلنامه راهبرد، سال ۲۲، شماره ۶۷: ۲۳۰ - ۱۹۳.
- دفتر پایش فرآگیر آلدگی سازمان حفاظت محیط زیست (۱۳۹۵). قابل دسترسی در؛ www.t.me/payeshemohitzist/
- سایت ستاد احیای دریاچه ارومیه (۱۳۹۶)؛



- www.urlp.sharif.ir/page/urmia-lake-level
- ستاد احیاء دریاچه اورمیه (شهریور ۱۳۹۴). دریاچه اورمیه - علل خشکی و تهدیدات احتمالی، با همکاری دانشگاه صنعتی شریف.
 - ستاد احیاء دریاچه اورمیه (تیر ۱۳۹۴). ضرورت احیاء دریاچه اورمیه - علل خشکی و تهدیدات، با همکاری دانشگاه صنعتی شریف.
 - سو، آلوین، ی، (۱۳۷۸). تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 - شمسی‌پور، علی‌اکبر؛ نجیب‌زاده، فهیمه؛ زارعی‌چاپلکی، زهرا (۱۳۹۲). مدل‌سازی عددی و شبیه‌سازی بادهای روی حوضه دریاچه اورمیه، پژوهش‌های جغرافیای طبیعی، سال ۴۵، شماره ۱: ۱۱۹-۱۲۴.
 - عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۲)، نظریه‌های امنیت، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ایران معاصر.
 - عزمی، مجید؛ قاسمیان رودسری، فروزان (۱۳۹۳). مقایسه تجمع سرب در دندان‌های شیری و دائمی مناطق شهری و روستایی شهرستان زنجان، مجله دانشگاه علوم پزشکی مازندران، دوره بیست و چهارم، شماره ۱۸: ۱۲۳-۱۲۵
 - عزمی، مجید؛ عابدینی، یوسفعلی؛ تقی‌لو، بهزاد؛ کتابی، حسین (۱۳۹۱). چالش‌های حقوقی حفاظت از مناطق چهارگانه تحت مدیریت سازمان حفاظت محیط زیست، اولین همایش ملی حفاظت و برنامه‌ریزی محیط زیست.
 - عزمی، مجید (۱۳۸۹). نگاه مادرانه به جهان، چشم انداز ایران، دی و بهمن، ۱۴۰-۱۳۷
 - حاجی‌مینه، رحمت، بی‌تا، مکتب کپنه‌هاک، مفاهیم و آموزه‌ها، بی‌نا، بی‌ج.
 - خبرگزاری اقتصادی ایران (۲۰ تیر ۱۳۹۶).

www.econews.com/fa/content/725918

- کاویانی راد، مراد (۱۳۹۰). پردازش مفهوم امنیت زیست‌محیطی (رابطه امنیت و اکولوژی)، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال ۷، شماره ۳: ۱۰۰-۸۰
- کاویانی راد، مراد (۱۳۹۰). نسبت ژئوپولیتیکی امنیت زیست‌محیطی و توسعه پایدار؛ مطالعه موردی دریاچه اورمیه، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۱-۱۱۶
- کورنیش، ادوارد (۱۳۸۸). آینده‌پژوهی پیشرفتی: نگاهی ژرف‌تر به اصول، مبانی و روش‌های آینده پژوهی، ترجمه سیاوش ملکی فر و فرخنده ملکی فر، نشر اندیشکده صنعت و فناوری.
- لطفی، حیدر؛ نامی، محمدحسن؛ حسن‌پور، جعفر؛ بحیرایی، حمید (۱۳۹۰). امنیت زیست‌محیطی و سیاست گذاری امنیت ملی، فصلنامه علمی - پژوهشی نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی، سال ۳، شماره ۴: ۱۴۴-۱۲۱
- متقی، افشن؛ کاویانی راد، مراد؛ نجفی، سجاد (۱۳۹۴). رابطه امنیت زیست‌محیطی با امنیت ملی (مطالعه موردی بیوتوریسم)؛ مجلس و راهبرد، سال ۲۲، شماره ۸۳: ۱۰۰-۷۵
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۵). نتایج سرشماری ۱۳۸۵، مهاجرت دهه ۸۵-۱۳۷۵
- معاهده ایران و افغانستان، ۱۹۷۲، بی‌تا، بی‌نا.
- یولپرس (۱۳۹۵/۱۲/۲). نسل آینده آذربایجان مجبور به مهاجرت می‌شود، www.yolpress.ir/?p=31017





- Ak, Tarık (2013). Çevre ve güvenlik ilişkisi bağlamında çevresel güvenlik kavramı. Atılım Sosyal Bilimler Dergisi 3 (1-2), s. 99-115.
- Çiçek A., Abalı Y., Edgünlü G., Uzunoğlu S. Tirtom V. N. (2009). İnsan saçında bulunan (Manisa İlinin üç farklı yerleşim bölgesinde) bazı ağır metallerin ICP-OES yöntemi ile tayini. Ekoloji 19 (73): 72-75.
- Esmat Saatloo, Seyed Jafar; Esmat Saatloo, Mehdi; Siosemarde, Maaroof; Merufinia, Edris (2014). Investigation and Measurement of Heavy Metals Amount (As, Pb, Cd, Hg) within Rivers Estuaries Located in the West Side of Urmia Lake, Journal of Civil Engineering and Urbanism, Volume 4, Issue 3: 233-238.
- Sneed, M., Ikebara, M. E., Stork, S. V., Amelung, F., Galloway, D. L. (2003). Detection and measurement of land subsidence using interferometric synthetic aperture radar and global positioning system, San Bernardino county, Mojave Desert, California, U.S. Geological Survey, Water Resource Investigations, Report 03-4015.
- Dos Santos, Theotonio (1971) The structure of dependence, in K.T. Kan and Donald Hodages, Boston; Extending Horizons.
- Pazooki J., Abtahi B., Rezaei F. (2009). Determination of heavy metals (Cd, Cr) in the muscle and skin of Liza aurata from the Caspian Sea (Bandar Anzali). Environmental Sciences, 7: 21-32.
- Nowak B., Kozłowski H. (1998). Heavy metal in human hair and teeth: the correlation with metal concentration in the environment. Biological Trace Element Research. 62: 213.

پژوهشی انسانی
دانشگاه علوم پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی



دلستان حجاب در ایران (بخش دوم: حجاب در یهودیت و مسیحیت)



نا

برای بررسی موضوع حجاب بانوان در ایران و کشورهای مسلمان منطقه، از آن جا که در قرآن اشاره‌ای به «پوشاندن موی سر زنان از دیدگان مرد نامحرم» شده و از طرف خداوند مجازاتی نیز برای بی‌حجابی تعیین نگردیده است، بد نیست نگاهی بینان اندیشانه به این موضوع، از دید مذهب یهودیت و مسیحیت بیندازیم. از آن جا که احکام و توصیه‌های الهی جز برای آرامش و سعادت بشر نازل نشده است، پس درباره پوشش انسان و حدود روابطاش در زندگی اجتماعی نیز باید دستورات منطقی و مطابق با موازین عقلی صادر شود. پیش از هر چیز اشاره به این موضوع لازم است که قرآن کتاب احکام نیست و امر و نهی‌های فقهی از قبیل مکروه، نجس، مباح و مستحب و... در آن به چشم نمی‌خورد. پایه و اساس روابط انسانی در قرآن بر اساس «حسن نیت»، یعنی صداقت و انصاف در روابط و عدم دخالت در مسائل شخصی و خصوصی دیگران است.

بنیان اندیشان امروز می‌دانند که «حجاب موی سر بانوان» قبل از هر چیز پدیده‌ای یهودی است. در تعالیم یهود به شکل واضح درباره «برقع» و «جادر» صحبت شده و اگر چه به دلیل پراکندگی این قوم در جهان و اختلاط آن‌ها با فرهنگ کشور محل زندگیشان، بسیاری از دستورات عقب افتاده توراتی قابل اجرا نیست، اما آن دست از زنان یهودی معروف به «اولترا ارتدوکس» که بسیار متعصب و مذهبی هستند، عملاً بدون حجاب وارد اجتماع نمی‌شوند. مطابق تعالیم فقهی آنان، لباس زن یهودی تابع کنیسه، باید گشاد و آزاد باشد تا اندام بدن به هیچ عنوان در آن برجسته نگردد و حتی کمربند نیز باید به لباس بسته شود. آستین‌ها باید تا مچ دست را پوشانند. یقه لباس نیز باید تمام دور گردن را پوشاند. پaha باید پوشیده باشد و از روی جوراب، باید پوست پا دیده شود و پوشیدن جوراب‌های طرحدار و با رنگ‌های تند ممنوع است. باید تمام موی سر زن پوشیده باشد و آرایشی که باعث جلب توجه دیگران گردد، گناه بسیار بزرگی به حساب می‌آید. قولانین حجاب موی سر زنان در میان هیچ مذهبی به شدت و سختگیری مذهب یهودیان نیست. رفتارهایی در زنان چون عدم پوشاندن موی سر در برابر نگاه مردان نامحرم، گفت و گوی سبک سرانه با آنان و صحبت درباره امور زناشویی، به گونه‌ای که همسایگان

صدای او را بشنوند، خلاف شرع است، موجب بطلان ازدواج می‌شود و تا حدی نابخشودنی است که باعث محرومیت از دریافت مهریه نیز می‌گردد.

پوشش زنان، قبل و بعد از ازدواج با هم تفاوت دارد. دختر یهودی قبل از ازدواج، باید از لباس ساده‌ای که دامن آن حدود ۱۰ ساعتی متراز زانو و آستین آن تا آرنج است، استفاده کند. موی سر در صورتی که ساده و بی‌آرایش باشد، لازم نیست پوشیده شود و اگر بلندی موها به شانه برسد، باید بسته شود. البته طبق تعالیم دینی یهود، دختر باید حوالی بلوغ ازدواج کند و پس از آن است که رعایت حجاب بر او واجب می‌شود.

ارزش حجاب در قوانین یهودی تا حدی است که برای تنبیه خیانت زن شوهردار، دستور به بازکردن موقعی حجاب آن‌ها داده شده است. (تورات، سفر اعداد، باب ۵: ۱۸)

مردان یهودی هارדי معتقدند موهای زن باید کوتاه باشد. آنان همچنین زنان را از راندگی اتوبوس و تاکسی منع کرده و معتقدند زنان فقط زمانی مجاز به راندگی هستند که مرد غریبه‌ای در خودرو نباشد. هاردي‌ها همچنین قوانین سختگیرانه‌ای درباره جداسازی مدارس پسرانه و دخترانه از یکدیگر دارند.

واژه عبری Tzniut و Tznius به معنای «عفت» مسئولیت‌هایی پیچیده بر گردن زنان در اجتماع می‌گذارد. این زنان متعصب و افراط‌گرای مذهبی دامنهای چاکدار به تن نمی‌کنند، دامن‌شان گشاد و بلند است و روی زمین کشیده می‌شود؛ آن‌ها جوراب شلواری‌های سیاه رنگ و یا قهوه‌ای رنگ به پا می‌کنند و کفش‌های بسته می‌پوشند.

بر اساس آموزه‌های «تلמוד» زن متأهل یهودی باید سرش را از مرد نامحرم پوشاند. زیبایی موی یک زن برانگیزاندگ است و تنها کسی که باید از زیبایی موی یک زن لذت برد همسر او است. زنان هاردي مویشان را با روسربی، کلاه گیس مصنوعی (ونه طبیعی که با موی واقعی سر اشتباه شود) و یا سربند می‌پوشانند. بعضی زنان فرقه حسیدیک ملزم به از ته تراشیدن موی سر خود پس از ازدواج هستند تا اطمینان حاصل شود که موی واقعی سر آن‌ها از زیر کلاه گیس بیرون نمی‌زند. این زنان در آرایشگاه‌هایی موی خود را می‌تراشند که پنجه‌های روزنه‌ای به بیرون نداشته باشد. در جوامع فوق ارتدوکس یهودی، زنان حق آواز خواندن در مقابل مردان را ندارند.

مردان و زنان ارتدوکس که با یکدیگر نسبت شرعی ندارند با یکدیگر دست نمی‌دهند و بستگان نیز زنان بستگان دور خود را در آغوش نمی‌گیرند؛ حتی زن و شوهر نیز ممکن است چنین مواردی را در محافل عمومی نیز رعایت کنند. مردان و زنان مجرد به خود اجازه نمی‌دهند در موقعیت‌های خاصی قرار بگیرند که در آن واحد و در زیر یک سقف با هم تنها باشند؛ وقتی زن و مرد ارتدوکس یهود نامزد یکدیگر می‌شوند، در محافل عمومی چون لابی هتل و یا پارک با یکدیگر قرار ملاقات نمی‌گذارند.





زنان یهودی با روسربی و کلاه گیس

Orthodox Jewish Dress Code





جدا کردن زنان و مردان در هنگام نیایش در کنیسه، زن یهودی در حال دعا



حجاب زنان یهودی

یهودیان و جوب حجاب در شریعت یهود را مستند به داستانی در سفر «پیدایش» تورات در نقل ماجرای ازدواج اسحاق (پسر ابراهیم (ع) با رفقه یا ربکا) می‌دانند. اگر چه که تورات‌های امروزی متونی دستکاری شده توسط کنیسه است، ذکر این داستان‌ها که از قول خداوند نیز یان نمی‌شود، به عنوان منبع سنجش درست و غلط رفتار مردمان در زندگی اجتماعی قابل پذیرش نخواهد بود.

«و رفقه چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید و از شتر خود فرود آمد، زیرا که از خادم پرسید: این مرد کیست که در صحراء استقبال ما می‌آید؟ و خادم گفت: آقای من است. پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید.» (تورات، سفر پیدایش، ۶۵:۲۴ – ۶۴:۲۴)

«و بوعز گفت: زنهار کسی نفهمد که این زن به خرم من آمده است و گفت چادری که بر توست بیاور و بگیر، پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیموده و بر وی گذارد و به شهر رفت.» (عهد عتیق، کتاب روت، ۱۵:۳ – ۱۴:۳)

«زنی که از اجرای قوانین یهود سرپیچی می‌کند و فی المثل بدون پوشانیدن سر خود به میان مردان می‌رود، در کوچه و بازار پشم می‌رسید و با هر مردی از روی سبکسری به گفت و گو می‌پردازد، زنی که در حضور شوهر خود به والدین او دشنام می‌دهد و زن بلند صدا که در خانه در حضور شوهر خود به والدین او دشنام می‌دهد و...» (تلמוד، میثنا کتویوت: ۶/۷)

«پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، بوقعی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید و به دروازه عینایم که در راه تمنه است، بنشست.» (تورات، سفر پیدایش، باب ۳۸:۱۴)

«و خداوند می‌گویید: از این جهت که دختران صهیون متکرند و با گردن افزاشته و غمزرات چشم راه می‌روند و به ناز می‌خرامند و به پایهای خویش خلخال‌ها را به صدا درمی‌آورند، بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت...» (عهد عتیق، کتاب اشعیاء، ۳:۱۷ – ۱۶)

حالا معلوم شد که چرا مترجمین فارسی قرآن اصرار دارند در آیه ۳۱ سوه نور کلمه «زینت» را «خلخال‌های پای زنان» ترجمه کنند. در صورتی که در متن عربی آیه کلمه «خلخال» وجود ندارد.

«بر اساس اصول یهود حداقل حجاب برای دختران مجرد: پوشش موی سر هنگام برگزاری نماز و خواندن دعا، پوشاندن دست‌ها تا زیر آرنج و پaha تا حدود ۱۰ سانتی متر زیر زانو می‌باشد. حجاب برای زنان متأهل: زن یهودی ملزم به رعایت پوشش موی سر در مقابل افراد نامحرم، پوشاندن دست‌ها حداقل تا زیر آرنج و پaha تا حد مچ پا می‌باشد. کل پوشش به صورت استفاده از روسری یا کلاه بسته به کشورها و فرهنگ‌های مختلف، متفاوت می‌باشد.» (یونس حمامی لاله‌زار، سایت انجمن کلیمیان تهران)



«اینک تو زیبا هستی ای محبویه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو، مثل چشمان کبوتر است... و شقیقه‌هایی در عقب برقع تو مانند پاره انار است.» (تورات، کتاب غزل‌های سلیمان، باب ۴:۶)

نگاهی به تصاویر قدیمی یهودیان ساکن فلسطین، واجب بودن حجاب موی سر را، به عنوان یکی از ملزمات دینی یهودیان به خوبی نشان می‌دهد.



عکسی قدیمی از دیوار غربی نdbe و زنان یهودی محجبه مشغول نیایش، زنان یهودی مشغول دعا در کار دیوار نdbe – تاریخ عکس مریوط به سال ۱۹۰۶ میلادی است.

این زنان علاوه بر شالی که روی شانه انداخته‌اند، جداگانه برای موی سر خود نیز روسربی دارند. زنان یهودی حق ندارند کار دیوار نdbe با صدای بلند دعا بخوانند و دعا خواندن با صدای بلند فقط در انحصار مردان است و به این جهت همواره در گیری‌هایی بر سر این موضوع، بین گروه‌های مختلف یهودی ساکن فلسطین در جریان بوده است.



این نقاشی اثر معروف «شالوم کوبوشویلی» نقاش یهودی قرن نوزده و بیست گرجستان است که یهودیان گرجستان را در آثارش به تصویر کشیده.



این زنان محجبه که چادر به سر دارند و با آن صورت خود را نیز پوشانده‌اند زنان یهودی هستند که عروس را با چادر سفید و ساز و آواز به میقواه (حمام مخصوص یهودیان) می‌برند.



حال به تصاویر ارامنه و کلاس درس انجلیل در بیت اللحم فلسطین دقت کنید. این فرم روسی‌های زنان مسیحی که محکم زیر گلو بسته شده، برای فرار از گرمای آفتاب نیست و معنی حجاب کامل و مقید می‌دهد. بیت لحم در کرانه باختری را محل تولد عیسی بن مریم می‌دانند. لازم به ذکر است دلیل انتخاب تصاویر قدیمی ساکنان فلسطین برای این یادداشت، حضور سه گروه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان، کنار یکدیگر در آن سرزمین و مقایسه پوشش زنان فلسطینی با زنان یهودی و مسیحی بوده که اطلاعات خوبی از حجاب یهودیان و مسیحیان و مسلمانان آن منطقه در سده اخیر به دست می‌دهد.





زنان مسیحی در فلسطین و حجاب آنها

«گمان مبرید که آمدهام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامدهام تا باطل نمایم؛ بل که تا تمام کنم. زیرا هر آینه به شما می‌گوییم **تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هر گز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود**!!!!» (انجیل متی، باب ۵ آیات ۱۷ و ۱۸)

وجود چنین آیه‌ای که یهودیان در انجیل‌های جدید نوشته در دهان عیسی بن مریم گذاشته‌اند و با آیه‌های قرآن درباره تحریف تورات در تناقض قرار می‌گیرد، همچنین علامت ستاره داوود یهودیان بر کلاه پاپ اعظم و پنجره کلیسای واتیکان، به بینان اندیشان نشان می‌دهد که فرهنگ و کتاب و باورهای مسیحیان، تا چه اندازه زیر نفوذ و تأثیر خاخام‌های یهود است. از آن جمله باور به حجاب موی سر که از تورات وارد فرهنگ مسیحیان کردند.

در رساله اول پولس البته نه از جانب خداوند می‌خوانیم:

«اما هر زنی که سر بر亨ه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌سازد. زیرا این چنان است که تراشیده شود. زیرا اگر زن نمی‌پوشد، موی را نیز برد. و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قیح است، باید پوشد. زیرا که مرد را باید سر خود را پوشد، چون که او صورت و جلال خداست. اما زن جلال مرد است. زیرا که مرد از زن نیست، بل که زن از مرد است. و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد، بل که زن برای مرد. از این جهت زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان... در دل خود انصاف دهید. آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟» (انجیل، رساله اول پولس رسول به فرتیان، باب ۱۱، آیات ۵ تا ۱۳)





مسيحي فلسطيني در سال نو ميلادي ۱۹۴۶، مسيحيان در چادر سياه زانو زده در مقابل دادگاه پونتيفيس پلاطس در فلسطين



مسيحيان ناصره، روسري به سر در بازار، (تاریخ عکس ۱۹۵۴ ميلادي را شان می دهد).

و حالا به نمونه‌ای از تصاویر قدیمی ارامنه اصفهان و حجاب موی سر آنان و یاشماقی که بر دهان بسته‌اند توجه کنید:



-A Nun, an Armenian woman and girl
راهبه، پنجه و دختر ارمنی



-Armenian bride
عروس ارمنی



ارامنه اصفهان

به طور سنتی صدای نو عروسان ارمنی بعد از ازدواج نباید توسط مردان شنیده شود. البته که در زمان ما کسی به این قوانین اعتنایی ندارد، اما مسلمانآن چه کتب عهد عتیق و جدید به معتقدان خود القاء می‌کند، مایه افتخار هیچ شخص مسیحی یا یهودی نیست. وقتی مسیحیان غرب هر یکشنبه قسمتی از وقت خود را به کلیسا اختصاص می‌دهند، پس به آن مطالی که انجیل القاء می‌کند باور دارند. و این تصاویر را باید به کسانی نشان داد که اسلام را دین عقب افادة می‌شناستند و دختران مسلمان ساکن اروپا را به خاطر حجابشان به دانشگاه راه نمی‌دهند. و باید از آن‌ها پرسید که با چه هدفی در قرون اخیر فرهنگ توراتی را وارد زندگی مسلمانان خاورمیانه کرده‌اند.

یاشماق را از رسوم کهن ترکان به معنی نیمه پوشاندن صورت و تمرين سکوت در برابر بزرگ‌تر دانسته‌اند که نوعی قداست نیز محسوب می‌شود و در میان شاهسون‌ها، ترکمنان و افشارها رواج دارد. اما در تصاویر قدیمی از ارامنه اصفهان نیز این یاشماق‌ها دیده می‌شود!



تدیس مریم مقدس در واتیکان



همان طور که در این تصاویر می‌بینید در مسیحیت هیچ شخصیتی را ممحجه‌تر از حضرت مریم پیدا نمی‌کنید که در مجسمه‌ها و نقاشی‌هایی که از او وجود دارد، همه جا با «چادر» و «مقنعه» جلوه‌گری می‌کند. و البته زنان روحانی مسیحی نیز مقنعه و چادر خود را هرگز باز نمی‌کنند.



نحوه پوشش در مذهب مسیحیت و یهودیت

حال به تصاویر بعد نگاهی بیندازیم که نحوه پوشش زنان مسلمان فلسطینی را در سده اخیر نشان می‌دهد. تصویر سمت راست مربوط به دوران آوارگی مسلمانان فلسطینی در ۱۹۴۸ می‌باشد.





۱۹۶۷ - آوارگان فلسطینی، رام الله / شارع رکب.



بازار، زنان و دختران فلسطینی با پارچه‌های سفید که روی سر انداخته‌اند.

زنان فلسطینی مسلمان در لباس سنتی، پارچه‌ای سفید رنگ را روی سر خود می‌انداختند که از پشت سر به حال خود رها می‌شد. درست به مانند چفیه مردان عرب که به خاطر آفتاب سوزان بر روی سر خود می‌اندازند.



۷۷

«چفیه یا کوفیه یک نوع سربند رایج، به ویژه یکی از بخش‌های پوشاش استی مردم خاورمیانه است. چفیه به عنوان سربند استفاده می‌شود تا از سر و چشم و دهان مردان در برابر آفتاب و شن محافظت کند. در مواقعي بستن کوفیه فقط برای تکمیل بودن لباس فرد استفاده می‌شود. چفیه را با رشته‌ای به نام عقال بر سر می‌بندند که در مجموع چفیه و عقال نامیده می‌شود. چفیه همچنین ممکن است بر روی سر بسته نشود و دور گردن گره زده شود.»

در تصاویر قدیمی از مردم فلسطین بر سر زنان مسلمان، به هیچ وجه چادر و روسری مشکی نمی‌بینیم. پارچه‌هایی که این زنان به سر خود می‌اندازند سفید رنگ است. همان طور که می‌دانید رنگ تیره نور خورشید و گرمای آن را بیش از رنگ‌های روشن جذب می‌کند. بنابراین در جوامعی که آب و هوای گرم یا حاره‌ای دارند، همچون آفریقا، هندوستان، جنگلهای شرق آسیا و... مردم یا نیمه عریان‌اند، یا از پارچه‌های خنک با رنگ‌های شاد به عنوان پوشش استفاده می‌کنند. در جغرافیای گرم و خشک جنوب ایران همچون بندر کنگ و...، یعنی جایی که در طبیعت «رنگ» وجود ندارد، لباس‌های محلی زنان را به رنگ نارنجی تند و سرخابی و قرمز و... می‌بینیم.



لباس ستی زنان فلسطین

با این اوصاف پذیرفتن این موضوع که مردم خاورمیانه و نجد عربستان – که اکثر قسمت‌های آن گرمسیر است – از صدر اسلام تاکنون زنان خود را در چادر یا برقع مشکی می‌پوشانده‌اند،



مشکل است و خلاف طبیعت زندگی انسان به نظر می‌رسد. حتی مردان عرب لباس‌های بلندی به تن می‌کنند که سر تا پا سفید رنگ است و البته پارچه‌ای را که برای گریز از تابش مستقیم آفتاب به سر خود می‌بندند، معنی حجاب ندارد. اما اکنون در همان سرزمین فلسطین و بر سر زنان، شال‌هایی می‌بینیم که دور سر پیچیده شده و با گیره یا سنجاقی محکم می‌شود. بدون این که تار مویی از زیر شال دیده شود. چنین مد حجابی قبلًا در این سرزمین وجود نداشته و به نظر می‌رسد مانند حجاب زنان سرزمین اندونزی و مالزی وارداتی و مربوط به دهه‌های اخیر است.

«مشکی رنگ طبیعت نیست، رنگ دنیای صنعتی و مدرن ماست. در نیویورک مردم همیشه لباس مشکی می‌پوشند. مشکی رنگی است که ساخته دست بشر است. این رنگ واقعًا تصویر و انعکاسی از مغز انسان است. (؟؟؟) این رنگ ذهن است» (نشریه اختصاصی خانه هنرمندان ایران، گفت و گویی با ماسیمو وینه لی، معمار و طراح گرافیک معروف ایتالیایی و استاد دانشگاه هاروارد)



هنوز هم درین زنان سالخوردۀ فلسطینی پوشش سنتی را می‌توان مشاهده کرد.



دختران فلسطینی در لباس سنتی و با چهره‌های خندان کوزه‌های آب را حمل می‌کنند. تاریخ عکس ۱۹۳۹ و قبل از حمله ددمنشانه یهودیان به فلسطین را نشان می‌دهد.





زن فلسطینی با روسری سفید در حال مبارزه با سربازان یهودی



لیلی خالد عضو شورای مرکزی جبهه مردمی برای آزادی فلسطین



خالد به دلیل نقشی که در دو هواپیماربایی سال ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ (میلادی) داشت، مشهور گردید. این دو هواپیماربایی بخشی از رخدادهایی بود که به سپتمبر سیاه شهرت دارند. مردم فلسطین در مبارزه علیه اسرائیل و اشغال وطنشان مشکل و دغدغه حجاب موی سر نداشتند.



اما این یهودیان «اولترا اورتدوکس» ظاهراً همه جا، به درد حجاب موی سر مبتلا هستند. موهای زن حتی در شب عروسی اش نیز نباید به چشم مرد نامحرم یافتد.



زن یهودی برق پوش اولتراودوکس



منابع:

- کتاب تورات و انجل
- مظاہری، هوشنگ، سیصد تصویر، چاپ چهارم، ۱۳۹۱
- خبرگزاری فارس (www.farsnews.com) عفت در دین یهود؛ از زنان تا مردان. تاریخ خبر (۱۳۹۲/۲/۲۴)
- سایت انجمن کلیمیان تهران (www.iranjewish.com)



ارگ بهم، بزرگ‌ترین نگاه از تاریخ معاصر ایران



در اوائل دهه ۸۰ شمسی با وقوع زلزله مهیبی در استان کرمان، توجه و نگاه جهانیان معطوف به ارگ تاریخی بهم شد که در آن زلزله آسیب‌های فراوانی دیده بود. روش فکری بی‌مایه ایران در این میان به جای همدردی با مردم داغدار، دستمال به دست، با زدودن اشک چشم، از فاجعه‌ای عظیم سخن می‌گفت. بلافضله پای یونسکو و بانک جهانی و کشورهایی چون ژاپن، ایتالیا و فرانسه برای مرمت آن به میان کشیده شد و رئیس جمهور وقت، وعده بازسازی آن را به مردم داد. گویی همه برای تخریب بنا، بیش از کشته و بی‌پناه شدن آوارگان بم دل می‌سوزاندند و از آن جا که تاریخ نگاری آکادمیک دنیا این بنا را به عهد باستان متعلق می‌داند، کسی در میان این هیاهو یک بار هم سوال نداد که آیا در منطقه زلزله خیز ایران، از عهد باستان تاکنون، هرگز زلزله‌ای در کرمان رخ نداده است؟ چه گونه یک بنای خشت و گلی در طی چند هزار سال می‌تواند این چنین سالم بماند؟

«ارگ بهم بزرگ‌ترین سازه خشتی در جهان است که در نزدیکی شهر بهم در استان کرمان در جنوب شرقی ایران قرار دارد. این ارگ عظیم که در مسیر جاده ابریشم قرار دارد، سده ۵ پیش از میلاد ساخته شده است و تاسال ۱۸۵۰ پس از میلاد نیز همچنان مورد استفاده بوده. به طور قطع مشخص نیست چرا پس از آن دیگر مورد استفاده قرار نگرفته. کل بنا یک دژ بزرگ است که در قلب آن، ارگ واقع شده، اما به دلیل ظاهر پر ابهت ارگ، که پر ارتفاع‌ترین قسمت مجموعه نیز به شمار می‌آمد،

کل بنای دژ به عنوان ارگ بم نامیده می‌شود. مساحت این ارگ نزدیک به ۱۸۰ هزار متر مربع است که با دیوارهایی به بلندی ۶ تا ۷ متر و طول ۱۸۱۵ متر احاطه شده است. ارگ از دو بخش جدا از هم تشکیل شده است که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارد. حدود ۶۷ برج در سطح شهر باستانی بم پراکنده شده است. به نظر می‌رسد طراح یا طراحان، **شكل فهایی کل ساختمان و شهر را از همان قدمهای ابتدایی موافق ساخت**, پیش‌بینی کرده بوده‌اند. در حین هر کدام از مراحل پیشرفت کار، قسمت ساخته شده از یک شکل کامل برخوردار بوده و هر بخش اضافه می‌توانسته است به راحتی به قسمت‌های موجود دوخته شود.

ارگ در مرکز شهر نظامی در نقطه‌ای با بهترین دید از لحاظ امنیتی قرار دارد. بخش حکومتی که در درونی ترین دیوار قرار گرفته، شامل دژ نظامی، عمارت چهارفصل، سربازخانه، چاه آب ۴۰ متری و اصطبل به گنجایش ۲۰۰ اسب است.

بخش رعیت نشین که اطراف بخش حکومتی است و شامل ورودی اصلی شهر، مسیر اصلی متصل کننده ورودی شهر به دژ و بازار در امتداد آن، نزدیک به ۴۰۰ خانه و ساختمان‌های عمومی مانند مدرسه و مکان ورزش است.

در ارگ ۳ نوع مختلف خانه وجود دارد که قابل توجه هست: خانه‌های کوچک‌تر با دو – سه اتاق برای خانواده‌های فقیر، خانه‌های بزرگ‌تر با سه – چهار اتاق برای طبقه متوسط جامعه، بعضی از آن‌ها ایوان هم دارد و مجلل ترین خانه‌ها با اتاق‌های بیشتر که به خاطر فصل‌های مختلف سال در نقاط گوناگون قرار گرفته‌اند، با یک حیاط بزرگ و یک طویله در نزدیکی برای حیوانات. تعداد این خانه‌ها در ارگ خیلی کم است. از این جمله می‌توان به خانه سیستانی‌ها و **خانه یهودیان** اشاره کرد. همه ساختمان‌ها از آجرهای رسی پخته نشده یعنی خشت، ساخته شده است. ارگ بم احتمالاً پیش از زمین لرزه ۲۰۰۳، بزرگ‌ترین مجموعه خشت و گلی جهان بوده است.» (دانش نامه آزاد و یکی پدیدا)

اگر چه ویکی پدیدا این بنا به سده پنجم پیش از میلاد (حدود ۲۵۰۰ سال پیش) نسبت می‌دهد، اما منابع آن را بنای ساسانی و حتی اشکانی نیز دانسته‌اند. اما بنای مزبور چه ساسانی باشد و چه هخامنشی یا اشکانی، از روی کدام نشانه سبک معماری آن را می‌توان به این یا آن سلسله نسبت داد؟ و مسئله مهم‌تر این که در اسناد و کتب قدیمی مربوط به تاریخ ایران، هرگز نام و نشانی از ارگ به برده نشده است و همین مسئله ظن جدید ساخت بودن آن را بالا می‌برد.

بنیان اندیش با دیدن شمای ظاهری این قلعه از خود می‌پرسد در سرزمین پوریم پوریم زده و خالی از سکنه ایران که تا چند دهه پیش نام هم نداشت، دژ نظامی بم به چه کار می‌آمده و در آن علیه کدام دشمن تجهیز می‌شدۀ‌اند.

با یک نگاه سطحی به قلعه‌های موجود در کشور، نسخه بدل‌هایی فراوان از ارگ بم کرمان را، به خصوص در نیمه جنوبی کشور می‌توان یافت که اگر چه از نظر مساحت به اندازه ارگ بم نیستند، اما در شمایل و معماری بنا، تفاوت چندانی با آن ندارند. ولی چرا ارگ بم را این چنین برجسته کرده‌اند و در عین حال نسبت به بناهای مشابه آن بی‌تفاوت مانده‌اند؟





تصویر بالا مربوط به «ارگ راین» در استان کرمان است که بزرگ‌ترین بنای خشتی، بعد از ارگ بم به حساب می‌آید. این بنا بر بلندای تپه‌ای قرار گرفته و از نظر معماری به ارگ بم شباهت بسیاری دارد. پلان قلعه تقریباً مربع شکل و با چندین برج در اطراف مزین شده است. دور تا دور قلعه را حصاری در بر گرفته که ارتفاع آن بیش از ده متر است. تنها ورودی قلعه، از جبهه شرقی آن است که با سردر بزرگ و باشکوه به محوطه داخلی راه دارد. تاریخ ساخت آن را به عهد ساسانیان نسبت می‌دهند که به واسطه قرار گرفتن در بزرگراه غرب به شرق و راه کرمان به جیرفت و بندرعباس موقعیتی مناسب داشته است.

ج



این تصویر نیز نمایی از «ارگ بردسیر» است، واقع شده در مرکز شهر بردسیر در استان کرمان. مساحت آن بیش از ۲۳۰۰ متر مربع می‌باشد. اگر چه که بنا به ارگ بم شباهت‌هایی دارد،



اما قدمت آن را به ۳۰۰ سال پیش نسبت می‌دهند. فضاهای بیرون آمده در کاوشهای مختلف، یک حیاط با چهار ایوان قرینه و هشت ورودی است، و نیز سایر امکانات سکونتی از قبیل آشپزخانه و سیستم آبرسانی نیز در آن موجود است. **این بنا به عنوان یک قلعه نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفته** و مصالح به کار رفته در ساخت بنا خشت خام است و در مواردی مانند فرش حیاط و ساخت حوض، از آجر استفاده شده است. برای تأمین آب مورد نیاز، از چاههای موجود در ارگ استفاده می‌شده است. تاکنون اشیاء مختلفی مانند سفالهای ساده و لعب دار، اشیای فلزی و آلات جنگی و دو گوی فلزی مربوط به توپ‌های جنگی، معروف به زنبورک در داخل بنا یافت شده است.



در مرکز شهرستان انار در شمال استان کرمان، ارگ انار واقع شده است. تاریخ احداث آن را درست به مانند ارگ بم به دوره ساسانی نسبت می‌دهند که در دوره اسلامی تکمیل شده است. پلان ارگ به شکل مستطیل شکل می‌باشد که بر روی تپه‌ای واقع شده و توسط شش برج و بارو محصور گردیده است.

این ارگ متشکل از فضاهای یک طبقه و دو طبقه‌ای است که فضاهای یک طبقه عمدهاً در حاشیه ارگ قرار گرفته‌اند و دارای کاربری خدماتی – مسکونی بوده‌اند و در واقع بخش عامه نشین آن محسوب می‌شده که شامل فضاهای خدماتی نظیر اصطبل‌ها، طویله‌ها و ... و همچنین محل سکونت مردم عادی و خدم و حشم بوده است.

اما کرمان تنها منطقه‌ای نیست که قلعه‌های خشتی نظیر «ارگ بم» را در خود جای داده است. در جنوب ایران، نظیر این ابینه‌های خشتی را به طور فراوان می‌توان دید.



قلعه ناصری در ایرانشهر که ظاهراً قدیمی‌ترین شهر بلوچستان است و بزرگ‌ترین شهر منطقه مکران، که به پایتخت قدیم آن نیز معروف است.



تصویر بالا مربوط به قلعه بمپور معروف‌ترین قلعه بلوچستان است. بنا بر تحقیق باستان‌شناسان قدامت آن به دوره‌های ساسانی و اشکانی برمی‌گردد. این قلعه به صورت دو تکه ساخته شده که این دو بخش به لحاظ ارتفاع با هم یکسان نیستند، صحن پایین در ورودی دیواره شرقی قلعه قرار گرفته و چند برج نیز آن را احاطه کرده است که مصالحه به کار رفته در آن خشت و گل است. تاریخ‌نگاری کنونی ایران به علت شباهت بنای قلعه بمپور با بناهای متسرب به دوره ساسانی



منطقه، از جمله «قلعه دختر کرمان» و «قلعه بیم»، تاریخ ساخت اولیه آن را تا دوران ساسانیان به عقب می‌برد(؟؟؟)



منابع تاریخی ارگ جلال آباد را به دوره قاجار متعلق می‌دانند که در کیلومتر ۱۸ جاده زابل به هیرمند واقع شده است. و مانند دیگر بنای شاخص سیستان، برای مصون ماندن از شر رطوبت و زه زمین بر روی تپه‌ای طبیعی ساخته شده و دارای پلاتی مربع شکل، با حیاط مرکزی و چهار برج دیده‌بانی در گوشه‌های بناست. این ارگ یکی از شاهکارهای معماری سیستان معرفی شده(؟؟؟) که عناصر و جزئیات **معماری ایرانی**(؟؟?) در قالب جرزهای پوشش‌ها و تزئینات خشتی زیبای ورودی در بطن این بنا مشهود است. این ارگ در اوخر سلطنت ناصرالدین شاه توسط خان ملک؛ که چند سالی از دوران جوانی **جزء حقوق بگیران انگلیس** در سیستان بود، بنا شده است. در این ارگ باغ‌های بسیار زیادی وجود داشت که **هندها** آن‌ها را ساخته بودند. در بندر چابهار نیز آثار این قلعه‌های خشتی به شکل فراوانی به چشم می‌خورد.



ارگ کریمخان زند در شیراز





ارگ تاریخی گوگد در گلپایگان. ساخت آن را به ۴۰۰ سال قبل نسبت می‌دهند.

همان طور که می‌بینید این بناهای از نظر تکنیک و نوع کاربری مشابه هم را در جریان تولید تاریخ به طور مساوی بین دوران قاجار، اشکانی و ساسانی تقسیم کرده‌اند تا سلسله‌های ساختگی شان بی‌سند و جا و مکان نمانده باشد. اگر سبک معماری ایرانی از زمان اشکانی تا قاجار این چنین یکسان باقی مانده است، پس ما هرگز با تحول و پیشرفت در معماری سرزمینمان روبه رو نبوده‌ایم. جدا از این فریب کاری‌ها، سوال اساسی همچنان پایرجاست که این قلعه‌های نظامی در این سرزمین خالی از سکنه چه کاربردی داشته است و چگونه بی‌خدشه مانده‌اند؟



□ بنیان اندیشان می‌دانند که مشرق زمین عرصه دعوای اهل کتاب پیشین با مسلمانان، از زمان محمد نبی تاکنون است. پس از بیداری علمی و فناوری در جهان غرب، و آن هنگام که مشرکین موفق به ساخت کشتی‌هایی شدند که توان آن را داده تا مأمور اقیانوس‌ها را بکاود، با پدیده‌ای برخوردنند که خارج از ظرفیت فهم و ادراک آنان بود.

دین اسلام بسیار سریع تر و پیش‌تر از کشتی‌های آنان قاره‌ها را در نوردیده بود. قاره‌هایی که با ماهیت و مفهوم آن اندک اندک و به تازگی آشنایی می‌یافتدند.

کنیسه و کلیسا دریافتند که زمان اهتزار پرچم لا اله الا الله در اروپا و سپس جهان شناخته شده آن روز نزدیک است و اسلام سراسر آفریقا را فراگرفته و در حال گذر از مرزهای هند می‌باشد. پس سراسیمه کشتی‌های مسلح را به آب انداختند تا پرچم بر افراشته ایمان و تسلیم به خدا را فرو اندازنند. زمانی که کشتی‌های استعماری جهان غرب، به آسیا و آفریقا رسیدند، آن اماکن در تصرف مسلمین بود. این استعمارگران در جنگ‌های منطقه – خلاف ادعاهای کنونی که انگلیسی‌ها برای تجارت فلفل و پارچه فاستونی به آن مناطق رفته‌اند – در اصل علیه مسلمانان



لشکرکشی کرده‌اند. و در هند و آفریقا کشتار [مسلمانان] را شروع کردند، نه [سیاه پوست] و [هندي] را.

حاصل این که اينک به زمان ما، در اثر حمله ارتش انگلیس – که در آن زمان بازوی نظامی یهود بود – تابلوی فقر و جهل در هندوستان را به شکل توده مردمی می‌سینم که بدون حمایت و پیوندهای خانوادگی و قیله‌ای در گوشه خیابان متولد می‌شوند، همانجا بزرگ می‌شوند، زاد و ولد می‌کنند و سرانجام نیز همانجا گوشه خیابان می‌میرند، در حالی که کمی آن سوتر ردیف ویلاهای باشکوه و اتو میل‌های لوکس طبقه ثروتمند هند در برابر دیدگانشان قرار دارد. جالب این جاست که آن‌ها به فقر و فلاکت خود اعتراضی هم نمی‌کنند و از این بابت در سرزمین هندوستان شورشی صورت نمی‌گیرد. آن‌ها وضعیت خود را تقدیری از جانب «خدایان» می‌دانند.

ارتش بریتانیا برای توقف گسترش اسلام در هند دست به تفرقه افکنی و ایجاد فرق و مذاهب متعدد زد و به مردم آن سرزمین تلقین می‌کرد که مسلمانان هند تجاوز کارانی از تیره و قوم عرب‌اند که سرزمین شما را اشغال کرده‌اند و بدین ترتیب یهودیان توسط نظامیان انگلیسی ساکنان غیرمسلمان هند را علیه مسلمانان تحریک کردند تا به اشتراک بر مسلمین بتازند. چنان‌چه همین امروز نیز دولت دموکرات هند در مجامع بین‌المللی معمولاً به نفع مسلمانان رأی نمی‌دهد. انگلیسی‌ها نیروهای نظامی خود را تا حد امکان وارد نبرد نمی‌کردن، چرا که هزینه‌های هنگفت برایشان دربرداشت. به علاوه نیروی محلی با تعصب می‌جنگید. تعصی که در سربازهای انگلیسی وجود نداشت.

مقاومت مسلمانان در برابر استعمار انگلیس و بومیان متعصب و تحریک شده، هرچند آنان را به خروج از هند و تشکیل دولت مستقل پاکستان ناگزیر کرد، اما با این همه کلنی‌های پراکنده و بر جای مانده، به مدد تبلیغ قرآن به حفظ تمدن اسلامی در هند ادامه دادند و در حال حاضر هم هندوستان پیش‌ترین جمعیت مسلمان جهان را در خود دارد و اگر چه نوک پیکان تجاوزات ارتش انگلیس، جامعه مسلمانان را نشانه رفته بود، امروزه هیچ کدام از آن بی‌خانمانان ساکن کنار خیابان‌ها «مسلمان» نیستند. مسلمانان هند در کشور خود غالباً به تجارت و داد و ستد مشغول‌اند. ثروت‌های بادآورده ندارند، اما از سطح زندگی متوسطی در این سرزمین برحوردارند. به همان دلیل ساده که راهنمای بزرگ و مطمئن مانند قرآن در اختیار دارند که تجارت و کسب و کار (و نه ریاخواری) را حلal دانسته و بندگان را تشویق به تلاش برای کسب روزی و اعتماد به حمایت آسمانی پروردگار و پیروی از خرد کرده است. الگوی عملی که هندوان و دیگر مردم آن سرزمین از آن بی‌بهراه‌اند.



از طرف دیگر ظهور انقلاب صنعتی در اروپا و رواج تولید ماشینی و انبوه، که از تقاضای بازارهای داخلی بیشتر بود و همچنین کمبود مواد اولیه، نگاه دولت‌های بزرگ صنعتی را متوجه شرق و کشورهای عقب مانده به عنوان بازار فروش کالا و در عین حال منبع مواد طبیعی اولیه تولید کالا کرد.

استعمار بریتانیا تجاوز بر دیگر سرزمین‌ها از جمله «خاورمیانه» و آسیای شرقی را از آفریقا و هند آغاز کرد تا آفتاب در امپراطوری اش – که به پهناى جهان گستردگی بود – هرگز غروب نکند. اداره مستعمرات وسیع، به پهناى نیمی از جهان، مقدم بر همه به تجهیز ارتباطات نیاز داشت. اشغالگران هند به علت فاصله طولانی با مرکز فرماندهی خود در لندن به ارتباطات سریع نیازمند بودند. در آن زمان تنها ابزار رفع این نیاز «خطوط تلگراف» بود که در سال ۱۸۳۵ توسط «ساموئل مورس» ابداع شده بود. آن‌ها برای ارتباط بهتر و سریع‌تر با مرکز فرماندهی در بریتانیا و مبارله اخبار و گزارش‌ها و گرفتن دستورات، تصمیم گرفتند بین هند و سرزمین بریتانیا خط تلگراف ایجاد کنند. شورش بزرگ هند در ۱۸۵۷ که اخبار آن پس از مدت‌ها به دربار ملکه می‌رسید، ضرورت ایجاد ارتباط مستقیم با هند را برای بریتانیا بیشتر کرد و سرزمینی که بعدها «ایران» نامیده شد، به عنوان بهترین مسیر ارتباطی مورد توجه قوای نظامی انگلیس قرار گرفت. این خط تلگراف کشیده شده مابین هند و امپراطوری بریتانیا، در تاریخ معاصر به نام «خط ماوراء بخار» (Overseas Line) معروف است.

به این ترتیب ارتش انگلیس همراه نیروهای مهندسی و لجستیکی خود وارد خاک سرزمین ما شدند و البته در میان ارتش آن‌ها سربازهای هندی و سیک هم وجود داشت. این سربازهای هندی بعدها در بین النهرين و شرق میانه نیز به نام ارتش انگلیس با قابیل مسلمان جنگیدند.



تصویر قبل نمای ساختمان قدیمی تلگرافخانه **چاهار** است که توسط انگلیسی‌ها در سیستان و بلوچستان ساخته شده و در گذشته به «بنگلو»^۱ معروف بود. دور تا دور ساختمان رواق‌های هلالی دارد. بنا در دو طبقه ساخته شده است و پوشش سقف‌ها، مسطح با تیرهای چوبی است و در طبقه اول نیز از الوارهای چوبی استفاده شده. بلوچستان در اصل کمرنگ دفاعی جنوب غربی هند است. همچنین انگلیسی‌ها در خاک ایران برای بررسی‌های جغرافیایی، اسکان یا انبار مواد غذایی و تجهیزات و نگهداری نظامیان و استراحت و شست و شو، به قرارگاه‌هایی احتیاج داشتند که دفاتر ارتباطی با مرکز اصلی در هند نیز به حساب می‌آمد و در فواصل مختلفی از هم چیده شده بود. به علاوه مورس برای تقویت، در مسیر خود به ایستگاه‌های تقویتی احتیاج داشت. آن‌ها در این قلاع، اطلاعات نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را از منطقه جمع‌آوری می‌کردند و مجموعه فعالیت‌هایشان لجستیکی بود. آثار این مکان‌ها که قلعه‌های قدارکاتی – نظامی‌اند و البته آثار و نشانه‌های دیگر، در نیمه جنوبی کشور ما هنوز هم پابرجاست. در ساخت بنای این قلعه‌ها همچون «ارگ بم» و «ارگ ماهان»، سیستم کلنی نشینی دیده می‌شود. نخستین و بالاترین مرتبه ارگ بم بخش اعیان نشین آن بود که علامت اشرافیت انگلیسی، هم در دیوارها و هم در سردرهای آن دیده می‌شد و دیوارها گچبری و تزئین شده بودند و در ساخت آن بیشتر آجر به کار برده شده بود تا خشت، و فضاهای وسیع تر و نورگیرتر بودند.

طبقات پایین‌تر متعلق به خدمه و سربازها بود. لازم به ذکر است قلعه «فلک الالاک» در خرم آباد نیز در قسمت مدیریت، بسیار به ارگ بم شبیه است. همچنین بنای موسوم به ارگ کریمخان زند در شیراز نیز یک قلعه انگلیسی است که رد اثر معماری ارمنی در فضای داخلی ساختمان آن نمایان است.

در قسمت‌های دیگر، خانه فرماندهان نظامی، اصطبل، چاه آب، محل نگهداری تجهیزات و سربازها و فروشگاه‌های مختلف و... از یکدیگر مجزا و مشخص است. بنابراین طبقات مختلف در زمان کوتاهی و برای منظور خاصی در این قلاع شکل گرفته، نه در دوران طولانی تاریخی. و همچنین اهداف نظامی در ساخت آن کاملاً به چشم می‌خورد.

به طور خلاصه این ارگ‌ها در اصل قرارگاه‌های نظامی‌اند که به فواصلی از هم چیده شده‌اند. و چون شهرهای هنوز نتوأیس ایران، جایی برای تشکیلات فنی نداشته، این قلعه‌ها برای حفاظت و انبار وسایل و سکونت، ساخته شده‌اند؛ و محل اسکان و غذا دادن به اسب‌ها و تغذیه سربازان بوده است. و از نظر سبک معماری و اتفاق بندی انگلیسی‌اند.

۱. بنگلو(Bungalow) به ساختمان‌هایی گفته می‌شود که اولین بار در بنگال مقر اصلی ارتش بریتانیا در هند گسترش یافت. و اکنون در بسیاری از کشورهای جهان از جمله آمریکا ساخته می‌شود و معروف است.



ارتش انگلیس برای جمع آوری اطلاعات و پیدا کردن جای پا برای آینده به این قلعه‌ها احتیاج داشت. به نظر می‌آید ایران برای آن‌ها نوعی مرکز پشتیبانی بود و به نوعی ابار لوازم و بقایای مورد نیاز برای ماندن در هند و البته انجام پروژه‌های ساخت خاورمیانه بزرگ.

«... در امتداد جاده دو خط تلگراف قرار دارند. یکی از این خط‌ها که سیم‌هایش به ستون‌های آهنی بسته شده است، **خط تلگراف هند و اروپا** است و از ایران و قفقاز می‌گذرد. خط دوم که به ستون‌های چوبی بسته شده است، خط تلگراف روسی است، که چیزی برای تلگراف ندارد. چون از دیروز اعتصاب پست و تلگراف شروع شده است...»

«جلفای ایران دهکده‌ای است لخت و کم ارزش، با محدودی خانه، که میان این خانه‌ها اداره گمرک ایران، که یک ساختمان دو طبقه است با بالکن و ستون‌های طرفین سردرش مانند کاخی در میان یک مشت کله‌فلات زده به چشم می‌خورد. با این وصف جلفا یک حاکم دارد، یک اداره پست و یک اداره **تلگراف انگلیسی** که سپرست آن یک نفر آلمانی است...» (کویرهای ایران، سون هدین، ترجمه پرویز رجبی، ص ۱۰۸ و ۱۱۳)

«هزینه زندگی در میانه، از زنجان و تبریز گران‌تر است. **خط تلگراف انگلیسی** از میانه سه سیم دارد، که از این سه سیم، دو سیم کلکته و لندن را به هم می‌پیوندد و سیم سوم متعلق به ایران است. در ایران هر کیلومتر اقلالاً ۱۲ و حداقل ۲۰ تیر تلگراف دارد، در قفقاز معمولاً ۱۶ تیر و در روییه ۲۰ تیر.» (همانجا، ص ۱۳۷)

«در زمینی تقریباً هموار که گاهی وسیله «میانه چای» زیر آب می‌ماند، از روی پل باشکوهی که از سنگ و آجر ساخته شده است، می‌گذریم. روی پل سنگ فرش است و دیوار کوتاه طرفین پل از آجر است. در قسمت جنوبی پل **تیرهای تلگراف انگلیسی** در دیوار پل کار گذاشته شده است.» (همانجا، ص ۱۳۸)

«تهاشانی از تمدن که هنوز در نزدیکی ام قرار دارد – پس از سپری شدن دمی که چند لحظه پیش داشتم – خط تلگراف انگلیسی است که سیم‌هایش حامل رازهای بزرگی از هندوستان است. دلم می‌خواهد از این تیرهای پی در پی تلگراف، که مرا یاد توری بی‌روح، که فرهنگ اروپا دور دنیا آشنا بافته است می‌اندازد، دور شوم. می‌خواهم وارد راههای ناشناخته شوم، جایی که در آن از رازهای سیم‌های گویا خبری نیست.» (همانجا، ص ۱۴۱)

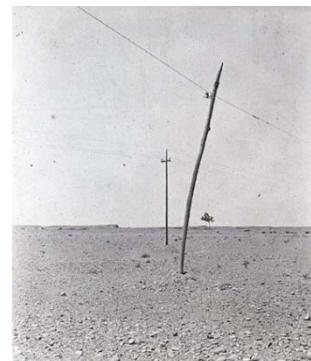
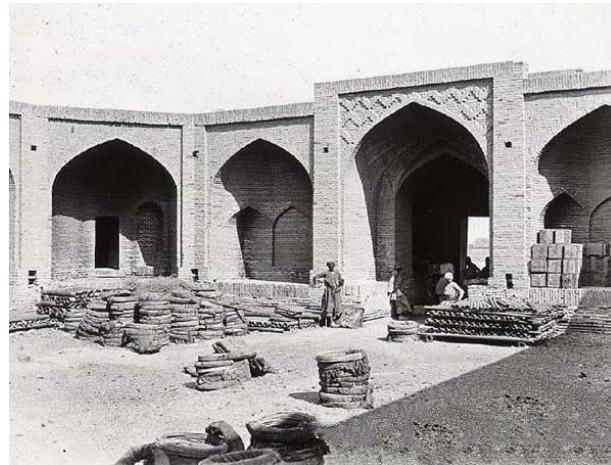
چه می‌توان گفت. آیا امپراتوری ساسانی برای جنگ با اعرابی که با شمشیر قصد مسلمان کردن مردم این منطقه را داشتند مجبور به ساخت این قلاع شدند؟ ولی چرا در کرمان و سیستان و بلوچستان؟ اعراب بالطبع باید از مرزهای غربی وارد سرزمین ما شده باشند، نه مرزهای شرقی. به این ترتیب حضور نظامیان ارتش بریتانیا را در ایران به بهانه کشیدن «خط تلگراف» مشاهده می‌کنیم. بعدها این حضور و تحرکات نظامی با کشف و استخراج نفت در جنوب غرب ایران کامل‌تر گردید. امروزه ییش‌ترین آثار و نشانه‌های حضور قوای این ارتش در بندر بوشهر



خودنمایی می کند. تأسیسات مخابراتی انگلیسی که در فواصل مشخصی بنا شده بود، بعدها توسط شرکت نفت انگلیس تغییر کاربری داد.

«باغ سردشت، عمارت بزرگی نزدیک پل که در سال ۱۸۶۵ تلگرافخانه هند و اروپایی بوده و بعدها به جای مرکز دیدهبانی هیئت اعزامی آلمانی ونوس به کار رفته است، بدبختانه اکنون رو به ویرانی است...» (ایران در یکصد و سیزده سال پیش، خاطرات ارنست هولستر، ص ۸)





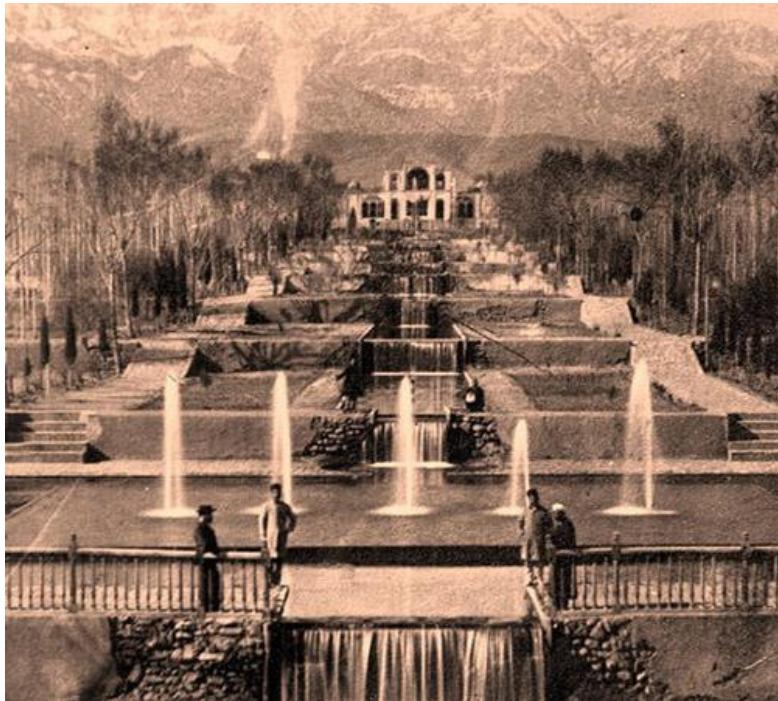
تصاویر بالا از عکس‌های مجموعه «سرپرسی سایکس» مستشار نظامی بریتانیا در کرمان برداشته شده است، منابع تاریخی او را مأمور دولت بریتانیا برای کشیدن خط تلگراف به ایران معرفی می‌کنند. این عکس‌ها که تاریخ دقیق و عکاس آن‌ها مشخص نیست، از مراحل سیم کشی و بلند کردن تیرهای تلگراف برای دایر کردن تلگرافخانه کرمان برداشته شده و از محدود منابع مصور از ورود تلگراف به ایران به شمار می‌رود. تصاویر بعد او را در ماهان کرمان نشان می‌دهد.





تصویری منسوب به کنسولگری انگلیسی‌ها در کرمان که در اکتبر ۱۸۹۴ میلادی، توسط سر پرسی سایکس تأسیس شده است، این ساختمان پایگاه دیدهبانی انگلیسی‌هاست تا گزارش عملیات خود را به وزرات خارجه کشورش در هند بدهد.





بد نیست نگاهی به تصاویر بنای معروف «باغ شاهزاده» در شهرستان ماهان واقع در استان کرمان بیندازیم. نمای پلکانی محوطه جلوی عمارت مانند بنای منسوب به سلسله قاجار در ایران، بنایی انگلیسی است، با حوض آب طویلی در جلوی عمارت که در اکثر اینهای منسوب به قاجار در ایران نیز مشاهده می‌شود.

تاریخ نگاری آکادمیک دنیا به همراه نیروهای پشتیبان خود همچون سازمان یونسکو و ... بنایی انگلیسی معاصر ساخته شده در ایران را به طور مساوی بین امپراطوری‌های قلابی پیش از اسلام و حتی بعد از آن تقسیم کرده است. این که آن‌ها در حول موضوع «ارگ بم» به عنوان اثر شاخص باستانی هیاهو و تبلیغات زیادی راه اندخته و در عین حال نسبت به بنایی مشابه آن در همان مناطق و استان‌های همجوار بی‌اعتنایاند، دلیلی جز این ندارد که امیال توسعه طلبانه‌شان را در منطقه مخفی نگه دارند. والا بی‌شمار از این قلعه‌ها در نیمه جنوبی کشور وجود دارد. و البته به نقش یهود در سازماندهی و تأمین مخارج پشت پرده تمامی این جریانات نباید بی‌توجه بود.

مرکز فرماندهی انگلستان در شرق، سرزمین هندوستان بود. و از همان جا است که شروع به خط کشی خاورمیانه و ساختن «کشور» در این منطقه می‌کنند. این هنگ‌های مستقر در این قلاع، هنگام تحرکات نظامی می‌توانست به نیروی پشتیبان تبدیل شود. آن‌ها عناصر جاسوسی خود را به میان قبایل مختلف در خاورمیانه فرستادند و سیستم قبیله نشینی آن مناطق را به سیستم حکومتی

با دولت‌های دست نشانده خود تبدیل کردند و برای این که اعتباری به این کشورهای جدید التأسیس بدهند و ردپای خود را در ساخت این دولت‌ها پیوشاوردند، شروع به ساخت «تاریخ پر فراز و نشیب» برای منطقه کرده و این طور نمایاندند که آن سرزمین‌ها از ابتدا وجود داشته‌اند و مثلاً از نژاد آریایی یا ... هستند.

برای سرزمینی که عربستان نام نهادند «آل سعود» را به عنوان پادشاه گماشتند و کلید خانه کعبه، قبله مسلمین را به دست این خانواده یهودی سپردند. و برای این که پادشاهی یک شبے آنان موجه جلوه نماید، تاریخ قلابی عثمانی اختراع کردند تا وانمود کنند آل سعود در جدال با آن‌ها به قدرت رسیده است.

از پس هجوم امپریالیسم به بخش عقب مانده دنیا، مردم این مناطق هرگز تصمیم گیرنده سرنوشت خود نبوده‌اند و قرن‌هاست مشغول مبارزه برای بازپس‌گیری ابتدایی ترین حقوق زندگی خود به عنوان «انسان» هستند و هرگز فرصت نداشته‌اند به ساده‌ترین آرزوهای خود در زندگی جامه عمل پیوشاوردند. پروفسور ولفگانگ مومن در کتاب خود با نام «ثوری‌های امپریالیسم» معتقد است امپریالیسم برای مردم جهان سوم تمدن آورده است. اگر آن‌ها مورد استثمار قرار نمی‌گرفتند و زندگی و ثروت‌های طبیعی‌شان به یغما نمی‌رفت، هرگز از محدوده قیله خود اندکی آن سوت را نمی‌شناختند، با تکنولوژی غربی و با اقتصاد و سیاست و فرهنگ و صنعت روز دنیا آشنا نمی‌شدند. این امپریالیسم است که مردم امریکای شمالی و جنوبی، شرق میانه، آفریقا و آسیا شرقی را وادار کرد از دایره محدود قیله‌ای خود خارج شده و رودروروی استعمارگران بایستند و از طریق مبارزات مدنی یا سیاسی با مسائل روز دنیا آشنا شوند. فرصت پیدا کنند به مدرسه و دانشگاه بروند و با جهان متمدن تماس برقرار کنند...

اما مسئله این جاست که خود کشورهای سرمایه‌داری نیز تنها ۴۰۰ سال است با شرق و غرب جهان آشنا شده‌اند. اگر آن‌ها به کشورهای منطقه ما آب و برق یا خط تلگراف آورده‌اند، به خاطر منافع خودشان بوده است، اگر نیروی انسانی تحصیل کرده تربیت کرده‌اند، برای خدمت به خودشان بوده که البته با نمونه‌هایی چند از آنان همچون مهاتما گاندی در هند آشنا هستیم. آن‌ها متوجه نیستند هزینه‌های روانی، مادی، نظامی و فرهنگی که در جهان سوم برای فریب افکار عمومی یا مبارزه و سرکوب آن‌ها صرف می‌کنند از نفتی که مثلاً به رایگان از عراق می‌برند، بسیار هنگفت‌تر است.

افتخار بنیان اندیشه این است که با روشنگری‌های خود به دیوار دروغ‌ها و موهومات ساختگی‌شان ترک وارد کرده است و ثابت کرده که تا همین چند قرن پیش قلمی در جهان ساخته نشده بود که بتواند مکتبات منظم در قالب «کتاب» به جهان ارائه دهد و داستان سرایی‌های سران کنیسه و کلیسا را در مورد تاریخ و فرهنگ جهان یکسره بر باد فنا داده است.



مورخان غربی درباره هر سند و اینه تاریخی ساخته شده در جهان، داستان‌های فراوانی تراشیده‌اند و بر آن نام «علم» نیز گذاشته‌اند. در کتب و مقاله‌های مختلف تاریخی آن قدر که به بررسی و توضیح اجزاء بناهای تاریخی یعنی مساحت و تعداد برج‌ها و طول و عرض و ارتفاع و مواد و مصالح ساخت آن و... می‌پردازند، به مسائل بنیانی و علل و عوامل ایجاد آن وارد نمی‌شوند. همین مسئله را در مورد بنای «ارگ بم» شاهدیم.

«توضیح و تشریح استاد و اینه تاریخی البته به کار مورخ می‌آیند، اما به خودی خود تاریخ نیستند و بدون حضور در یک **(فضای تاریخی)** به سادگی از عرصه تاریخ رانده و در گمنامی محور می‌شوند.» (برآمدن هخامنشیان، ناصر پورپیرار، مقدمه)

به راستی بنای «ارگ بم» در کدام فضای تاریخی ایجاد شده و هدف از ساخت آن چه بوده است؟ مورخان پاسخی جز قصه‌ها و حدس‌های مطرح شده بی‌سند ندارند. اگر بستر تاریخی ایجاد این قلعه نظامی مشخص نباشد، چنین بنایی برای مورخ چیزی جز یک ساختمان خشت و گلی قدیمی نیست.

دهه‌های پیش رو دهه‌هایی است که سران کنیسه و کلیسا پاسخگوی تک تک جنایتها و انحرافات و دستکاری‌هایی که در تمدن جهان و مفهوم زندگی کرده‌اند، خواهند بود. اینک شاهدیم که مردم تحت ستم قرار گرفته دنیا اندک اندک با زیان اسلحه با آن‌ها سخن می‌گویند که نمونه کوچکی از آن را در انتقام جویی‌های مردم عادی فلسطین در کرانه باختی شاهدیم، که به جای پرتاب سنگ، این بار با چاقو یا اتو میل شخصی به طرف یهودیان هجوم می‌آورند.

اما همچنان آن‌ها از حوادث اطرافشان درسی نمی‌آموزنند و هر روز بیشتر از قبل در کثافت کاری‌های فرهنگی و سیاسی خود غرق خواهند شد و همان اشتباهات تاریخی را بارها و بارها تکرار خواهند کرد.

والله لا يهدى القوم الظالمين...
ننا



شواهد فروپاشی سرسری در تپه حسنلو



محمد میرزاei

حسنلو یکی از بزرگ‌ترین تپه‌های دشت سولدوز در ضلع جنوب غربی دریاچه ارومیه در استان آذربایجان غربی و در ۹ کیلومتری شمال شرقی شهرستان نقده واقع شده است. این تپه در مختصات $37^{\circ} 37' 0''$ طول جغرافیایی و $45^{\circ} 45' 0''$ عرضی جغرافیایی و $27^{\circ} 27' 0''$ دقتۀ و $32^{\circ} 30' 0''$ ثانیۀ طول جغرافیایی و در غرب دهستان حسنلو قرار دارد. تپه مرکزی (بالاترین نقطه تپه)، ۲۵ متر بالاتر از دشت پیرامونی است و ۲۰۰ متر قطر دارد. البته تعیین حدود و شعور دقیق این تپه دشوار است؛ چرا که بخش‌های اعظم آن توسط دو روستای حسنلو و امینلو و زمین‌های کشاورزی و باغات این روستاهای میان رفته است (تصویر ۱).



تصویر ۱. نمایی از ارتفاع از تپه حسنلو

در سمت جنوب دریاچه ارومیه، دریاچه کوچکی به نام «شور گوئل» قرار دارد (تقریباً به طول $5/5$ کیلومتر و عرض $3/5$ کیلومتر). آب این دریاچه بسیار شور و تلخ بوده و اطراف آن را با تلاق‌هایی از لجن سیاه رنگ متعفن گرفته است. به فاصله $2/5$ کیلومتری از کناره جنوبی این

دریاچه کوچک، قریه حسنلی قرار دارد و در سمت غربی آبادی‌های قریه نامبرده، تپه نسبتاً بزرگی به نام حسنلو موجود است که تپه‌های کوچک دیگری هم به فاصله‌های مختلف از اطراف آن را احاطه نموده است. (دیباچ، ۸:۱۳۳۹)

این تپه باستانی که در ۱۰ کیلومتری غرب دریاچه ارومیه و نزدیک شهر نقده قرار دارد، در فهرست آثار باستانی به شماره ۴۸۵ به ثبت رسیده است. در سال ۱۹۳۴ یک هیئت ایرانی در آن جا حفاری مختصر تجاری انجام داد. در سال ۱۹۳۶ اول استین باستان شناس انگلیسی چندین گمانه علمی در آن تپه حفر کرد و مقداری از اشیاء متعلق به هزاره اول ق.م را یافت. در سال ۱۳۱۹ استین مجدداً به حسنلو رفته و گمانه‌ای هم در آن جا زد و نیز در دینخواه تپه نزدیک حسنلو هم گمانه‌ای حفر نمود. در سال ۱۳۲۶ شمسی فرهادی با نظارت محمود راد یک کاوش تجاری در این تپه انجام داد. در سال ۱۳۲۸ علی حاکمی و راد در قسمت شرقی این تپه چندین گمانه زدن و بررسی‌های مقدماتی را انجام دادند. در سال ۱۳۳۱ دوباره حاکمی و راد در حسنلو حفاری را ادامه دادند و اشیاء جالبی یافتند که اغلب متعلق به هزاره اول پیش از میلاد بودند. در سال ۱۹۵۵ رابت دایسون استاد دانشگاه پنسیلوانیا برای کاوشهای علمی به ایران آمد و خواستار کاوش در تپه حسنلو شد. اداره کل باستان شناسی وقت هم بررسی‌ها و کاوشهای تپه حسنلو را به این هیئت آمریکائی به ریاست دایسون سپرد. کاوشهای حسنلو از سال ۱۹۵۶ عملاً به وسیله هیئت مشترک ایران و آمریکا به ریاست دکتر دایسون آغاز شد و تا انقلاب اسلامی ادامه داشت. این هیئت هر دو سال یک بار به ایران آمده و در تپه حسنلو کاوش می‌کرد.

این تپه امکان دسترسی به آغاز استقرار بر روی دشت را کاملاً امکان پذیر می‌ساخت؛ بزرگ‌ترین محوطه در دشت بود که نشان می‌داد محل استقرار اصلی در برخی دوره‌ها بوده است. منطقه به وسیله تعداد زیادی از محوطه‌های کوچک دوره‌های قدیمی‌تر محصور می‌شد که امکان حفاری لایه‌ای را در آن دوره‌ها فراهم می‌کرد؛ منطقه‌ای طبیعی برای بررسی‌های قابل دسترس و در نهایت به اندازه کافی نزدیک به بین النهرين شمالی بود تا امکان ارتباطات فرهنگی و تاریخ گذاری نسبی را در این منطقه فراهم کند. این امر در عوض، استفاده از تپه حسنلو را به عنوان رابطه میان بین النهرين و بخش‌های دیگر فلات ایران ممکن و عملی می‌ساخته است. حفاری‌ها به صورت جدی در سال ۱۹۵۷ م. در حاشیه شهر مورد مطالعه آغاز شد که توالی لایه‌های سکونت را تا ۸/۵ متر عمق مشخص می‌کرد. با آغاز حفاری در قلعه تپه به سال ۱۹۵۸ م. این طرح با سطوح عصر آهن آن منطقه، در نتیجه کشف سطوح شدیداً سوخته شده قرن ۹ پیش از میلاد که چندان در زیر سطح نبود، درگیر شد.

(ویت، ۸:۱۳۸۸)



پژوه حسنلو

دایسون در پی برنامه بررسی ده روزه خود در سال ۱۹۵۶ کاوش‌هایی را در ده فصل در فاصله سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۷۴ در محوطه اجرا می‌کند. عبارت «پژوه حسنلو» به منظور تبیین استراتژی حفاری تپه‌های دیگر واقع در دره سولدوز و اشنویه که با هدف کسب اطلاعات بیشتر پیرامون تاریخ فرهنگی و سیاسی منطقه حفاری شده‌اند و وضع شده بود. حفاری تپه حسنلو قسمتی از برنامه وسیعی بود که هدف‌های آن عبارت بودند از شناخت وضعیت باستان شناختی پیش از تاریخ تمام آذربایجان، تحقیق درباره عصر آهن و شناسایی وضعیت باستان شناختی منطقه تا قبل از مهاجرت ایرانیان. (طلایی، ۱۳۷۴: ۴۶)

علاوه بر حسنلو در هفت محوطه دیگر پژوهش صورت گرفت. اما حسنلو شناخته شده‌ترین محوطه منطقه و به تنها بی شایستگی ارزیابی را داشت. در کل از لایه‌های حفاری شده در حسنلو هزاران شیء باستانی (نزدیک ۷ هزار اثر فرهنگی) کشف و شناسائی شده است. این آثار عبارت‌اند از: طیف وسیعی از ابزارها (آهن، مفرغ، طلا، نقره)، سلاح‌ها، جواهر آلات، کاشی‌های دیواری تزئینی، ظروف فلزی و سفالی، یراق اسب، مهرها و اثر مهرها، صدف، عاج، استخوان، کهربا، شیشه، چوب و سنگ. همچنین پژوه مذبور در طی این ده سال از حمایت‌های مالی و کمک‌های اداره کل باستان شناسی ایران بهره‌مند بوده است. در هفت فصل نیز موزه هنر متروپولیتن نیویورک با همکاری دکتر کروفورد و دکتر ماسکارلا به عنوان سرپرستان مشترک از پژوه حسنلو حمایت کرده‌اند. حمایت‌هایی نیز در زمینه‌های خاص از طرف افراد حقیقی، باشگاه کاوشگران نیویورک، بنیاد کورکیون، موزه رویال اونتاریو، بنیاد ملی علوم و بنیاد فورد به عمل آمده است. (دایسون، ۱۳۸۹: ۱۳۰۴)

دوفه‌های ده گله استقرار در حسنلو

هیئت حفاری دانشگاه پنسیلوانیا برای مشخص ساختن طبقات استقراری در تپه مرکزی، گمانه‌ای را به عمق ۱۷/۵ متر حفاری نمودند و در این عمق به خاک بکر برخورد کردند. با توجه به لایه نگاری به عمل آمده ۱۰ طبقه استقراری شناسایی گردید که معرف استقرار از هزاره ۶ پ.م تا اوایل دوره اسلامی بود. این لایه نگاری امروزه توسط دانشی مورد بازنگری قرار گرفته است.

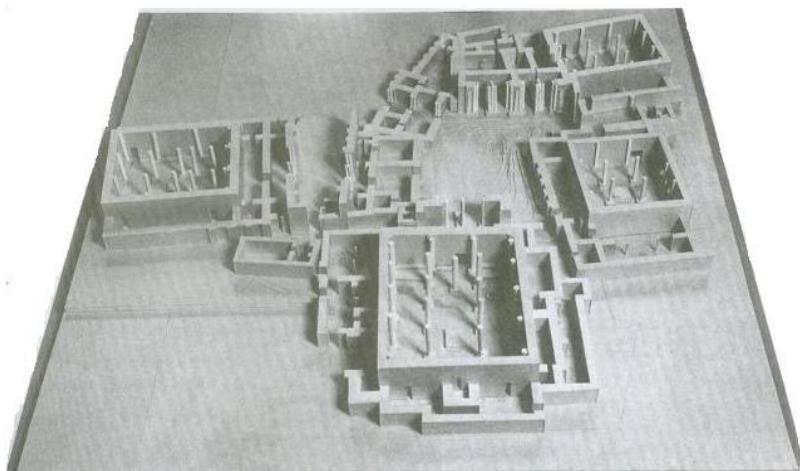
دوره X، ۶۰۰۰ پ.م (فرهنگ حاجی فیروز)، دوره IX، ۴۵۰۰-۴۰۰۰ پ.م، دوره VIII، ۳۰۰۰-۴۵۰۰ پ.م (فرهنگ پیسیدیه‌لی)، دوره VII، ۲۰۰۰-۳۰۰۰ پ.م (فرهنگ ظروف منقوش نارنجی)، دوره VI، ۱۴۵۰-۲۰۰۰ پ.م (فرهنگ خابور)، دوره V، ۱۲۵۰-۱۴۵۰ پ.م (عصر آهن آهن I)، دوره IV، ۸۰۰-۱۲۵۰ پ.م (عصر آهن II)، دوره IIIIB، ۴۵۰-۷۰۰ پ.م (عصر آهن



(III)، دوره IIIA، ۴۰۰-۳۰۰ پ.م (دوره هخامنشی)، دوره II، قبل از پارت - ۳۰۰ پ.م، دوره I لایه فقیری از بقایای دوره اسلامی (پورفرج، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

دوره IV و فلزهای آن

«بر اساس داده‌های کاوش‌ها، دوره IV را می‌توان در قالب سه فاز لایه نگاشتی و معماری مجرا، موسوم به فازهای چهارم پ، چهارم ب و چهارم الف بررسی کرد. قدیمی‌ترین فاز از بنای اولیه ساختمان‌های سوخته دوم، چهارم شرقی و پنجم تشکیل یافته است. (تصویر ۲)



تصویر ۲: ماکت مجموعه‌های ساختمانی در دوره IV حسلو

این بنای نظافت می‌شدند و به استثنای آثار حاوی سفال موجود بین دو سطح کف اتاق چهارم پ ساختمان سوخته پنجم هیچ زیالهای سر جای اصلی خود از داخل آن‌ها یافت نشده، بنای فازهای چهارم پ و چهارم ب در هر دو ربع جنوب غربی و شمال غربی تپه مرکزی دقیقاً روی ویرانه‌های ساختمان‌های دوره پنجم قرار گرفته‌اند. بنای بزرگ واقع در ربع جنوب غربی (ساختمان‌های سوخته دوم، چهارم شرقی و پنجم) بر اثر حریق شدید آسیب دیده بودند. بنای بزرگ پس از این حریق در دوره چهارم پ بازسازی شده‌اند. این بازسازی در تغییراتی که در پلان بنای ایجاد شده‌اند (مسدود شدن در گاههای تغییر ستون‌های اضافی، بازسازی راه پله‌ها، با استفاده از خشت‌های سوخته، ساخت دیوارهای جدید روی لایه نازکی از ذغال و غیره) و اندود شدن مجدد صفحه‌های خشتشی، دیوارها، پایه ستون‌ها و غیره تبلور یافته است. در جریان این بازسازی رواق‌هایی به ساختمان سوخته چهارم - چهارم شرقی و ساختمان سوخته دوم العلاق و سپس ساختمان‌های سوخته اول شرقی و اول غربی احداث شده و دروازه‌ای جهت کنترل تردد به داخل حیاط پایین اضافه شده، ساختمان‌ها در انتهای دوره چهارم پ بر اثر آتش سوزی مهیب به کلی ویران می‌شوند و محتويات آن‌ها زیر آوار می‌مانند. پس از آن روی آوارهای سوخته دوره چهارم ب استقرار متصرفان شکل می‌گیرد (دوره چهارم الف). گواه این کنده



شدن سردارهای تک افتاده در دل آوارها، وجود انبارهای چاله‌ای و بخش‌های کوچک مفروش با گل و استفاده مجدد از جاده واقع در دامنه غربی می‌باشد.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۲/۱۹۴)

هیچ یک از استدلال‌های فوق در جداسازی و فازیندی حسنلوی IV پذیرفته نیست. با کدام دلایل فنی و ذهنی به این نتیجه رسیده‌اند که اتاق‌های دوم، چهارم شرقی و پنجم از بقیه قدیمی‌تراند، معلوم نیست. اگر هم پذیریم تعمیرات و بازسازی‌هایی در دیوارها و غیره صورت گرفته، آیا این امکان وجود ندارد که همین وصله کاری‌ها و پاکسازی‌ها در یک دوره و قبل از آتش سوزی از طرف همان مردمان صورت گرفته باشد؟ جالب این جا است که در اینجا باید قبول کنیم که استقرارهای سوخته دوره الف بر روی ساختمان‌های سوخته دوره ب و بر روی آوارها ادامه داشته و گواه این امر را در کندن سردارهای تک افتاده در دل آوارها، وجود انبارهای چاله‌ای و ... دیده‌اند!!! استدلال‌هایی که از نظر بنیان‌شناسی و عقلی قابل قبول نیست و هرگز پذیرفته نخواهد شد. نگارنده می‌پرسد که آیا با این فازیندی، باستان شناسان مزبور می‌توانند آثار یافته شده از قبیل ظروف سفالی، لوازم آهنه و ... راهم فازیندی کنند؟!!! تأکید را قم بر این است که امکان این که فازی به نام و عنوان «استقرار متصرفان» – آن‌چه که در تپه‌های نوشیجان، باباجان و گودین و حسنلو ... از آن یاد شده است – ممکن نیست و وجود خارجی نداشته است و توجیهی است برای بودن ادامه حیات و استقرار در این محوطه‌ها و هیچ استدلال منطقی و معقولی در پس این گفته‌ها نمی‌یابیم و گمان بر این است که حسنلوی IV یک فاز بوده و به عنوان آخرین لایه شناخته می‌شود.

«با آغاز حفاری در قلعه تپه به سال ۱۹۵۸ م. این طرح با سطوح عصر آهن آن منطقه در نتیجه کشف سطوح شدیداً سوخته شده قرن ۹ پیش از میلاد که چندان در زیر سطح نبود، در گیر شد.» (ویت، ۱۳۸۸: ۸)

مری ویت از دیگر باستان شناسانی است که بر اولین لایه بودن دوره IV تأکید دارند و این رویداد را تصدیق می‌کنند که لایه سوخته، سطحی‌ترین لایه را تشکیل می‌دهد.

«حفاری‌های نظاممند «پروژه حسنلو» در سال ۱۹۵۸ و در بالای تپه مرکزی آغاز شد و تقریباً بلافاصله لایه سوخته‌ای که در نهایت حسنلوی IVB نام‌گذاری گردید نمایان گشت. این مجموعه قابل توجه شامل بنای خشتی بود که هنوز دو تا سه متر از ارتفاع آن‌ها باقی مانده و با آوارهای سوخته پر شده بود... در داخل ساختمان‌ها مقادیر بسیار زیادی ذغال وجود داشت.» (دایسون، ۱۳۸۶: ۱۴)





نمایی از ساختمان سوخته II

شاهد هستیم که حفاران حسنلو معتقد‌اند که اولین لایه‌ای که از سطح تپه با آن روبرو شده‌اند لایه‌ای سوخته با آوارهای زیاد است.

«تحقیقات استین در غرب ایران در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۵ از اهمیت زیادی برخوردار است. در آذربایجان به کشف و حفاری تپه‌های معروف حسنلو و دین خواه موقق گردید... در قسمت حاشیه شمالی تپه حسنلو گمانه‌ای باز کرد و قبرهای مربوط به طبقه IV حسنلو را پیدا نمود.» (طلابی، ۱۳۷۴: ۴۵)

باز در این جا کاوش‌های استین مشخص می‌سازد که لایه‌های قبل از دوره IV، لایه‌های خیالی و با اهدافی خاص از سوی حفاران منظور شده است. برای این که مشخص شود هیچ پیوندی میان لایه IV و لایه‌های III، II، I وجود ندارد به بخشی از پیوندهای سیستماتیک و جزئی میان لایه‌های V و IV خواهم پرداخت.

الگوی استقراری دوره V که مشکل از چند روستای کوچک بود جای خود را به الگویی مشکل از چند مرکز حصار بندی شده مستحکم (دوره IV) داده است. این تغییر از شکل گیری تحول فرهنگی حکایت دارد. اما به عیان می‌توان تداوم و استمرار را در این دو لایه مشاهده کرد.

«استمرار مستقیم سنت معماری دوره V را می‌توان در تداوم استفاده از خشت‌های مریع بزرگ (۱۵×۳۹×۲۹ سانتی متر) و شالوده‌های مستقل از سنگ‌های بدقواره با حدود ۱ متر ارتفاع مشاهده کرد. در زمینه سفال نیز سفال تک رنگ داغدار خاکستری دوره V به همراه همان سفال‌های نخودی رنگ و خشن مخصوص مطبخ همچنان تولید می‌شود. با این حال احداث یک حصار عظیم و ساختمان‌های متعدد در داخل آن، جایگزینی لیوان با کوزه لوله‌دار با لوله پل‌دار افقی در مقابر، و افزایش چشمگیر



گونه‌های سفالی از نوع سفال تک رنگ از وجوه مختلف دوره‌های چهارم و پنجم در حسنلو به شمار می‌روند.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۲/۴۲)

سؤال این جاست که آیا می‌توان این تداوم را در دوره‌های III، II، I مشاهده کرد؟

«به رغم حجم بسیار اندک یافته دوره V، می‌توان به صراحةً گفت که فرهنگ‌های این دو دوره تا حدودی مشابه هستند و شواهدی از استمرار فرهنگی میان آن‌ها به دست آمده است. همچنین به نظر می‌رسد ساکنان دوره قدیمی‌تر اجداد مردمی بودند که در شهر دوره چهارم سکونت داشتند.» (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱/۱۱۶)

نکته‌ای ظریف که در این پاراگراف خودنمایی می‌کند، تأکید بر این نکته است که نویسنده مطلب فوق با مشاهده تداوم فرهنگی در این دو لایه معتقد است که ساکنین دوره V اجداد و نیای مردمان دوره IV می‌باشند. این در صورتی امکان پذیر است که لایه‌هایی را به صورت ممتد در سیر پیشرفت و بهبود یافتن در ساخت و پرداخت معماری و لوازم زندگی دیده باشیم.

«با کاوش در بخش مربوط به دوره پنجم، برخی بقایای ساختمانی پراکنده به علاوه تالار مرکزی ساختمانی با ابعاد متوسط و پلاتی تقریباً یکسان با پلان ساختمان سوم دوره چهارم نمایان شده است. در پلان و سنت‌های معماری شباهت زیادی میان این دو دوره دیده می‌شود.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۱/۱۹۱)

در جزئیات بیشتر خواهیم دید که به راستی نیای مردمان این دوره در لایه قبلی می‌زیسته‌اند و این بیان، حقیقتی است انکار ناپذیر. دوره IV به جد دوران وفور نعمت و خوشگذرانی مردمان حسنلو بوده است و در صورت تداوم می‌بایست معماری بهبود یافته، عناصر دیگری وارد ساختمان‌ها شده، لوازم آهنهای بیشتر کاربرد داشته و ظروف‌ها در شکل‌های متفاوت‌تری ظاهر می‌شدند. اما به هیچ وجه تداوم را در لایه‌های بعدی نمی‌بینیم. بلکه یک سقوط مطلق را شاهد هستیم! ساکنانی که از سطح رفاه و ثروت بالایی برخوردار بودند و وجود مقادیر متابه‌ی از فلزات نظیر طلا، نقره، آنتیموان، برنز، آهن و سایر مواد قیمتی از قبیل کهریز، شیشه و عاج گواهی بر مقادیر مدعای است. اما در این میان کدام یک از فلزهای فوق را در لایه‌های بعدی یافته‌اند که مدعی تداوم لایه‌ها بعد از حسنلوی IV باشند؟!!

«برای اولین بار بقایای گیاهی از محوطه کشف شده است: انجیر نخ کشی شده، گلدم، جو و احتمالاً ارزن. اسکلت‌های انسان‌ها که زیر آوارهای ساختمان متلاشی شده بودند و نیز اسکلت کره اسی در داخل حیاط در بیرون ساختمان کشف شده‌اند.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۱/۱۰۱)

با عبارت فوق به آشکاری و به آسانی می‌توان از نبود لایه‌های قبلی آگاه شد و سوال کرد که بقایای گیاهی و انسانی و مصنوعی لایه‌های III، II، I را در کجا می‌توان پیدا کرد؟!



حسنلو III

«پژوهش گرانی که لایه نگاری بقایای این دوره را مطالعه کرده‌اند نظرات هوشمندانه‌ای در این زمینه ارائه داده‌اند. دایسون و برني و یانگ ۶۵۰/۷۰۰ ق.م؛ کرول، پکورلا و سالوینی و کلایس نیز زمان شکل گیری آن را به قرن ۸ ق.م. دانسته‌اند. با تفسیر بی‌طرفانه داده‌های موجود می‌توان چنین جمع بنایی کرد که احتمال اثبات ادعای احداث این استقرار گاه را در قرن ۸ ق.م. دانسته‌اند؛ چرا که دامنه زمانی دوره چهارم الف حسنلو و مدت وقفه‌ای که به شکل گیری نهشته‌های فرسایشی منجر شده است مشخص نیست و نیز غیر از تاریخ گذاری تطبیقی حصار، در مجموعه اشیای مکشوفه چیزی که به روشنی متعلق به قرن ۸ ق.م باشد وجود ندارد. بنابراین در صورت پذیرش آن تاریخ گذاری نمی‌توانیم قاطع‌انه در اثبات احداث استقرار گاه دوره سوم در اواسط یا اواخر قرن ۸ ق.م استدلال کنیم. با این حال تفسیر بی‌طرفانه مدارک موجود ایجاب می‌کند که حداقل احتمال شکل گیری این استقرار گاه را در قرن ۸ ق.م. پذیریم. قرن ۸ و ۷ ق.م. در دوره‌های اشنویه و سولدوز و در حالت کلی در شمال غرب ایران، دورانی بسیار مبهم برای پژوهش گران معاصر به شمار می‌روند.» (دایسون و ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱/۲۱۸)

مبهم بودن قرن ۷ و ۸ پ.م، باعث می‌شود که دوره III را متعلق به این قرن بدانند! تعبیری که می‌بایست ما هم قبول کرده و چون یانگ و دایسون و استادی از غرب که پس پرده هستند ما هم می‌بایست بدون چون و چرا پذیریم!!!

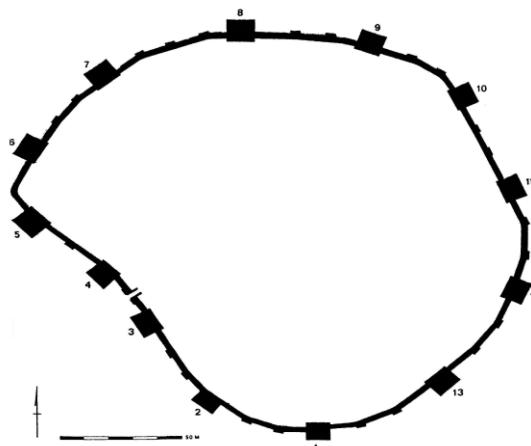
«دوره سوم الف که مربوط به سکونت مجدد کوتاه مدت بازماندگان محوطه است که در نهایت در اوایل قرن هشتم ق.م. طعمه حریق شده و ازین رفته است. پس از آن اورارت‌وها در ارگ حسنلو مستقر شده و حصار دوم را احداث کرده و تا اواخر قرن هفتم ق.م از محوطه به عنوان پادگان نظامی استفاده کرده‌اند.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۱/۲۰۴)

با کدام نشانه‌ها اورارت‌وئیان را صاحب پادگان نظامی در حسنلو بدانیم؟! مجھولاتی دامنه‌دار که فقط باید تئوری پردازان این نظریه بدان پاسخ دهند. به راستی با کدام معماری و کدام آثار اورارت‌وئیان را مستقر در این محوطه بدانیم؟ آیا صرف وجود چند قطعه سفال می‌تواند گواهی بر وجود یک امپراتوری در محوطه‌ای به بزرگی حسنلو باشد؟

نگارنده باز معتقد بر این است که لایه‌های بعد از دوره IV، ساخته و پرداخته باستان شناسان هیئت پنسیلوانیا به سرپرستی دایسون است که بارها خود اذعان داشته‌اند اولین لایه‌ای که در سال ۱۹۵۸ بدان برخورده‌اند همان لایه همراه با آتش سوزی است که بعدها به آن دوره IV گذارده‌اند؛ لایه‌ای که در اصل دوره I او اولین دوره از سطح تپه را تشکیل می‌دهد.



حسنلو II



تصویر ۷-۳. پلان حصار دفاعی استقرار اورارتوئی در حسنلو III

(در (دایسون ۱۹۵۹) و (ینگ ۱۹۵۹) اشاره شده است که قبرهای سنگی (چه تعداد؟) که از میان آثار دوره سوم کشف شده‌اند شاید به دوره دوم تعلق داشته باشد. در (دایسون ۱۹۵۷) به مقابر کلان سنگی اشاره می‌شود که شاید متعلق به دوره پارتی یا دوره دوم باشند. تصویری از این مقابر منتشر نشده است. در منبع اخیر در اشاره به دوره دوم از لفظ دوره مرموز که شامل «ساختمان بزرگی» بر روی مصطله می‌باشد استفاده شده است. در این منبع به دو قبر سنگی اشاره شده است. یکی از قبرها در داخل آوارهای سوخته ساختمان سوخته دوره کشف شده است!!! در (دایسون ۱۹۷۷) تصریح می‌شود که بنایی که هنوز تصویرش منتشر نشده است «اتاق‌های بزرگ مریع و مستطیلی» و یک راه پله و اجاق دارد. چند دهه بعد (دایسون ۱۹۹۹) اطلاعات اندک دیگری منتشر می‌کند: این بنا از «اتاق‌های زیر زمینی در دو طرف یک حیاط رو باز» تشکیل می‌شود و حصاری نیز وجود دارد. این بنای مهم تاکنون نه به طور کامل توصیف شده و نه پلانی از آن چاپ شده است.» (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۲/۱۵۷)

هیچ گاه و در هیچ مجله یا کتابی، پلانی که مربوط به دوره‌های III، II، I دیده نشده است. جریان و اتفاقی که بیشتر مرا و می‌دارد که بر آن باشم که آخرین لایه در تپه حسنلو، ساختمان‌های سوخته یا همان دوره IV می‌باشد.

شالوده‌های سنگی و ردیفی از اتاق‌های کنار هم که شیوه سربازخانه است! این شمای کلی زندگی بعد از آن لایه معروف IV است که سراغی از پلان آن نداریم. کدام یافته‌های آهنی بی بدیل دوره IV را در دوره III یافته‌اند؟ کدام نشانه‌های گیاهی و اسکلت‌های انسانی و حیوانی در این دوره پیدا شده است؛ آیا می‌توان در این دوره آن تداومی که در لایه‌های IV، V و VI دیده شده را بیینیم؟! سؤالاتی که به انکار این دوره‌ها در تپه حسنلو خواهد انجامید.

«در زمینه گاهنگاری در (دایسون ۱۹۵۷) دوره دوم مربوط به عصر اشکانی در (دایسون ۱۹۶۱) به هخامنشی تا ساسانی در (دایسون ۱۹۶۷-۱۹۷۳) به اوآخر هخامنشی، در (دایسون ۱۹۶۸) به پس از ۴۰۰ ق.م خوانده شده است. در (دایسون ۱۹۷۲) اشاره می‌شود که تاریخ گذاری آن دشوار است. در (دایسون ۱۹۷۳) این دوره مربوط به قبل از دوره پارتی خوانده شده است. در (دایسون ۱۹۹۹) به سفال‌های عصر هلنی و یک تکه مربوطه به سفال یونانی اشاره شده، اما تصویری ارائه شده و به قبل از ۲۷۵ ق.م تاریخ گذاری شده است.» (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۲/۱۵۸)

نقل قول فوق از ماسکارلا بدیع ترین نکته در مبهم بودن و حتی معدهم بودن دوره II حسنلو است. باستان شناسانی که بعد از گذشت چندین دهه فقط بر یافته‌های سفالی تکیه کرده و با دیدن رنگ و لعاب تازه بر روی تپه تاریخ‌های متفاوتی بر آن می‌گذارند! دوره‌ای که نه سراغی از معماری آن داریم و نه ادوات معمول آدمی برای گذران زندگی و نه می‌دانیم در چه سطحی از زندگی به سر می‌برده‌اند؛ فقط یافته‌هایی از سفال از آنان داریم و این بر باستان شناسان غربی کفایت می‌کند تا آن را از سلسله‌ای به سلسله‌ای دیگر دست به دست کنند!

حسنلو I

«دوره اول که لایه بسیار ضعیفی است و شامل دوره ایلخانی است. اما متأسفانه کلیه آثار و مدارک این دوره از میان رفته است، اما مهم ترین دوره سکونت همان دوره IV است (حیدری، ۱۳۸۶: ۵۰). باری چنان‌چه دکتر خطیب شهیدی در کاوش‌های بازنگری خود در حسنلو هیچ نشانی از این دوره در هیچ نقطه‌ای پیدا نکرد (خطیب شهیدی، ۱۳۸۳: ۷۵)»

مطلوب خانم حیدری و دکتر خطیب شهیدی شاید به ترین بیان برای دوره I در تپه حسنلو باشد. اما منظور از این که کلیه آثار و مدارک این دوره از میان رفته است معلوم نیست. آیا مؤلفان فوق آثاری از دوره خاصی در این تپه مشاهده کرده‌اند که اینکه مدعی نابودی آن هستند؟!!!؟

منابع:

- پورفرج، اکبر، بازنگری عصر آهن شمال غرب ایران: مطالعه موردی محوطه شهر یثرب اردبیل و قلاع اقاماری، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۸۶
- خطیب شهیدی، حمید، «پژوهش‌های جدید در حسنلو و بازنگری لایه‌های فوکانی آن»، مجموعه مقالات همایش بین المللی باستان شناسی ایران: حوزه شمال غرب، به کوشش مسعود آذرنوش، انتشارات سازمان میراث فرهنگی و پژوهشکده باستان شناسی، تهران، ۱۳۸۳
- دایسون، رابت هنری و ماسکارلا، اسکار وايت، «گاهنگاری و اشارات تاریخی دوره چهارم حسنلو»، مجموعه مقالات شهر تاریخی حسنلو، جلد دوم، گردآوری و ترجمه‌هایی صدرائی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹



- دایسون، رابت هنری و ماسکارلا، اسکار وايت، «گاهنگاری و اشارات تاریخی دوره چهارم حسنلو»، مجموعه مقالات شهر تاریخی حسنلو، جلد دوم، گردآوری و ترجمه على صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- دایسون، رابت هنری، «یک دهه در ایران»، مجموعه مقالات کاوش‌های پژوهش حسنلو، ج ۱، گردآوری و ترجمه على صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی ارومیه، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- دایسون، رابت هنری، «بازیابی حسنلو»، دژ حسنلو، به کوشش رابت دایسون و مری ویت، ترجمه على صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۶
- دیباچ، اسماعیل، ۱۳۳۹، کاوش‌های علمی در په حسنلو، تخت سلیمان، قوه په با خلاصه‌ای از تاریخ بنای قدیمی کلیساي طاووس آذربایجان، نشر انجمن آثار ملی آذربایجان، تبریز
- طلائی، حسن، ۱۳۷۴، باستان شناسی و هنر ایران در هزاره اول پ.م، نشر سمت، تهران
- ماسکارلا، اسکار وايت، «حسنلو ۱۹۶۴»، مجموعه مقالات کاوش‌های پژوهش حسنلو، ج ۱، گردآوری و ترجمه على صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی ارومیه، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- ماسکارلا، اسکار وايت، «ارزیابی باستان شناختی کاوش‌های حسنلو»، مجموعه مقالات شهر تاریخی حسنلو، جلد دوم، گردآوری و ترجمه على صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- ویت، مری، ۱۳۸۸، په حاجی فیروز، ترجمه على صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر، تهران



جهانی شدن پایه به سوی سرب



صالح صیادیان

میراث جهانی یونسکو نام عهدنامه‌ای بین‌المللی است که در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۷۲ میلادی به تصویب کنفرانس عمومی یونسکو رسید. موضوع آن حفظ آثار تاریخی، طبیعی و فرهنگی بشر است که اهمیت جهانی دارد و متعلق به تمام انسان‌های زمین فارغ از نژاد، مذهب و ملیت خاص می‌باشد. بر پایه این کنوانسیون کشورهای عضو یونسکو می‌توانند آثار تاریخی، طبیعی و فرهنگی کشور خود را نامزد ثبت به عنوان میراث جهانی کنند. حفاظت از این آثار پس از ثبت ضمن باقی ماندن در حیطه حاکمیت کشور مربوط، به عهده تمام کشورهای عضو خواهد بود. مکان‌های میراث جهانی ثبت شده در یونسکو مکان‌هایی مانند جنگل، کوه، آبگیر، صحراء، بقعه، ساختمان، مجموعه و یا شهر است.

کشور ایران سه سال پس از تصویب کنفرانس عمومی یونسکو در ۲۶ فوریه ۱۹۷۵ به کنوانسیون میراث جهانی یونسکو پیوست.

آثار تاریخی ثبت شده ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو

- چغازنبیل، شوش، ۱۹۷۹
- میدان امام، اصفهان، ۱۹۷۹
- تخت جمشید، فارس، ۱۹۷۹
- تخت سلیمان، تکاب، ۲۰۰۳
- بم و چشم‌انداز تاریخی آن، کرمان، ۲۰۰۴-۲۰۰۷
- پاسارگاد، فارس، ۲۰۰۴
- سلطانیه، زنجان، ۲۰۰۵
- ییستون، کرمانشاه، ۲۰۰۶
- مجموعه قره کلیسا، آذربایجان غربی، ۲۰۰۸
- سازه‌های تاریخی - آبی شوستر، ۲۰۰۹
- بازار تبریز، ۲۰۱۰
- بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی، اردبیل ۲۰۱۱

- نه باغ ایرانی: اکبریه بیرجند، فین کاشان، شاهزاده ماهان، ارم شیراز، عباس‌آباد بهشهر، چهلستون اصفهان، دولت‌آباد یزد، پاسارگاد شیراز، پهلوان‌پور یزد، ۲۰۱۱
- گبد قابوس، استان گلستان، ۲۰۱۲
- مسجد جامع اصفهان ۲۰۱۲
- کاخ گلستان، تهران ۲۰۱۳
- شهر سوخته ۲۰۱۴
- چشم‌انداز فرهنگی میمند ۲۰۱۵
- محوطه باستانی شوش ۲۰۱۵
- قنات‌های ایران ۲۰۱۶

بیست و دومین و تاکنون آخرین اثر ایرانی ثبت شده در مرکز یونسکو با ۱۷۶ عضو شهرستان یزد می‌باشد و کاندیدای بعدی برای ثبت جهانی شدن در آن مرکز شهر بندرکنگ. اکنون و در آستانه این مهم بیم و امیدهای زیادی در پیچ‌پیچ‌های سرمیدانی از عوام شنیده می‌شود که آیا این ثبت جهانی شدن کنگ چه سود و زیان‌هایی برای مردم به دنبال دارد. گروهی بر این باورند که این مسئله علاوه بر افزایش بی منطق قیمت املاک و اجاره بهاء عرصه تنگ ساکنان بافت فرسوده را باز هم تنگ‌تر خواهد کرد و بر مشکلاتی که امروز سازمان میراث فرهنگی کشور با وضع قوانین بدون مطالعه و بدون در نظر گرفتن حق آسایش شهر وندان برای آنان به وجود آورده، خواهد افزود. اما گروه دیگر این عینک بدینی را ندارند و از هم اینک کودکانه‌های خود را بساط کرده و آموزش مقدماتی زبان انگلیسی را برای مخاطبان خود آغاز کرده‌اند تا احتمالاً برای سیل توریست‌هایی که هنوز به یزد نرفته‌اند، مترجم و راهنمای بلد بومی تربیت کنند. آن‌ها امیدوارند با ثبت شدن کنگ به عنوان یک میراث جهانی، شهرت این شهر زیان‌زده و بر روتق آن بیفزاید. روایی اقتصادی پویا تر و سفرهای پررنگ‌تر هول حليم را افروده و خوش بینان را به سمت این دیگ می‌کشاند. دیگی که تا جوش آمدنش با توجه به تجربه شهرستان یزد لاقل یک دهه زمان نیاز دارد. صرف نظر از خوش‌بینی‌ها و بدینی‌های پاسلیدانی^۱ طبق نظر کارشناسان امر بندرکنگ در حال نزدیک شدن به ثبت جهانی است.

فرهاد نظری مدیر دفتر بافت‌های تاریخی در گفت‌وگو با روزنامه ایران، یزد را نخستین شهر تاریخی کشور می‌داند که به عنوان بیست و دومین اثر تاریخی – فرهنگی توانست رأی قاطع کشورهای عضو یونسکو را کسب کند. او همچنین بندرکنگ در هرمزگان را دومین شهر تاریخی می‌داند که به جهانی شدن نزدیک می‌شود. شهرهای تاریخی دیگر چون «میل»،

۱. در زبان محلی بندرکنگ؛ سلیدان محل آشپزی در لنج است و حرف‌های خاله زنکی را پاسلیدانی گویند.



«اردکان» و «دامغان» در اولویت‌های بعدی برای ثبت در فهرست جهانی یونسکو قرار دارند. به گفته فرهاد نظری یزد سرآغاز ثبت جهانی شهرهای تاریخی در یونسکو است. او بیش از هر کجا «بندر تاریخی کنگ» را حائز معیارهای یونسکو برای ثبت در فهرست جهانی می‌داند.

ارزیابی آثار فرهنگی برای ثبت در فهرست میراث جهانی:

ارزیابی و تشخیص این که آثار پیشنهادی واجد معیارها و شرایط اصالت برای ثبت در فهرست میراث جهانی هستند با سورای بین‌المللی آثار و محوطه‌های فرهنگی – تاریخی ICOMOS است. در مورد چشم اندازهای فرهنگی علاوه بر ICOMOS، اتحادیه‌های حفاظت IUCN نیز بر ارزیابی اثر پیشنهاد شده نظارت خواهد کرد.

ICOMOS و IUCN پس از دریافت اطلاعات اضافی که احتمالاً برای رفع نواقص پرونده پیشنهادی لازم است تا کشور عضو ارسال دارند، گزارش نهایی ارزیابی خود را تسليم کمیته میراث جهانی می‌کند.

در بندر کنگ چه چیز حائز اهمیت وجود دارد که این شهر را واجد شرایط جهانی شدن می‌کند. این سوالی است که هنوز در ذهن خیلی از اهالی کنگ پاسخی درخور نیافته است. به گفته معتقدان این طرح بندر کنگ تاریخی بیش از حداکثر دو سده ندارد و بنایی که توسط مسئولین به قاجارها نسبت داده می‌شود، در نزد اهالی پنجاه سال هم قدمت ندارد. آن‌ها بر این عقیده‌اند که بناهای منسوب به پرتغالی‌ها نیز بناهای کاملاً بی‌کاربرد و از نظر فنی معیوب هستند که همگی نیاز به کارشناسی دارند. کاروانسرای کنگ را نیز ادامه کاروانسراسازی‌های عباس صفوی می‌دانند که نمی‌تواند بدون حضور و معرفی متعلقات دیگر جمعیت، گواهی بر وجود مردم در این منطقه باشد. آن‌ها مساجد و آب‌انبارها را نشان وجود جمعیت می‌دانند که همه آن‌ها نوپدید هستند. البته نوپدید بودن آب‌انبارها و مساجد نمی‌تواند مانع بر سر راه جهانی شدن باشد. چنان که شهر زیرزمینی ارزان‌فروش، پرونده زنجیره‌ای میراث معماری معاصر ایران شامل برج آزادی تهران، ساختمان سازمان میراث فرهنگی، مقبره بوعلی سینا در همدان و مقبره باباطاهر به همراه محوطه‌سازی آرامگاه است و مردخای نیز در مرحله ارسال به فهرست موقت یونسکو هستند. ولی معتقدین طرح می‌گویند که این طرح نیاز به کارشناسی و مطالعات بومی بیشتری دارد. از مطالعاتی که تاکنون از نظر بوم شناسی در کنگ انجام شده حتی به قدر کف دستی مقاله‌بیرون نیامده است. این تحقیقات تنها به حذف کولرهای پنجره‌ای و کاشتن گل‌های کاغذی محدود بوده که بیشتر جنبه شوختی و تفنن دارد تا یک کار کارشناسانه. باز هم باید افزود این گفت و گوها نیز جنبه علمی نداشته و باز هم همان گپ‌های پاسلیدانی است. از نظر کارشناسی شرایط برای ثبت جهانی شدن به گونه‌ای دیگر است. برای درج یک شهر مسکونی در فهرست میراث جهانی باید معیار IV یعنی نمونه‌ای برجسته از نوعی بنا یا مجموعه معماری یا فن‌آوری و یا منظره



باشد که نمایان‌گر مراحل مهمی در سرگذشت بشر است و نباید صرفاً به دلایل فکری دارا بودن معیار IV ثبت شود. در این راستا چهار دسته شهر قابل تشخیص و پیشنهاد است:

دسته اول: شهرهایی که نمونه‌ای مناسب از یک دوره یا فرهنگ خاص است که تقریباً به طور کامل حفظ گردیده و در نتیجه تحولات بعدی دستخوش تغییر نشده است که در این مورد شهر و تمامی محیط پیرامون آن باید ثبت و حفاظت شود.

دسته دوم: شهرهایی که از جنبه‌هایی خاص تکامل یافته‌اند و بعضی موقع در مرکز یک محیط طبیعی، ساختارهایی را حفظ کرده‌اند که مشخصه مراحل متوالی تاریخچه آن‌ها است و در این مورد بخش تاریخی واجد ثبت و حفاظت است.

دسته سوم: مراکز تاریخی که دقیقاً همان منطقه باستانی اولیه خود را می‌پوشانند و در حال حاضر در داخل شهرهای امروزی مخصوص شده‌اند، باید پیرامون اطراف این مراکز در بالاترین مساحت خود ثبت و مورد حفاظت واقع شود.

دسته چهارم: بخش‌ها و یا نواحی مجزا که با وجود باقی ماندن به صورت بقایایی از حالات اولیه و اصلی خود، مدرکی درباره هویت تاریخی شهر ناپدید شده پیشین هستند.

مراکز و محوطه‌های تاریخی که در قالب بافت شهری به ثبت می‌رسند باید حاوی تعداد زیادی از بنای‌های باستانی با اهمیت باشد و ثبت چند بنای دور افتاده و غیر مرتبط با این ادعا که به خودی خود نمایان‌گر شهری است که بافت شهری آن دیگر قابل تشخیص نیست، امکان ندارد. ساخت و ساز در محوطه‌هایی که باستانی خوانده می‌شود، مانع بزرگی در سر راه تبدیل شدن به میراث جهانی است. چنان که برای بافت‌های قدیمی موجود در کرمان رخ داد و تیغ نوسازی مانع از ثبت جهانی شدن این محوطه‌ها گردید.

بیشتر دل‌مشغولی‌های ساکنان بافت فرسوده کنگ، تنگ‌تر شدن عرصه‌ها و سخت‌تر شدن قوانینی است که در امر ساخت و ساز و دخل و تصرف در املاک مسکونی خود متناسب با نیاز روز وجود دارد. اگر در نیل به هدف بزرگ جهانی شدن به این مشکل نیز رسیدگی شود کاری نیک و پسندیده است. اما وادار کردن مردم به زندگی در زیر سنگ‌های در حال سقوط از بادگیرهای متخلخل که به آفر^۱ شمالی آمده فرو ریختن است، محل تأمل بیشتری دارد. به گفته نظری، یونسکو از ایران خواسته تا ساخت و سازها در محدوده بافت تاریخی یزد را کنترل کند. او در پاسخ به این سوال که آیا ثبت جهانی باعث می‌شود تا ساخت و سازهای انجام گرفته تخریب شود هم می‌گوید: «به نظرم هنوز زود است تا درباره این مسائل گفت و گو شود». این بهایم در پاسخ این مسئول باز هم بر دلشورها می‌افزاید و کنگ‌ها در مقابل این طرح یک گام

۱. آفر به معنای نسیمی آرام و خنک که از سمت جنوب شرقی می‌وزد.



دیگر به عقب برمی‌دارند. عدم اعتماد مردم به سازمان میراث فرهنگی به عنوان میراث‌دار فرهنگ، یکی دیگر از دلایل تشکیک نسبت به هر پروژه‌ای است که این سازمان بانی آن می‌باشد. یقه‌گیری‌های سازمان در تخریب بادگیرهای نیم فروریخته‌ای که چون کوچه معشوقه ما سر می‌شکند دیوارش از یک سو و سکوت در برابر محوطه سازی‌های شتاب‌زده شهرداری کنگ در سایت قدیمی منسوب به پرتغالی‌ها و مددون کردن مخربه‌هایی که به لطف ضربه‌های موج سر از خاک برآورده‌اند، از سوی دیگر دلیلی کافی برای این عدم اعتماد است.

هزایی ثبت جهانی در یونسکو

محمدحسن طالیان معاون سازمان میراث فرهنگی و گردشگری قبل‌دریاره مزایای ثبت جهانی یک اثر در یونسکو به روزنامه ایران گفته بود: امروزه مفهوم میراث جهانی تا به آن پایه پذیرفته شده که محوطه‌هایی که در فهرست میراث جهانی ثبت شده‌اند، عاملی برای جذب کمک‌های بین‌المللی به شمار می‌روند و به همین سبب می‌توانند از منابع گوناگون کمک‌های مالی متعلق به طرح‌های حفاظت از میراث جهانی دریافت کنند. علاوه بر این محوطه‌هایی که در فهرست میراث جهانی ثبت شده‌اند، از طراحی و اجرای برنامه‌های جامع مدیریتی سود می‌برند. برنامه‌هایی که اقدامات محافظتی و شیوه‌های نظارتی متناسبی را شامل می‌شود. به منظور حمایت از این طرح‌های جامع متخصصان آموزش‌های فنی لازم را به تیم‌های بومی مدیریت محوطه ارائه می‌دهند.

دیگر آن که ثبت محوطه در فهرست میراث جهانی سبب می‌شود افراد بیشتری آن را بشناسند و از ارزش‌های آن آگاهی یابند و به همین ترتیب فعالیت‌های گردشگری در محوطه نیز افزایش می‌یابد. زمانی که چنین فعالیت‌هایی با در نظر گرفتن اصول استوار گردشگری به خوبی برنامه‌ریزی و سازمان دهی شوند، می‌توانند منابع مالی مهمی را برای محوطه و نیز برای اقتصاد محلی به ارمغان آورند.

طبق گفته این مسئول ثبت جهانی شدن دو مزیت بارز دارد. یکی سرازیر شدن دلارهای بین‌المللی برای حفظ، نگهداری و مرمت کنگ که به دست مسئولان خواهد رسید و دیگری سیل توریست‌هایی که به کنگ خواهند آمد و عواید آن به جیب مردم سرازیر خواهد شد. من باب تجربه باز هم باید یادآور شد که این توریست‌ها هنوز به یزد نرفته و یزدی‌ها همچنان چشم‌بردر آن‌ها هستند. البته این مسئول آموزش مدیران محلی را هم از مزایای این طرح گفته‌اند که البته به ترین مزیت طرح اگر اتفاق یافتد، همین است. این مزايا را باید با دلشورهای مردم و البته صعود بی‌منطق قیمت‌ها در دو کفه ترازو نهاد تا مشخص شود آیا صرف می‌کند برای ثبت شدن در فهرست آثار جهانی تلاش کنیم یا خیر.



سردرگمی‌ها و خلاصه قوانین

به گزارش ایسنا، دکتر «محمد رضا جواهری» با بیان این که ثبت جهانی یزد و بافت تاریخی آن کار بسیار ارزشمند برای استان و کشور بود، خاطر نشان کرد هم اکنون و به دنبال این اقدام محدودیت‌هایی که در حوزه ساخت بناهای جدید یا تعمیر و مرمت ساختمان‌های موجود مطرح است، باید به صورت جدی و شفاف توسط مسئولین مرتبط مشخص و بیان شود تا سازمان نظام مهندسی ساختمان و مهندسین آن کاملاً در جریان ضوابط و مقرراتی که مورد نظر یونسکو است، قرار گیرند.

این عضو گروه تخصصی عمران در شورای مرکزی سازمان نظام مهندسی ساختمان در این باره تصريح کرد: اخیراً در جلسه‌ای که با کارشناسان میراث فرهنگی در کمیسیون تخصصی عمران سازمان داشتیم، ضوابطی به صورت شفاهی توسط میراث فرهنگی عنوان شد که به نظر می‌رسد باید خیلی جدی‌تر روی آن کار و بحث شود. چرا که بعضی از ضوابط و مشخصاتی که برای ساخت و ساز مطرح شد – که باید رعایت شود – در حال حاضر در مقررات ملی کشور وجود ندارد یا در مغایرت با مباحث ۲۲ گانه مقررات ملی است، لذا باید در این امر تسریع و تکلیف مهندسین و مردم روشن شود.

این هنوز شهرستان یزد است که یک دهه برای ثبت شدن به عنوان یک میراث جهانی تلاش کرده و این مهم را پشت سر نهاده است. هنوز هم مهندسان و مردم آن جا از بلا تکلیفی و سردرگمی گله‌مندند. به گفته این مسئول این کسانی بدون تخصص بخواهد فقط حرف‌های زیبا بزنند، ممکن است برای مردم دل خوش کننده باشد، ولی به سود آنان نخواهد بود. کوییدن این خرم من هنوز محتاج خوش‌چینی‌هایی است تا رویای جهانی شدن را برای کنگره‌ها تبدیل به کابوس ارگ به نسازد.

منابع:

- ۱- نسیم آنلاین، پنجم آبان ماه سال ۱۳۹۶
www.nasimonline.ir/Content/Detail/2024494
- ۲- خبرگزاری دنیای سفر، چهارم آبان ماه سال ۱۳۹۶
www.donyayesafar.com/n/9221
- ۳- روزنامه ایران، شماره ۶۵۳۹، مورخ نوزدهم تیر ماه سال ۱۳۹۶
www.pview.asp/?ID=3589597



آیا آرایه‌ها متمدن ترین نژاد انسانی هستند؟



محمد امین نصیری پور

یکی از نظریات مهم و تأثیرگذار در تاریخ جهان، تفکیک انسان‌ها بر اساس نژاد است. این نظریه گاه آغازگر جنگ بوده و در مواقعی موجبات تحقیر و غروریک ملت را فراهم ساخته است. سال‌هاست که ملت‌های مختلف با تبلیغ این نظریات و ساختن مفاهیمی از قبیل پان ایرانیسم، پان عربیسم و انواع پان‌های مختلف به خود بالیده و یا در حسرت داشتن تمدن می‌سوزند! عده‌ای خود را نژادی هوشمند و زیبا می‌دانند و گروه دیگری را مردمانی کنده‌وش وغیر متمدن. منطقه خاورمیانه به عنوان مهد تمدن جهان امروزی، مملو از پرداخت‌ها و نظریاتی است که ملت‌ها را مستقل و جدای از یکدیگر دانسته و با ساختن مرزهایی از این دست، برای رسیدن به جهانی بی‌روح و متخاصم، در جهت منافعی خاص حرکت می‌کند. ملت ما که این دست از نظریات را در حافظه تاریخی خود جای داده، گاه به آن دل خوش کرده و از گذشته خود قله‌ای ساخته که از اسباب‌بازی تا دایره‌المعارف‌ها و کتب تاریخی – فلسفی، معمولاً به تبلیغ آن می‌پردازند. اما به درستی، این نظریات چیست و تا چه اندازه می‌تواند صحیح باشد؟

تأثیرچه نظریات نژادی

تا نیمه دوم قرن هجدهم میلادی در هیچ دایره‌المعارفی مفهوم نژاد، در رابطه با علوم اجتماعی، سیاسی و بررسی‌های تاریخی، به کار نرفته و دقیقاً از این مقطع به بعد است که نظریات نژادی برای اثبات تاریخ‌سازی گروهی از نژادها، که عموماً سفید و آریانی هستند، با استدلال‌ها و معیارهای جدید ارائه گردیده است.^(۱)

نظریات نژادی در زمان پیدایش خود، به سادگی یک مفهوم زبان‌شناختی و فاقد مفهوم نژادی / قومیتی بود^(۲) و نخست در کشورهای اروپای غربی آغاز شد^(۳) که عمدتاً در میان گروه‌های زیستی و با توجه به تعیین‌های رده‌بندی گیاهان و جانوران، بر اساس شکل ظاهر، انجام می‌گرفت.^(۴)

ماینرس را می‌توان نخستین کسی دانست که مفهوم و کلمه نژاد را در بررسی‌های تاریخی به کار برده است^(۵) و آرتور گوینو این مفهوم را کلید و راهنمای اصلی تاریخ جهان و بشر می‌دانست

که بر همین اساس، انسان‌ها را به سه دسته سفید، زرد و سیاه تقسیم‌بندی کرد و نژاد سفید را از همه نژادها برتر دانست؛ نژادی که متشکل از آریاء، سامی‌ها، کلت‌ها و اسلاوهای بود.

وی در کتاب یادداشتی بر نابرابری نژادهای انسانی، آریا را همان تمدن هند و اروپایی پیش تاریخی برشمرد.^(۶) اما نخستین کسی که آریا را به عنوان یک نژاد شناخت، ماکس مولر زبان‌شناس و مشاور ملکه بریتانیا بود.^(۷) هرچند که قبل از وی، آنگتیل دو پرون در مقاله‌ای در سال ۱۷۶۸ به نقل از هرودت، واژه آریا را در نام گذاری اقوام به کار برد.^(۸) اما بسط و شرح دقیق مفهوم نژاد آریایی و گسترش انسان‌شناسی گوینو، توسط مولر صورت یافت و جریان‌های نژادی را آغاز کرد. امروزه این دست نظریات دیگر مانند قبل مورد توجه نیستند و فقط سینه به سینه در میان مردمان می‌چرخد. بی‌آن که آنان بدانند چه بر سر تاریخ واقعی شان آمده است.

نظریه نژادی آریان‌ها

پرداختن به تمام نظریاتی که پیرامون نژادهای مختلف تدوین شده، مجال بسیاری می‌خواهد. اما آن چه در این نظریات، حائز اهمیت است، تفاوت و تضاد حاکم بر هر کدام از آن‌هاست. می‌توان گفت هیچ کدام از این دست دانشمندان نمی‌توانند نظریات خود را قطعی قلمداد کنند و در واقع پرداخت چنین نظریاتی، صرفاً بر پایه حدس و گمان است. نکته جالب توجه آن که، حتی در صورت پذیرفتن این قابل نظریات، نمی‌توان بر برتری و سلطه نژادی گروه‌های غالب نژادی حکم کرد. باید پذیرفت که نمی‌توان برای یک قوم یا نژاد و مبدأهای تاریخی آن‌ها، زمان معینی مشخص کرد و اگر نکته‌ای نیز نگاشته می‌شود، با فرض صحت بر اساس قرارداد و حدس و گمان است که در اکثر مواقع، این دست نظریات، رابطه مستقیمی با قومیت، مقاصد سیاسی، منافع طبقاتی و استعماری مؤلف و یا محقق دارد.^(۹) نظریات نژادی، فارغ از این که به کدام قوم و گروه نسبت داده شده، بی‌آن که خود آن اقوام نقشی در آن داشته باشد، بیشتر در اروپا و طی ۱۵۰ سال اخیر وضع شد که جز قتل و غارت، به بند کشیده شدن ملل مختلف و ساختن گروه‌های افراطی فاشیسم و نازیسم و... ثمری برای جهان نداشته است.

مفهوم آریایی و نژاد آریایی که در هیچ یک از کتب و اساطیر ایرانی نمی‌توان ردی از آن یافت، سال‌هاست که کتب و اذهان ملت ایران را به خود مشغول کرده، بی‌آن که کسی در این میان پرسد، اگر زمانی آریانی‌ها به ایران آمده‌اند، پس اقوام بومی ایران چه شده‌اند؟ یا اصلاً این قوم آریایی که در تمام کتب، ملت پیشرفته و عالی مرتبه لقب داده شده‌اند، با مردم بومی این منطقه چه کردند؟!

فرضیه مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران که از سده ۱۹ میلادی به بعد مطرح گردیده، بر این پایه استوار است که مردم امروزی ایران، از نسل انسان‌هایی هستند که در سالیان گذشته از



سرزمین‌های شمالی که اوستا با نام «ایران واج» از آن نام برده، به علت سردی آب و هوا به فلات ایران مهاجرت کرده‌اند.^(۱۰)

برفرض درستی این فرضیه چند نکته اساسی، مغفول مانده؛ نخست این که سرزمین خوش آب و هوای دیگری به نام ایران وجود داشته که قوم آریا، نخست در آن زیست می‌کرده و جبراً به ایران آمده‌اند و این فرض به این معناست که سرزمین دیگری نیز به نام ایران وجود داشته است! حال اگر سرزمینی وجود داشته، کجاست؟! م. آ. دندامایف در کتاب تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی، با تعبیر جالبی سرزمین اصلی ایرانیان(!) را آسیای میانه می‌داند. در جهت‌یابی مکانی سرزمین اولیه قوم ناشناخته آریایی، اختلاف نظر است و برای آن گستره وسیعی از غرب و شمال و مرکز اروپا تا شرق آسیا، حوزه دریایی بالتیک، شبه جزیره اسکاندیناوی، دشت شمال آسیای میانه و قفقاز، سیری و حتی قطب شمال ذکر شده، که این گستردگی، نشان از سستی و بی‌مایگی این نظریات دارد.^(۱۱)

دومین نکته این که آیا در زمان مهاجرت، در این سرزمین کسان دیگری هم می‌زیسته‌اند یا خیر؟ حسن پیرنیا یکی از سازندگان تاریخ باستان ایران، در کتاب معروف خود این چنین می‌گوید: «به هر حال وقتی که آریان‌ها به فلات ایران آمدند، در اینجا مردمانی یافته‌اند که زشت و از حیث نژاد، اخلاق و مذهب از آن‌ها پست‌تر بوده‌اند ... رفتار آریان‌ها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود، به خصوص، که آریان‌ها آن‌ها را از خود پست‌تر می‌دانسته‌اند ... با این‌ها دائمًا جنگ می‌کردند و هر جا آن‌ها را می‌یافتدند می‌کشند».^(۱۲) با توجه به نوشته آقای پیرنیا بد نیست که اندکی به یافته‌های تاریخی ایران قبل از مهاجرت آریایی‌ها اشاره کرد. در هر جای ایران که به کند و کاو تاریخی و باستان‌شناسانه پیردازید، با درخشندگی خیره‌کننده‌ای از تمدن باستانی اقوام مختلف ساکن ایران، پیش از ظهور هخامنشیان رو به رو خواهیم شد.^(۱۳) آن‌چه در حسنلو، زیویه، دم سرخ، تپه یحیی و ... یافت می‌شود، همه پیش از مهاجرت آریایی اقوام شمالی معروف به آریایی بوده و با اندکی تأمل، در می‌یابیم که حداقل ۱۵ تجمع و تمدن در ایران قبل از آریایی‌ها وجود داشته است.^(۱۴) به این ترتیب آریایی‌ها را نه قومی برگزیده، بل که باید قوم متجاوز به ملتی دانست که ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، با دیگر اقوام متمند در بین النهرین می‌زیسته و آثار درخشانی را از خود به جای گذاشته‌اند. علاوه بر این، تا به حال هیچ نشانه تمدنی و پیشرفتی از قوم به اصطلاح آریایی در مناطق مسکونی قبل از مهاجرتشان گزارش و یافت نشده و گویا این قوم پیشرفته هیچ آثاری از تمدن و شکوه خود بر جای نگذاشته‌اند! این در حالی است که فقط گزارش‌های باستان‌شناسانه به دست آمده از تپه سیلک، حاکی از آن است که مردم ساکن در تپه سیلک، حدود هزاره ششم قبل از میلاد، اطاق‌های خود را با محلولی از گل اُخرا رنگ‌آمیزی می‌کرده‌اند!^(۱۵) (ادامه دارد...)



* موضوعات قابل ذکر در رد نظریه نژاد آریا و نظریه‌های مشابه، بسیار است که ما در این نوشه فقط به دو علت و دو سوال مهم تاریخی پرداختیم. با یاری خدا در مقالات بعدی، به موارد دیگری از جمله مکان حرکت، اصل علل مهاجرت و ... خواهیم پرداخت.

ب) نوشته:

- ۱- رواسانی، شاپور، ۱۳۹۴، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، چاپ سوم، نشر اطلاعات، صفحه ۲۰ و ۲۱
- ۲- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۵۳، مدخل آریا
- ۳- رواسانی، شاپور، ۱۳۹۴، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، چاپ سوم، نشر اطلاعات، صفحه ۳۳
- ۴- همان، صفحه ۲۷
- ۵- همان، صفحه ۴۴
- ۶- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۵۴، مدخل آریا
- ۷- مصاحبه دکتر زرشناس با نشریه سوره مهر، شماره ۴۶، ۴۷ و ۴۸، آذر و دی ۱۳۹۸
- ۸- رواسانی، شاپور، ۱۳۹۴، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، چاپ سوم، نشر اطلاعات، صفحه ۶۹
- ۹- همان، صفحه ۶۱
- ۱۰- پیر نیا، حسن، ۱۳۹۱، ایران باستان، جلد اول، مؤسسه انتشارات نگاه، صفحه ۱۵۶
- ۱۱- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۶۲، مدخل آریا
- ۱۲- پیر نیا، حسن، ۱۳۹۱، ایران باستان، جلد اول، مؤسسه انتشارات نگاه، صفحه ۱۵۷
- ۱۳- پورپیرار، ناصر، ۱۳۸۵، دوازده قرن سکوت، کتاب اول، برآمدن هخامنشیان، کارنگ، صفحه ۳۵
- ۱۴- همان، صفحه ۳۷
- ۱۵- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۲۲۹، مدخل تپه سیلک



نالسته‌ها (بخش دوم: «کتیبه‌های اوراتویی ایران»، قسمت اول)



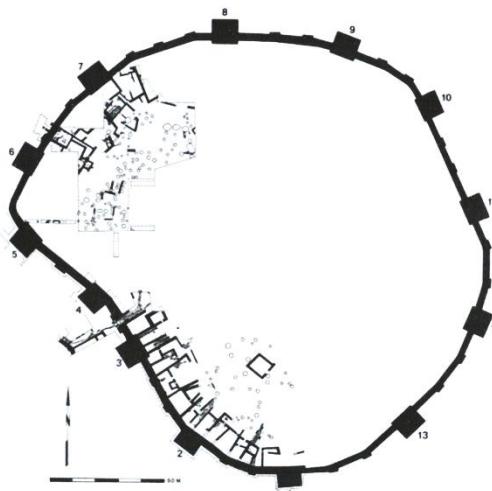
حافظ شفاعتی

در یادداشت قبلی دانستیم که کتیبه آشوری سارگون دوم و گزارش لشکر کشی او به اورارت و هیچ اطلاعات صحیحی درباره جغرافیای دقیق سرزمینی که متنسب به اورارت و تواست ارائه نمی‌دهد. حال برای بررسی دقیق این مسئله به سراغ کتیبه‌های پراکنده‌ای متنسب به اورارت و تواها می‌روم. در جست و جوی یافتن منابعی، برای بررسی موضوع کثوبی و قابل دسترس برای همه، کتابی با عنوان «سنگ نوشته‌های اوراتویی ایران» به قلم « قادر ابراهیمی » انتشارات « پژوهه ترجمه حسنه » را یافتم. آن چه در این یادداشت آمده بررسی ادعاهای مطرح شده در این کتاب می‌باشد. زیرا متن روانتری دارد، اما در مواردی خاص از کتاب « کتیبه‌های میخی اوراتویی از ایران »، خانم « مریم دار » نیز بهره برده‌ام.

«در بررسی تاریخ اورارت و به ویژه در دوران شکل گیری این پادشاهی در منطقه شمال غرب آسیا، گزارش‌های آشوری در عین حال که جزو اولین اسناد سرزمین اورارت و پادشاهی آن است، یکی از منابع مهم و رجوع پذیر نیز به شمار می‌رود. به طوری که شکل گیری اطلاعات اولیه از جغرافیای تاریخی اورارت و بازسازی و درک و ضعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی سرزمین اولیه اورارت، به ویژه طی قرن سیزدهم تا نهم پ.م، بدون استفاده از سالنامه‌های آشوری که در واقع شرحی بر کشورگشایی‌های آشوریان در مناطق شمالی‌تر آشور است میسر نخواهد بود.» (سنگ نوشته‌های اوراتویی ایران، قادر ابراهیمی، صفحه ۱۳)

هدف بنده به عنوان یک پژوهشگر موضوعات تاریخی، بررسی مسائل مختلف از دیدگاه بنیان اندیشه‌انه می‌باشد. اگر سالنامه‌های آشوری قادر اطلاعات اساسی در توضیح ساده‌ترین مسائل اورارت و توان از درون این سالنامه‌ها به غیر از توضیح داستان‌هایی از لشکر کشی به آن اقلیم چیز دیگری را به دست آورد، پس باید برای روشن تر شدن مسئله وارد جست و جویی جدید شد و بر اساس تحقیقاتی مستقل به نتیجه گیری لازم رسید. این یادداشت‌ها ابتدا در بی راستی آزمایی اسناد موجود است و پس بر اساس اسناد موجود واقعی و غیر مجموعه به بررسی تاریخ می‌پردازد، نه بر اساس روایت‌ها و تفاسیری که از آن ارائه می‌شود.

«در این میان مسئله دیگری مطرح می‌شود و آن این که پس از تسخیر اولیه، آشوریان مشتا یا سرزمین‌های مشتا را از دست اورارتوییان خارج کرده باشد و در نتیجه منوآ بالشکر کشی دوباره آن را از آشوریان باز پس گرفته باشد. قابل توجه است که فرضیه فوق این احتمال را تقویت می‌سازد که برخلاف دیدگاه‌های رایج فعلی که ویرانی و آتش سوزی شهر دوره IV حسنلو را به ارشاد اورارتو نسبت می‌دهند، آشوریان به این شهر حمله و آن را به آتش کشیده‌اند و منوآ در لشکر کشی دوم خود آن را از آشوریان بازپس گرفته است. با آن که موقعیت قطعی شهر مشتا مشخص نشده است، سالوینی آن را با شهر حسنلو یا همان تپه باستانی بزرگ حسنلو در مجاورت شهر امروزی نقده یکی می‌داند» (Salvini 1984: 98) (همان جا، صفحه ۲۲)



در زیرنویس تصویر صفحه ۲۳ کتاب سنگ نوشته‌های اورارتویی ایران آمده: «تصویر ۶. پلان بازآفرینی شده قلعه اورارتویی حسنلو (Dyson 1989: fig. 6)»

سالوینی نیز چون دیگران بر اساس حدسهایی که مطرح می‌کنند، شهر قلعه‌ای را که اکنون با نام حسنلو می‌شناسیم مشتا معروفی می‌کنند. ولی هیچ کدام از این نویسندها درباره نابودی سراسری محوطه‌هایی چون حسنلو سخنی بر زبان نمی‌آورند و درباره عدم وجود حیات انسانی بعد از این ویرانی چیزی نمی‌گویند! تاریخی که ایشان و طیف گستره‌ای از نویسندها از حسنلو در ترویج آن دارند با طرح چند سوال ساده، بی اعتبار می‌شود. چنان‌چه می‌دانیم حسنلو در آتش ویرانگری به کلی نابود شده و هرگز در تاریخ سر بر نیاورده است و جنازه‌های دفن نشده و پراکنده و آثار هنری به غارت نرفته و در محل‌های شکل‌گیری قتل عام به حال خود رها شده، از یک شیخون کامل به قصد کشتار تمامی ساکنین آن محوطه خبر می‌دهد. اگر منوآ در لشکر کشی دوم خود



آن را از آشوریان باز پس گرفته، پس چرا نشانی از بازسازی در حسنلو دیده نمی شود؟ آن چه اکنون از حسنلو یافت می شود آثار یک توقف کامل است!

«یکی از وجوه تمایز آشوریان و اورارتوها نحوه برخورد آنان با سرزمین های مفتوحه بود. آشوریان قتل و غارت و بستن خراج بر این سرزمین ها را اساس قرار داده بودند. اما در کتیبه های اورارتوبی ذکری از کشتار مردمان و غارت و به آتش کشیدن شهرها نیامده است و اساس کار اورارتوها متحد کردن سرزمین های مفتوحه علیه آشور و آباد کردن آن ها بود. به عنوان مثال، در کتیبه اژدها بولاغی از اقدامات عمرانی منوا در جهت ایجاد چشمہ یاد می شود (Kleiss 1972: 149). در حقیقت زمامداری منوا و فعالیت های عمرانی وی چه در قلمرو اصلی اورارت و چه در سرزمین های مفتوحه، سرآغاز شکوهمندترین بخش تمدن اورارت است.» (همان جا، صفحه ۲۴ و ۲۵)

باید پرسید اگر اورارتوبیان به آباد کردن سرزمین های تخریب شده توسط آشوریان پرداخته اند، و مثلاً ساخت چشمہ ای را مستلزم حک کتیبه ای توضیح گر برای آیندگان دانسته اند، چه گونه چنین شواهدی از بازسازی در حسنلو دیده نمی شود؟ و اگر آشوریان به قصد غارت ثروت مردمان سرزمین های شمالی قلمرو خود اقدام می کردند، پس چرا محوطه های حفاری شده در منطقه آذربایجان و مناطق گستردگی ایران مملو از آثار دست نخورده و به غارت نرفته است، آن هم آثار فاخری از طلا و نقره و دست ساخت هایی بسیار فی و هنری که در جهان باستان بی بدیل بوده اند؟

«از سوی دیگر، وجود آثار و شواهد باستان شناختی نشان می دهد حد شرقی قلمرو اورارت در دوره منوا و پس از آن آرگیشتی اول از کوهستان سهند فراتر رفته بود. چنان که سفال های اورارتوبی به دست آمده از قلعه هشتetrod (قندگر و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۰۵) و مهم تر از آن بازویند مفرغی کشف شده از منطقه گیلان (تصویر ۹) که نام آرگیشتی بر آن نقر است (Tok and Grekian 2004) بشاش کترق، ۱۳۸۶ ب: ۱۴) شاید نشانگر آن باشد که حدود و ثغور اورارت (یا حداقل حوزه نفوذ آن) در دوره آرگیشتی اول، به دامنه های غربی البرز کشیده شده بود.» (همان جا، صفحه ۲۶)

این نظریه پردازی ها به قدری کودکانه و ساده اندیشانه است که مثلاً کشف بازویندی در گیلان با کتیبه ای که نام آرگیشتی بر روی آن حک شده، می تواند دلیلی بر گستردگی نفوذ جغرافیایی اورارتوها تا گیلان قلمداد شود و یا سفال هایی که معلوم نیست از چه روی باید نام اورارتوبی بر روی آن نهاد، تسلط این حاکمان را تا هشتetrod آذربایجان گواهی می دهد! به موضوع اصلی این یادداشت باز می گردم و ادامه تحلیل تاریخ اورارتوها را به بعد از بررسی کتیبه ها و اسناد



اورارتویی و اگذار می‌کنم. هر چند که بعضاً در لایه لای این بررسی‌ها توضیحات کوتاهی درباره برخی مسائل مختلف داده می‌شود.

حدود ۱۳ پادشاه برای اورارتوها نام بردند که به غیر از ۹ پادشاه اول، بقیه پادشاهان دارای تاریخ ظهور و پایان مشخصی نیستند. جر این که حدس می‌زنند مقارن با پادشاهانی از آشور، زندگی کرده باشند.

شاه اورارتون	نسب	سال حکومت(پ.م.)
ارمو/ارمه	۱	۸۴۴-۸۵۹ نا معلوم
ساردوری اول	۲	۸۳۰-۸۴۰ پسر لو تپیری
ایشپوئینی	۳	۸۲۰-۸۳۰ پسر ساردوری
پدر و پسر	۴	۸۱۰-۸۲۰ ایشپوئینی و پسرش منوآ
منوآ	۵	۷۸۵-۸۱۰ پسر ایشپوئینی
آرگیشتی اول	۶	۷۵۶-۷۸۵ پسر منوآ
ساردوری دوم	۷	۷۳۰-۷۵۶ پسر آرگیشتی اول
روسای اول	۸	۷۱۳-۷۳۰ پسر ساردوری اول
آرگیشتی دوم	۹	۷۱۳-نامعلوم پسر روسای اول
روسای دوم	۱۰	نیمه اول قرن هفتم پسر آرگیشتی دوم
ساردوری سوم	۱۱	با آشوریانیپال پسر روسای دوم
روسای سوم	۱۲	با آشوریانیپال پسر اریمنه
ساردوری	۱۳	شاہ نشد پسر روسای سوم
ساردوری	۱۴	با آشوریانیپال پسر ساردوری

«جدول ۱. شاهان اورارتون به ترتیب فرماتروایی به همراه نسب آن‌ها» (همان جا، صفحه ۳۴)

در بررسی این جدول پادشاهان توجه به چند نکته بسیار ضروری است:

نکته اول: اگر شمارگان را در نظر نگیریم، اسمایی به کار رفته برای پادشاهان آشور بیشتر از هفت نام (ارمو، ساردوری، ایشپوئینی، منوآ، آرگیشتی و روسای و یک نام لو تپیر به عنوان پدر ساردوری اول و اریمنه به عنوان پدر روسای سوم) نام دیگری نمی‌باشد. خود این مسئله حاوی مسائل بسیار پر مفهومی است که به آن خواهم پرداخت.

نکته دوم: در این لیست زمان حکومت هشت پادشاه اول در مجموع ۱۴۶ سال بوده است و از آن جایی که دوران حاکمیت آشور بانی پال را از ۶۶۹ تا ۶۲۵ پ.م. گفته‌اند، بنابراین دوران تسلط پادشاهان بعدی تا انقراض اورارتوها و عدم دسترسی به اطلاعات پیرامون ایشان نهایتاً تا انتهای حاکمیت آشوریانی پال ۲۳۴ سال به طول انجامیده است.



نکته سوم: زمان به حکومت رسیدن روسای اول به عنوان فرزند ساردوری اول حدوداً ۹۰ سال بعد از مرگ پدر تحقق یافته است و اگر پدر را در سن ۲۰ سالگی در مسن پادشاهی و تاج گذاری تصور کنیم و تولد فرزند را در همان ۲۰ سالگی پدر متصور شویم، زمانی که روسای اول به عنوان دومین پسر ساردوری اول بر تخت می‌نشیند، باید ۱۰۰ سال سن داشته باشد که در نوع خود بسیار جالب توجه است! (اگر این مسئله حاصل ترجمه نادرست نباشد!)

«بر اساس آن چه از منابع موجود برمی‌آید، در حوالی سال‌های ۷۳۰ پ.م. روسا، پسر ساردوری، فرمانروای اورارت بوده است. وی در شرایطی به سلطنت می‌رسد که اورارت در حملات مستمر آشور و به ویژه لشکرکشی تیگلات پیلس سوم صدمات شدیدی دیده بود. با این حال وی توانست بر وضعیت داخلی اورارت سامان بیخشد و اقدامات شایان توجیهی به انجام برساند. به استناد کتبیه موانا (بشاش کترق ۱۳۷۵: ۴۹۷-۵۰۳) روسا علاوه بر تسلط بر مرزهای جنوبی، دوباره موفق شد بر سرزمین‌های جنوبی حوزه دریاچه اورمیه مسلط شود و بار دیگر از جاده مقدس به موساسیر برود. (خطیب شهیدی ۱۳۷۷؛ ... همانجا، صفحه ۲۹) (Salvini 1984: ۱۳۷)»

اگر گمان می‌کنید منابع دیگر درباره اورارت‌ویان و یا آشوریان و غیره و ذلک، مطالب مستندی می‌نویسند، شماره‌های بعدی این یادداشت را دنبال کنید تا برای شما مشخص شود «اگر شخصی یک دروغ بگوید و بخواهد آن دروغ را به اثبات برساند مجبور است هزار دروغ دیگر را نیز بگوید، او در نهایت نخواهد توانست دروغ اول خود را به اثبات برساند. ولی هزار و یک دروغ گفته است» (یک ضرب المثل یونانی). برای بنده تصور این که روسای اول در حوالی صد سالگی چه گونه اختیار امور شخصی خود را داشته، بسیار سخت است، چه رسد به این که او را در ساماندهی کشور تخریب شده خویش به دست آشوریان توانا بدانم! چنان چه از ۷۳۰-۱۳۷ بر تخت سلطنت نشسته بود، یعنی حدود ۱۷ سال در ایام پیری پادشاهی کرده است! آیا شخصی با این سن می‌توانست دارای چنین تحریر کی برای انجام تکاپوهای لازم برای شاهی باشد؟ این متن کوتاه درباره سلاطین اورارت را از آن روی آوردم، چون در ادامه به بررسی کتبیه‌هایشان خواهم پرداخت و بدون ذکر این مقدمه فهم مسئله برای خواننده، شاید اندکی سخت می‌شد.

«سابقه آشنایی مردم ساکن در سرزمین اورارت با خط و سیستم نوشتاری میخی به قبیل از استفاده آنان از خط میخی باز می‌گردد. آنان در طول قرون نوزدهم و هیجدهم پ.م. به سبب حضور بازرگانان آشوری که در منطقه‌ای تجاری مستقر بودند و اکنون آثار و بقایای آن در محوطه کول تپه، کشف و شناسایی شده است، با سیستم نوشتاری آشنایی پیدا کرده بودند و در واقع از این دوره بود که سرزمین اورارت دوران پیش از تاریخی را پشت سر گذاشته و وارد دوران تاریخی



شده است (Dinçol and Dinçol 2011: 179). اما اورارتوبیان در قرن نهم پ.م. نوع نوشتاری و زبان نوشتاری آشور را که مهم‌ترین رقیب این دولت نیز به شمار می‌رفت اقتباس کردند و در نگارش کتیبه‌های خود از آن بهره گرفتند. در این مرحله از نوشتار، آنان خط و زبان آشوری را بی کم و کاست به کار می‌بردند. قدیمی‌ترین کتیبه‌ای که امروز از این دوره می‌شناسیم کتیبه ساردوری اول در مادیر بورج است. این کتیبه به زبان و خط آشوری نوشته شده و در آن ساردوری به معروفی خود می‌پردازد (Wilhelm 1986)، با شروع اصلاحات سرزمین اورارتوبی در دوران سلطنت ایشپوئینی، پسر ساردوری اول، که به عبارتی می‌توان آن را به انقلاب فرهنگی در خاک اورارتوبی تعبیر کرد، نگارش کتیبه‌های میخی به زبان اورارتوبی آغاز می‌شود... اورارتوبها علاوه بر تغییر زبان نوشتار میخی، نشانه‌های میخی آشوری را نیز که به صورت کشیده نقر می‌شد تغییر دادند و به صورت «مثلث متساوی الساقین خواهید» درآوردند (پیوتروفسکی ۱۳۸۳: ۵۲). البته نگارش کتیبه‌های دو زبانه اورارتوبی – آشوری تا دوره روسا ادامه پیدا کرده است (بشاش کنرق ۱۳۷۵؛ خطیب شهیدی ۱۳۷۷). قابل توجه است که نوشتنهای روی تمامی استل‌های سرگی به دو زبان اورارتوبی و آشوری نوشته شده است و گزارش‌های نظامی که پادشاهان اورارتوبی در سرزمین‌های مفتوحه بر سینه صخره نقر کرده‌اند تنها به زبان اورارتوبی است. بر این اساس سنگ نوشتنهای اورارتوبی در ایران به دو دسته قابل تقسیم است: (۱) استل‌ها که عموماً به دو زبان نگاشته شده و در آن‌ها گزارش‌های عمومی و فعالیت‌های مذهبی پادشاهان آمده است؛ و (۲) گزارش لشکرکشی‌ها در سرزمین‌های مفتوحه که نمونه‌های آن‌ها از دوره زمامداری مشترک ایشپوئینی و منوآ تا آرگیشتی دوم در منطقه آذربایجان ایران موجود است.» (همان جا، صفحه ۳۵)

یکی از مهم‌ترین اهدافی که یادداشت حاضر برای آن می‌کوشد توضیح درباره بی‌اعتباری عبارت «دوران پیش از تاریخ» می‌باشد. مورخین سعی کرده‌اند تمدن‌های منطقه را که خط و الفبای باستانی نداشته‌اند و هرگز از آن استفاده نکرده‌اند، غیر قابل جست وجود در تاریخ نشان دهند. مخصوصاً تمدن‌هایی چون جیوف و سیلک و حسنلو و زیویه و لرستان و مارلیک و ... را که در فلات مرکزی ایران باستان بوده‌اند.

«سازنده یک کوزه کوچک سفالی با تاریخ و با نیازهای زندگی در گیر است و اگر بر روی کوزه دست ساخته خود کنگره‌ای بگذارد، خطی موازی، مورب و یا مقطع بیندازد، از همان طریق حضور خود را اعلام کرده و با تاریخ سخن گفته است، به خطی که خود می‌دانسته و مفهومی که خود در ذهن داشته، که اینک آن خط و مفهوم برای ما ناشناخته است. عادله‌نیست که جهل کنونی ما سعی دیرین او را برای اعلام حضور در تاریخ متغیر بداند.» (دوازده قرن سکوت، برآمدن هخامنشیان، صفحه ۱۷)



این آثار و دست ساخته‌های هنری و فرهنگی از آن جهت که به درد تاریخ پردازان و تاریخ سازان اوهامات نمی‌خورد، از سبد مطالعات و بررسی‌های علمی کنار گذاشته شده است و تنها برای تربیت کلکسیون ثروتمندان و موزه‌ها و برقایی بازارهای حراج عتیقه کاربرد دارد. در این بین جاعلان برای اثبات دروغ‌های خود دست به جعلیاتی گستردۀ در نقر کتیه‌های قلابی بر روی این آثار بردۀ‌اند تا شاید از این طریق بتوانند به مراد خود نایل آیند.

«در حال حاضر کتیه‌های کشف شده از این تمدن نزدیک به ۲۰۰۰ قطعه است که بر روی سنگ‌ها روی اشیای مفرغی از قبیل سریند، چشم‌بند، تزیینات مالبند‌های حیوانات بارکش، یراق اسب (دارا ۱۳۹۴)، زنگوله، تزیینات اربه و اسب، سر پیکان، مفرغ یا کلام‌خود، (آجرلو و ایروانی قدیم ۱۳۸۶)، سپر، غلاف شمشیر، سایر تجهیزات نظامی و قدح و یا کاسه، سطل، شمعدان، لوازم خانگی، لباس، کمریند، و نیز برخی حلقه‌های مفرغی حک شده است (Dinçol and Dinçol 1991؛ Brlli 2003-2004). کتیه‌های کوتاهی که بر روی اشیای فلزی نقر شده است ییش تو Dalaian 2004) یا نذورات را با آن‌ها ضبط کرده‌اند؛ و موضوع کتیه‌های نقر شده بر روی الاح گلی فعالیت‌های اقتصادی نظیر فهرست کالاهای یا نامه‌های حاوی دستورات اجرائی مختلف از سوی پادشاهان خطاب به مقامات دولتی را دربر می‌گیرد.» (همان جا، صفحه ۳۹)



یادداشت مستقلی می‌طلبید تا وارد حوزه این جعلیات شوم، اما اشاره کوتاهی در این باره خالی از لطف نیست. جاعلين و سازندگان اشیای قلابی باستانی برای انتساب دست ساخته‌هایشان به تمدن‌های منطقه، آن زمانی که نتوانسته‌اند در شکردهای کپی کشی از نمونه آثار به دست آمده در حفاری‌های علمی و رسمی بهره بگیرند و یا دست ساخته‌هایشان از نظر فنی در سطح پایینی بوده و در بازار حراج نمی‌توانست به قیمت خوبی به فروش برسد، دست به نقر این کتیه‌ها زده‌اند. بخش دیگری از این کتیه‌ها بر روی آثاری ایجاد شده است که در حفاری‌های رسمی به دست آمده‌اند، اما آثار به دست آمده جذایتی برای خریداران نمی‌توانست داشته باشد، مانند:



(همان جا، صفحه ۱۱۳) در این تصویر شاهد نقوشی بر روی شکسته‌های سفالی هستیم که از نو تراش بودن حکاکی‌ها حکایت می‌کند.





تصویر رنگی از کاب: کاوش در حسنلو، انتشارات گنجینه هنر، صفحه ۸۸

در محوطه حسنلو و در حفاری‌های رسمی آن محوطه توسط دایسون، چنان‌چه خود نیز اعلام کرده‌اند، هیچ کتیبه باستانی نقر شده بر روی گل پخته و یا سنگ پیدا نشده است. بنابراین جاعلین برای پر کردن این خلاء مجبور شده‌اند به ایجاد جعلیاتی در آثار باستانی واقعی دست بزنند. کتاب (اشیای تاریخی – فرهنگی حسنلو، اسکارواریت ماسکارلا، ترجمه صمد علیون و علی صدارئی، صفحه ۱۰۶) در توضیح این اثر در زیرنویس عکس نوشته شده است: «کاسه سنگی کدشمن انلیل (Has 64-656)؛ قطر ۷/۸ سانتی متر. موزه ایران باستان».

کتیبه موجود بر روی این ظرف را مربوط به یک شاه ایلامی دانسته‌اند و آن را هدیه‌ای به فرمانروای حسنلو معرفی کرده‌اند. گرچه در اصالت این ظرف پیدا شده در حسنلو شکی نیست، ولی این کتیبه جعل جدید است و اگر به تصویر آن با دقت نگاه کنید، خواهید دید که مانند کوزه سفالی در صفحه قبل، سطح ظرف قرمز فام است. ولی شیارهای موجود حاصل از حک این کتیبه سفید و تازه تراش می‌باشد. همین شیوه در ظروف واقعاً باستانی با کتیبه‌های جعلی نیز به دفعات غیر قابل شمارش تکرار شده است و حتی شخصی مثل ماسکارلا که در تشخیص این مسائل استاد کامل است متوجه بسیاری از آن‌ها نشده است!

با مقایسه خطوط باستانی میخی آشوری و بابلی و عیلامی و ... می‌توان بی محتوایی ادعای خطوط به شکل **مثلث متساوی الساقین** خواهید اورد توبی را به اثبات رساند. زیرا همه خطوط میخی موجود، از نظر شکل هندسی کاراکترهای نوشتاری، از مثلث متساوی الساقین بهره گرفته‌اند و این مسئله تمایزی برای الفبای اورارتوبی نسبت به دیگر الفباهای ایجاد نمی‌کند! فقط کوتاه بگوییم که ناکارآمدی الفبای نوظهور اورارتوبی آن‌ها را مجبور کرده بود تا در کتیبه‌های مفصل خود، از الفبای آشوری نیز استفاده نمایند.

«دومین خطی که در سرزمین اورارتو رواج داشت و هنوز به طور کامل شناخته نشده و پیرامون آن تحقیق چندانی صورت نگرفته، خط هیروگلیفی است. کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه توپراق قلعه در نزدیکی ارزینجان در ترکیه (Klein 1974) و کالمیریلور در جنوب قفقاز و همچنین شهر اورارتوبی بسطام در شمال غرب ایران (مودسکایا ۱۳۸۸؛ ۱۹۷۱: ۱۳۸۸ Kleiss 1970b:106 Abb. 1-3) مشخص ساخته که اورارتوها نوعی **خط هیروگلیفی** را به کار می‌برده‌اند که به احتمال زیاد ریشه در پیشینه سرزمین اورارتی یا نایری داشته است (پیوتوفسکی ۱۳۸۳: ۵۴). در این شکل نوشتار، شمایلی را به صورت گروهی یا منفرد در قالب سر حیوانات، گیاهان، اشیای مختلف، حلقه‌ها، خطوط موجدار و جناغی به همراه خطوط کوچک بر روی ظروف سفالی مربوط به ذخیره گندم و شراب، اشیای مفرغی، مهرهای سنگی و لوح‌های گلی نقر می‌کردند (پیوتوفسکی ۱۳۷۳: ۵۴).»
پیشینه استفاده از خط هیروگلیف در منطقه دریاچه وان به دوران قبل از فروپاشی امپراطوری هیتی در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد می‌رسد. هیتی‌ها از نوعی خط تصویر نگار موسوم به خط هیروگلیف هیتی استفاده می‌کردند (Beckman 1996; Yakubovich 2008). (همانجا، صفحه ۳۶)

با این حساب اورارتوها نیز از نوعی الفبای هیروگلیفی بهره می‌برند و آن الفبا را از هیتی‌ها به عاریت گرفته بودند!!! اگر بخواهم وارد بررسی خاستگاه هیتی‌ها و خطوط باستانی ایشان شوم، لاجرم باید به حوزه بررسی کتاب نامقدس عهد عتیق وارد شوم، به بررسی هنر هیتی پردازم و ... که باز از بحث اصلی به دور می‌مانم، بنابراین با توضیح نکته‌ای از ورود به این موضوع نیز اجتناب می‌کنم تا به مقصد اصلی این نوشتار وارد شویم:

«با مقایسه کاربرد خط هیروگلیف با خط میخی در اورارتودرمی یا یسم خط میخی رواج پیشتری نسبت به خط هیروگلیف داشته است. زیرا افزون بر کتیبه‌های روانی که بر روی سنگ به یادگار مانده، بر روی انبوه اشیای مفرغی به دست آمده از دوره اورارتودرمی این خط استفاده شده است. بر روی الاح گلی نیز پیشتر خط میخی به کار رفته است. حدود ۱۷۰۰ کتیبه اورارتوبی با استفاده از این خط نقر شده است. بنابراین خط هیروگلیفی تنها در اشیایی از چند جنس محدود به کار رفته است. البته به زعم برخی از پژوهشگران احتمال دارد از این نوع خطوط بر روی مواد فساد پذیر نظری پوست استفاده شده باشد و از این جهت است که کتیبه‌های زیادی با این نوع خط و نوشتار بر جای نمانده است (Ayvazian 2012: 894؛ همچنین، نک. 77: Klein 1974). طرح این احتمال بنیان فرضیه جایگزین شدن خط هیروگلیفی با خط میخی (Dinçol and Dinçol 2011: 183) (همانجا، صفحه ۳۷) را سمت می‌کند...»

یکی از اهداف پیش کشیدن بحث خطوط هیروگلیف برای اورارتوها، انتساب و ارتباط آن‌ها با هیتی‌ها می‌باشد. ولی چون این امکان به دلیل کمبود این آثار، مقدور نبود، به داستان معروف مواد فساد پذیر رجوع کرده‌اند که در جهان مدعیان فراوانی برای آن وجود دارد. برای محقق



تنها آن اسنادی قابل بررسی می باشد که قابل روئیت است، نه ادعاهایی که اسناد موجود عدم صحبت آن را کاملاً عیان می نماید. جعل کتیبه هایی با انواع هیر و گلیف های مختلف منحصر به هیتی ها و اورارتوها نیست. برای محوطه تمدنی جیرفت (اکنون به این اسم می نامیم) نیز از این کتیبه های قلابی ساخته اند. این در حالی است که در هیچ متن به دست آمده از تمدن های دیگر، نامی از ایشان نیست! گویی آن ها هیچ گاه وجود نداشته و هیچ ارتباطی با تمدن های دیگر منطقه برقرار نکرده اند! در حالی که مقایسه آثار هنری بین جیرفت و دیگر تمدن های منطقه و به خصوص ایران نشان دهنده یک ارتباط تنگاتنگ هنری، صنعتی و فرهنگی در عصر باستان می باشد.

«تحقیقات زبان شناسی بر روی زبان اورارتوبی نشان می دهد این زبان با زبان هوری که در هزاره دوم پ.م. در ترکیه رواج داشت خویشاوند بوده است (ملیکیشویلی ۱۳۸۷: ۲۵) و از طرف دیگر زبان اورارتوبی از نظر ساختار زبانی نه هند و اروپایی است و نه سامی (ویتر ۱۳۸۷: ۹۱). همچنین رابطه دقیق این زبان با زبان هوری مشخص نیست، اما با توجه به اشتراکات موجود در ساختار زبانی آن ها (ملیکیشویلی ۱۳۸۷: ۱۶) می توان آن ها را خویشاوند تلقی کرد. دیاکونوف زبان هوری را از زبان اورارتوبی مستقل دانسته و این دو زبان را به زبان مادری مشترکی نسبت داده است (دارا ۱۳۹۴: ۶۷؛ ۱۹۶۷: ۷). فورنت نیز با تأکید بر این نظریه، به وجود رابطه خواهری بین زبان هوری و اورارتو قائل است (Fournet 2011: 43). از دید دینچول (Dinçol 2011: 184) نیز می توان رابطه خاله و خواهرزادگی بین این دو زبان برقرار کرد. اما در حالت کلی زبان اورارتوبی از یک سو به لحاظ نظام صرفی به زبان کارتولی، یکی از زبان های فرقه ازی شباخت دارد و از سوی دیگر از نظر شکل بن ها و پسوندهای آن بیشتر زبان گرجی است. از منظر برخی ضمایر و پسوندها نیز می تواند آن را با زبان عیلامی تطبیق داد (ملیکیشویلی ۱۳۸۷: ۲۰). با این حال باید توجه داشت آن چه گفته شده تنها تفسیر و دیدگاهی کلی در مورد زبان اورارتوبی است و فقدان متنون ادبی نوشته شده به این زبان، پرداختن به جزئیات آن را غیر ممکن ساخته است. در حالت کلی و با توجه به مطالعاتی که در این باره صورت گرفته است، زبان هوری و زبان اورارتوبی که در هزاره های دوم و اول پ.م. در منطقه ترکیه امروزی صحبت می شد هر دو از اعضای خانواده زبان های فرقه ازی شرقی است (Dinçol and Dinçol 2011: 184).» (همان جا، صفحه ۳۸)

حضرات نویسنده و مورخ و باستان شناس و ... واقعاً خرد آدمی را به سخره گرفته اند. باید منتظر نظریه هایی باشیم که از رابطه «عمو و برادرزادگی» و «دایی و خواهرزادگی» و غیره نیز در مسائل زبان شناسی استفاده کنند. اگر بعد از کشف رمز و مطالعه این همه کتیبه اورارتوبی و بررسی ارتباط زبانی توانسته اند خاستگاه زبانی دقیق اورارتوها را به دست یافته باشند، از روی کدامین اسناد

به ترجمه این کتیه‌ها اقدام کردند؟ آیا می‌توان بدون دانستن زبان یک کتیه به ترجمه و مطالعه آن پرداخت؟ آیا می‌توان نام این گونه فعالیت‌ها را تحقیقات علمی نهاد؟ آیا این قبیل ادعاهای توھین وقیحانه به تحقیقات علمی نیست؟ آیا با مطالعه چندین باره این پاراگراف می‌توان فهمید زبان اورارتوبی چه زبانی بوده است؟ گمان نکید این داستان‌ها را فقط برای زبان اورارتوبی تهیه و تدارک دیده‌اند. اگر زبان اورارتوبی با وجود این همه کتیه، قابل شناسایی و ریشه‌یابی نیست پس درباره زبان مادی که هیچ کتیه‌ای از آن به یادگار نمانده چه باید گفت؟ به سراغ کتیه‌هایی روم که جان کلام در آن‌ها نهفته است و با بررسی دقیق آن‌ها ماهیت اورارتوها به روشنی قابل شناسایی است و داستان‌های رایج را بی‌رونق کرده، از اعتبار آن می‌کاهد و از گردنونه اطلاعات قابل قبول تاریخی خارج می‌نماید.

حدود شانزده کتیه از اوراتوها به دست آمده است با نام‌های: ۱- کتیه‌های ایشپوئینی و منوآ در قلاتگاه (۱۵ کیلومتری اشنویه)، ۲- کتیه کله‌شین (این سنگ نوشته در گذشته در مرز بین ایران و عراق در وسط گردنہ کوهی که شهرستان اشنویه را از شهر رواندوز عراق جدا می‌کند قرار داشت، اکنون در موزه تاریخی اورمیه)، ۳- کتیه داش تپه (۲۱ کیلومتری غرب میاندوآب)، ۴- کتیه اژدها بولاغی (عین الروم، ۱۸ کیلومتری اورمیه)، ۵- کتیه جوان قلعه عجب شیر (۸ کیلومتری شهرستان عجب شیر)، ۶- کتیه سقین دل (۵ کیلومتری ورزقان)، ۷- کتیه موانا (۳۷ کیلومتری غرب اورمیه)، ۸- کتیه مرگه کاروان (۲۵ کیلومتری شمال غربی اشنویه)، ۹- کتیه محمود آباد (۲۵ کیلومتری جنوب شهر اورمیه)، ۱۰- کتیه یازیلیق (رازلیق، ۱۵ کیلومتری شهر سراب)، ۱۱- کتیه نشتان (۲۵ کیلومتری شرق شهر سراب)، ۱۲- کتیه شیشه (۴۰ کیلومتری شهر اهر)، ۱۳- کتیه بسطام (۹ کیلومتری غرب شهر قره ضیاءالدین)، ۱۴- سیاه چشم (شمال روستای چشم‌گل، اشنویه)، ۱۵- سنگ قبر منقوش به چلپا (ماکو).

من در اینجا به سه موضوع اصلی خواهم پرداخت. ۱- محتوای موجود در کتیه، ۲- محل‌هایی که کتیه‌ها در آن قرار دارند و در ارتباط با آن هستند، ۳- ساختار کتیه‌ها از نظر متریال. ابتدا به این نکته پیردازم که به جز کتیه‌های قلاتگاه، بسطام، داش تپه، سقین دل، محمود آباد و جوان قلعه مابقی این شانزده کتیه بدون هیچ گونه ارتباطی با محوطه‌ای باستانی و تاریخی در صخره‌ها و استل‌ها و سنگ‌های تراش خورده مجزا و مجرد قرار دارند.

«قلاتگاه را اولین بار در سال ۱۹۶۸ میلادی هیئت اعزامی از موزه دانشگاه پنسیلوانیا، موسوم به «پروژه حسنلو»، کشف و مورد بررسی باستان‌شناسی قرار داد. ثمره این اقدام کشف آثار مربوط به دوره اورارتوبی از جمله کتیه اورارتوبی آن از دوره سلطنت ایشپوئینی و منوآ بود. آثار به دست آمده از این قلعه را می‌توان با نمونه‌های مکشوفه از کارمیر بلور، توپراق قلعه و ایغدیر و نیز کلکران در جنوب



قفقار تطبیق داد. همچنین، سفال‌های یافت شده از سطح این محوطه، که به غالب احتمال مربوط به آخرین مرحله سکونت در این قلعه هستند، با سفال‌های دوره سوم حسنلو (اورارتوبی و اندکی پس از اورارتوها)، زیویه و هفتوان تپه در ایران و بالاترین لایه‌های سکونتی آلتین تپه در منطقه وان و توپراق قلعه و تولکی تپه در ترکیه قابل مقایسه است.» (همان جا، صفحه ۴۱)

«کتیبه قلاتگاه را کریستوفر هاملین، یکی از اعضای اعزامی «پروژه حسنلو» به بررسی قلعه قلاتگاه، در سال ۱۹۶۸ میلادی کشف کرد. از این کتیبه در زمان نامشخصی در بدنه آب بندی که برای چشمه واقع در نزدیکی محوطه ایجاد شده بود استفاده کرده بودند.» (همان جا، صفحه ۴۳)

در این جایک سوال اساسی مطرح می‌کنم: «فارغ از کتیبه‌های به دست آمده از اورارتوها، کدام ویژگی نشان دهنده اورارتوبی بودن و نبودن یک سفال و یا دیگر اشیای باستانی می‌باشد؟ مثلاً بر اساس کدام ویژگی می‌توان یک ظرف اورارتوبی را از آثار هنری دیگر متمایز کرد؟» این سوالی است که جواب آن به هیچ شکلی داده نمی‌شود. این مسئله مورد سوء استفاده گسترده توسط جاعلین قرار گرفته است و از آن جایی که بنیان این ادعاهای سنت و شکننده می‌باشد و تاکنون نیز کسی به آن پرداخته، در نتیجه مقدمات بسیاری از ناراستی‌ها در فهم تاریخ منطقه را به ثمر رسانده است. به طوری که وجود تشابهات هنری در آثار باستانی می‌تواند دلایل دیگری جز جغرافیای واحد سیاسی را در پی داشته باشد. چنان‌چه خود حضرات نیز همواره تأکید داشته‌اند، مثلاً جغرافیایی واحد در مدت زمانی کوتاه و یا دراز بین قدرت‌های منطقه دست به دست چرخیده است و هر کدام از این مناطق تحت تأثیر فرهنگ‌های مختلفی قرار گرفته‌اند و در طی این کشمکش‌ها تأثیرات فراوانی پذیرفته و یا منتقل کرده‌اند. پس بر اساس این ویژگی نمی‌توان ادعایی را مطرح نمود.

و اما سوال مهم دیگر این که «روش کشف رمز کتیبه‌های باستانی به چه شکلی بوده است؟» مدعیان کشف رمز کتیبه‌های باستانی (چنان‌چه پیشتر نیز در این یادداشت اشاره کردم) بر اساس چه اسلوبی اقدام به قرائت این کتیبه‌ها کرده‌اند و با توجه به در دست داشتن کدامیں گرامر و لغت نامه به ترجمه آن‌ها پرداخته‌اند؟ ما تنها با کتیبه‌هایی با خط میخی رویه رو هستیم و ترجمه‌هایی که مدعی هستند از این کتیبه‌ها به دست آورده‌اند. در حالی که زبان دقیق کتیبه‌ها را نمی‌دانیم و ارتباط دقیق بین این دو مشخص نیست!

بنابراین به طور کلی هیچ ادله‌ای برای اورارتوبی معرفی کردن یافته‌ای در اختیار نیست و به غیر از این کتیبه‌ها و زبانی که با محقق سخن می‌گویند دیگر نمی‌توان چیزی به نام هنر و یا صنعت اورارتوبی به جهان معرفی کرد.

در بقایای مانده از کتیبه قلاتگاه هیچ گونه آثاری از تریین و طرح و نقش دیده نمی‌شود. جنس این کتیبه بنابر توضیحاتی که داده‌اند از آهک می‌باشد و شکل هندسی منظمی از آن باقی نمانده



است. و از آن جهت که مدعی هستند در زمان نامعلومی در بدنه آب بندی در چشمهای که در نزدیکی محوطه بوده، استفاده شده است، بنابراین در حفاری به دست نیامده و سال‌های سال در معرض انواع تأثیرات محیطی از جمله سردی و گرمی هوا، باران و برف و تأثیرات باد بوده است. اما با این حال بخش اصلی آن سالم مانده است!



همانجا، کتیبه قلاتگاه، تصاویر صفحه ۴۲ و ۴۳

«سطور ۲-۱) به حول و قوه خالدی، خدای طوفان [ناخوانا] ایشپوئینی پسر ساردوری، پادشاه بیانی لی و منوا، (سطور ۳-۴) پسر ایشپوئینی، وقی سرزمین زاشقوآ [ناخوانا] سرزمین [ناخوانا] فتح کرد، آن‌ها ساختند یک X و یک دروازه؟ برای خالدی [ناخوانا]، (سطور ۶-۵) پادگان خالدی، شهر اوئیشه، سرزمین [ناخوانا] گوسفند و ... و درختان ... [ناخوانا]» (همانجا، صفحه ۴۴)

در این متن هشت اسم خاص آمده است، خالدی (خدای طوفان و ...)، ایشپوئینی، منوا و ساردوری (پادشاهان اورارتوبی)، بیانی لی، زاشقوآ و اوئیشه (اسم مکان). این کتیبه از فتح زاشقوآ توسط ایشپوئینی پادشاه و مشارکت پسرش در این امر سخن به میان می‌آورد. صحبت از ساخت دروازه و به احتمال باروهایی برای زاشقوآ است. کتیبه توضیحی درباره زاشقوآ و شهر اوئیشه و موقعیت جغرافیایی آن نمی‌دهد و فقط از گوسفندان فراوان اوئیشه سخن به میان می‌آید؟ معلوم نیست بر اساس کدامین ضرورت این کتیبه به جای قرار گرفتن در زاشقوآ در قلعه قلاتگاه جای دارد که نمی‌دانیم نام باستانی آن چیست؟ این مسئله فقط مربوط به کتیبه قلاتگاه نیست. کتیبه دیگری در قلاتگاه یافت شده است که این بار منوا ادعای شاهی می‌کند و از مشارکت با پدر خبری نیست. به متن این کتیبه که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود توجه کنید:

«سطور ۵-۱) سپاس از قدرت خالدی، منوا پسر ایشپوئینی، او این ساختمان بروزدیسدونی را ساخت. بروزدیسدونی منوا و نام او. (سطور ۸-۶) او یک قلعه کامل ساخت. (سطور ۹-۱۴) سپاس از عظمت خالدی، من هستم منوا، پسر ایشپوئینی، پادشاه قدرتمند، شاه بزرگ، پادشاه یا اینی لی، فرمانروای توپیا.» (همانجا، صفحه ۵۶)



در این کتیبه نیز خبری از پادشاهی بر اورارتو نیست. خبر از ساخت قلعه‌ای است و بس و تکرار تشکر از خالدی و بزرگ خواندن او و قدرتمند نشان دادن منوآ به عنوان شاه بزرگ! اگر تا زمان پادشاهی مستقل منوآ قلعه قلاتگاه که ظاهراً در این کتیبه بروزدییدونی نام دارد ساخته نشده بود، پس چه ضرورتی داشت کتیبه‌ای با سرکردگی مشترک ایشپوئینی و منوآ در همان محل نقر شود؟ چون در زمان ایشپوئینی هنوز آن قلعه ساخته نشده است و اگر هدف گزارش ساخت و سازهایی در مکان دیگر بوده، چرا کتیبه‌های مربوطه در محل اصلی آن ساخت و سازها قرار ندارند؟ و اگر قلعه‌های مهم را با این قیل کتیبه‌ها معرفی می‌کردند، پس چرا اثری از این کتیبه‌ها در مشتا موجود نیست؟ جایی که مدعی هستند حسنلو بوده است! بنده در این یادداشت‌ها به دنبال طرح این سوالات و فهم جواب آن‌ها هستم.

«کتیبه کله‌شین را می‌توان اولین کتیبه کشف شده و سرمنشاء مطالعات باستان‌شناسی و تاریخ اورارتو در منطقه آذربایجان ایران دانست. کله‌شین یا کیله‌شین در گویش کردی به معنای سنگ قبر (=کله) آبی رنگ (شین) است (بندیکت ۱۳۹۳: بشاش کتف ۱۳۷۵: ۱۰۹). اولین پژوهشگر کاشف این کتیبه شرق شناس آلمانی به نام شولتر بود. وی که در منطقه، در جست و جوی آثار تمدن اورارتویی بود، این کتیبه را در سال ۱۸۲۹ میلادی کشف کرد و رونوشتی از آن برداشت. متأسفانه، وی در ادامه مسیر خود به دست اکراد کشته شد و دست نوشته‌های او پس از مرگش انتشار یافت

(Harkness 1834). (همانجا، صفحه ۴۴)



کتیبه کله‌شین، موزه ارومیه

کتیبه کله شین چنان چه در تصویر آمده استل سنگی دو رویه‌ای با متن واحدی به خط آشوری و اورارتویی است. این کتیبه جزء مفصل‌ترین متونی است که منتبه به اورارتوها (در ایران) می‌باشد. هر چند متن آشوری و اورارتویی آن نسبتاً طولانی است، ولی به سبب مقایسه و بررسی دقیق، کل آن را می‌آورم:



وقتی ایشپوئینی پسر ساردوری، شاه اعظم، شاه شهرها، شاه بیانیا، فرمانروای شهر توشاپا (و) من آ پسر ایشپوئینی در آردینی به محضر خالدی رسیدند، آنان پایه‌ای برای خالدی در کنار راه اصلی (?) برپا کردند (?). ایشپوئینی پسر ساردوری کمیه‌ای مقابل این پایه نهاد. او سلاح‌های ظریف (یک؟) niribe طریف آورد، او بیرق‌هایی مسین آورد، او ظرفی مسین آورد، او XX آورد (و) niribe بسیار آورد. وی یک adani در دروازه‌های خالدی بر پا کرد. او (آن‌ها) را با جان و دل به ایزد خالدی داد. او ۱۱۱۲ گاو، ۹۰۲۰ بز (و) گوسفند به عنوان هدیه، ۱۲۴۸۰ بز بزرگ (و) برای پیشکش آورد.

وقتی ایشپوئینی پسر ساردوری، شاه اعظم، شاه مقدر، شاه شوراء، شاه بیانیا، فرمانروای شهر توشاپا در شهر آردینی به محضر خالدی رسید به سبب لطف (?) خالدی وی این burganani را ساخت ... نوشته‌ها در کنار راه در دروازه‌های خالدی قرار داده شدند. در شهر آردینی، در دروازه خالدی، وی (یک?) niribe آورد (زمانی؟) که هدایا پیشکش شدند [در حالی که سخن‌آنی [می‌گفت] (و).

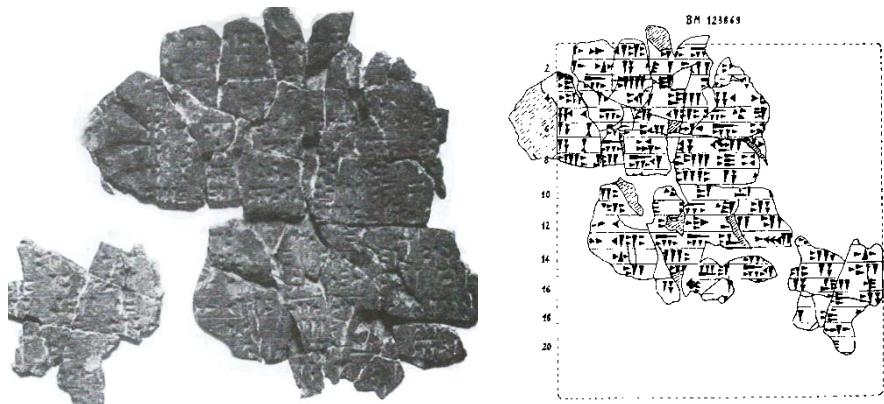
وقتی ایشپوئینی پسر ساردوری (و) من آ پسر ایشپوئینی در شهر آردینی به محضر خالدی رسیدند، آنان (یک?) niribe برای وقف به خالدی آوردند، آنان گفتند: هر آن کس که این niribe را از دروازه‌های خالدی بردارد ... هر آن کس که سبب شود کسی (آن) را به جایی ببرد؟ هر آن کس که آن را پنهان سازد ... در شهر آردینی بشنود (که) کسی niribe را از دروازه خالدی برداشه است، هر کس به این کار ترغیب کند، خالدی تخم (او) را از روی زمین محو کناد ... هر آن کس این کمیه را از این محل بردارد، هر آن کس فرد دیگری را (به انجام) این کارها ودادار، بگوید «برو (آن) را نابود کن»، خالدی خدای طوفان، خدای خورشید (و همه) ایزدان شهر آردینی تخم (او) را از روی زمین محو کنند.» (همان جا، صفحه ۴۸)

چه قدر متن این کمیه آشناست. اگر ساخت یک استل و دادن هدایای گاو و گوسفند و بز به خالدی نیازمند ذکر چنین توضیحاتی دو زبانه (به اورارتوبی و آشوری) بوده است، بنابراین رویدادهای مهم دیگری نیز باید ثبت و ضبط شده باشد. در ابتدای هر سه پاراگراف از این متن ایشپوئینی نسب خود را معرفی کرده، از الطاف خالدی تشکر می‌نماید. هر چند در بند اول و سوم من آ نیز به عنوان همکار و هم قدرت در رکاب پدر خودنامی می‌کند. در متن کمیه دقیقاً مشخص نیست که آیا این همه حیوان هدیه داده شده به محضر خالدی قربانی شده‌اند یا قضیه چیز دیگری است. زیرا ارقامی که آورده‌اند بسیار بزرگ می‌باشد. و انگهی قرار گرفتن این کمیه توضیحی در وسط یک گردنۀ به دور از محوطه‌های باستانی معروف در غرب آذربایجان چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ در بند سوم دوباره مطالبی تکراری ارائه می‌شود، با این توضیح که نابود کننده و یا مسبب نابودی niribe، فلاں و فلاں شود! ایشپوئینی و من آ جزء اولین پادشاهان اور ارتو معرفی شده‌اند. در زمان ایشان و دیگر پادشاهان، اور ارتوبارها و بارها مورد حمله و اشغال



واقع شده است. آیا آشوریانی که به خونخواری و تجاوز و قتل و کشتار معروف شده‌اند از کنار این استل بدون آسیب رساندن به آن رد شده‌اند؟! چون کتیبه دو زبانه است و خواندن آن برای آشوریان امکان پذیر بود. مهم‌ترین تفاوت در متن پشت و روی این کتیبه تفاوت در آمار بزهای اهدایی می‌باشد. در متن اورارتوبی عدد ۹۰۲۰ برای بزها ذکر شده است و در قسمت آشوری این عدد ۹۱۲۰ بز می‌باشد. اگر این اشتباه عددی مربوط به تدوین این کتاب یا ترجمه آن توسط غربی‌ها نباشد، امیدوارم خالدی از گناه منشیان اورارتوبی در گذرد که آمار هدایا را به صورت صحیح درج نکرده‌اند!

از نکات جالب درباره این استل سلامت نسبی آن در حوادث روزگار و تأثیرات محیطی و انسانی است! به طوری که تقریباً متن کامل آن قابل قرائت بوده و بخش بسیار کمی از آن محو شده است. به طور کلی این کتیبه حاوی متنی آیینی و عبادی است و مسائل سیاسی و منطقه‌ای در آن بازتابی نداشته است.



همان جا، تصاویر صفحه ۵۲ قطعات بازسازی شده و طرح آن

«کتیبه اورارتوبی داشتیه که قسمت‌هایی از آن اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، بر روی صخره نفر شده بود. افراد ناگاه آن قسمت از صخره را که حاوی کتیبه بود کنده و جدا کرده بودند و بعد‌ها فیر تکه‌هایی از این کتیبه را از محل داشتیه به موزه بریتانیا انتقال داد و قسمت‌هایی از آن را در محل باقی گذاشت. آخرین گزارش از کتیبه موجود در محوطه داشتیه مربوط به گزارش بررسی‌های کلایس در این محوطه است (خطیب شهیدی ۱۳۸۳: ۳۸۶، شماره ۵۲ Kleiss 1970b: 119-120). به دلیل این که در حال حاضر از این تپه صخره‌ای سنگ استخراج می‌شود، متأسفانه آثار کتیبه به کلی ازین رفته است» (همان جا، صفحه ۵۱)

ابعاد اصلی کتیبه را 95×85 سانتی‌متر گزارش کرده‌اند که فقط دو تکه از آن با ابعاد 77×68 سانتی‌متر و 32×29 سانتی‌متر در موزه بریتانیا قرار دارد. علاقه دارم این دروغ را باور کنم که همه



کتیبه را یک جا به موزه بریتانیا منتقل نکرده‌اند و اجازه داده‌اند در محل اصلی نابود شود تا به بررسی متن این کتیبه پردازم.

آن چه که در تصویر دیده می‌شود بقایای تکه شده‌ای با ضخامت بسیار کم می‌باشد که برای حمل راحت‌تر به سبب وزن کم تر به این شکل درآمده است. یقیناً این تخریب، آن هم به این شکل، توسط مردم ناگاه صورت نگرفته است!

«کتیبه از این جا در **اوائل قرن گذشته** توسط **قاچاقچیان آثار باستانی** منفجر شد و سه تکه از آن (BM) در موزه بریتانیاست و بقیه کتیبه گم شده است (پیوتروفسکی، ۱۳۸۳: ۳۷۲). اولین **بار راولینسون** (Rawlinson) از این کتیبه خبر داد که در سال ۱۸۴۰ کشف شد و Lehmann-Haupt (Lehmannn-Haupt) بر آن پژوهش کرد (CICh 20, Taf. XII)» (کتیبه‌های میخی اورارتوبی از ایران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، مریم دار، صفحه ۶۶)

تخریبی که توسط برخی افراد ناگاه بمحوطه‌های باستانی وارد شده، گرچه بی‌تأثیر نیست، اما تخریب صورت گرفته توسط باستان شناسان غربی در محوطه‌های باستانی خاورمیانه و جهان حتی بسیار بیش تراز سودجویان و قاچاقچیان عتیقه‌جات بوده است.

«(سطور ۱-۲) به حول عظمت خالدی، منوآ، پسر ایشپوئینی (سطور ۴-۳) او این قلعه را در سرزمین (؟) و شهر مشتا را ساخت (سطر ۵). او این جا را در سرزمین مانا فتح کرد (سطور ۶-۷). او این جا را پادگانی اختصاص داده است، او اختصاص داد سواره نظام و پیاده نظام (سطر ۸). خالدی پیشاپیش حرکت نمود (سطر ۹). منوآ می‌گوید: (سطر ۱۰) من سرزمین مانا را فتح کردم (سطر ۱۱). از این جا من قرار دادم (سطر ۱۲) یک سنگ یاد بود برای خالدی در این جا (سطر ۱۳) به حول عظمت خالدی من هستم منوآ، شاه بزرگ، (سطر ۱۵) فرمانروای شهر توشاپا. (سطور ۱۶-۱۷) منوآ می‌گوید: کسی که این را از بین ببرد، (سطر ۱۸) یا کس دیگری را برای این کار ترغیب کند (سطر ۱۹) نابود کند خالدی، خدای طوفان، خدای خورشید (سطر ۲۰) او را در زیر نور خورشید (سطور ۲۱-۲۳) غیر قابل ترجمه» (همان جا، صفحه ۵۲)

آیا جالب نیست که بیش از نصف کتیبه موجود نیست، ولی متن ترجمه شده هیچ چیزی را از قلم نینداخته است؟! جز سطرهای ۲۱-۲۳ که به جای این که ناموجود نوشته شود غیر قابل ترجمه نوشته شده است!!! در این کتیبه از بازسازی و تعمیر مشتا سخن نمی‌گوید. بل که از ساخت آن سخن به میان می‌آورد! آیا این خود دلیلی بر حسنلو نبودن مشتا نیست؟ در متن کتیبه ذکر کاملی از **ماننا** نیامده است و این لغت به تعبیر آقایان به این ترجمه وارد شده است. این کلمه بر اساس ترجمه باید در دو سطر پنجم و دهم قرار می‌گرفت، که در سطر پنجم فقط حرف اول



و در سطر دهم حرف اول و بخش ناخوانایی از حرف دوم آمده است. در انتهای متن کتیبه، لعن و نفرین‌هایی مشابه کتیبه کله‌شین را می‌بینیم که کمی کم رنگ‌تر شده است.



کتیبه ازدها بولاغی (عين الروم)

موضوع کتیبه ازدها بولاغی بسیار جالب است:

«این اثر تاریخی را ولفرام کلایس در سال ۱۹۷۱ کشف و معرفی کرد (Kleiss 1972b: 149f). این کتیبه از نظر شیوه کتیبه نویسی با **کتیبه مهر قاپیسی** در وان تطبیق می‌یابد و شاید در اصل، همانند کتیبه اخیر، سراسر سطح قاب کنده شده در سینه سنگ، پوشیده از علایم میخی بود. اما متأسفانه **با توجه به جنس نامرغوب سنگ انتخاب شده**، بیش تر علامات آن از بین رفته است و تنها و در زیر طاق برخی علامت‌ها به وضوح دیده می‌شوند». (همانجا، صفحه ۵۴)

منوآ باید لعن و نفرین خود در این کتیبه را نثار حجار آن بکند که به سبب انتخاب نادرست سنگ فرمان شاهی را در سنگی نامرغوب نشانده و موجبات نابودی آن را فراهم آورده است! چیز زیادی از این کتیبه باقی نمانده است، اما به غیر از نامرغوب بودن سنگ، قاب اندازی در صخره برای ایجاد این کتیبه بسیار ابتدایی است و طاق ایجاد شده جهت سایه بان برای محافظت از کتیبه بدون قرینه و بد فرم می‌باشد و مانند کتیبه‌هایی که تاکنون توضیح داده شد و در ادامه نیز خواهد آمد فاقد هر گونه تزیینات زیبایی شناسانه است. این مسئله در موضوع تمامی کتیبه‌های اورارتوبی صادق است. در متن این کتیبه آمده است:

«با سپاس از قدرت خالدی، من منوآ، پسر ایشپوئینی، شاه بزرگ، پادشاه سرزمین بیا اینی لی، فرمان روای شهر توشپا، منوآ او ایجاد/نقر کرد این چشممه را!». (همانجا، صفحه ۵۵)

حقارت منوآ در این کتیبه نیز قابل رویت است. در سرزمین پر آبی چون آذربایجان، منوآ ایجاد چشممه‌ای را مایه تفاخر دانسته و دستور داده است کتیبه‌ای در کنار آن حک نمایند! البته بنده دقیقاً نمی‌دانم چه گونه می‌توان چشممه را ایجاد کرد. زیرا بر اساس آن چه می‌دانیم چشممه‌های

طیعی به صورت خود جوش از دل زمین بیرون می‌آیند و معمولاً ساکنین محلی در نزدیکی آن آب بندی ایجاد می‌کنند تا بتوانند به راحتی از آن آب برداشت کرده و یا به دامهای خود بدهند. دلیل دیگری که منوآ ساخت این چشمه را در کتیبه‌ای نقر کرده و از ساخت و ساز دیگری سخن به میان نیاورده (حداقل در متن سالم مانده)، نبود آثار باستانی فاخری است که بتوان به او نسبت داد و چون فقط چشمه‌ای در آن نزدیکی بوده، توانسته است آن را به نام خویش ثبت کند! معرفی این کتیبه با نام دیگری با عنوان «عين الروم» نیز از جمله جاذیت‌های این کتیبه می‌باشد. سعی کرده‌اند با این عنوان آن را به ترکیه نسبت دهند که در ادبیات ایران به روم تشبیه شده است (مانند ملای روم [مولوی]).



کتیبه جوان قلعه



«این کتیبه در سال ۱۳۸۲ کشف شد (جبارزاده، ۱۳۸۲) اما متأسفانه قسمت‌هایی از آن قبل از این که رونوشت کاملی از آن برداشته شود به دست افراد ناآگاه تخریب شد. در حال حاضر تنها نصف کتیبه اصلی موجود است. با این حال خوش‌بختانه وجود یک قطعه عکس که قبل از تخریب کتیبه گرفته شده است شاید در آینده نزدیک آگاهی از متن اصلی و کامل این کتیبه را میسر سازد.» (همانجا، صفحه ۵۷)

اگر تا زمان تهیه رونوشت این کتیبه را تخریب کرده‌اند و نصف آن از بین رفته و به غیر از یک عکس ناواضح چیز دیگری در دست نیست، متن ترجمه این کتیبه از کدامیں طریق آماده شده است؟ آن هم ترجمه‌ای که کامل است و هیچ بخشی از آن حذف شده نیست؟!

«سطر (۱) عربه جنگی خدای خالدی به حرکت درآمد. (سطر ۲) بر سرزمین مانا غلبه کرد، (سطر ۳) بر سرزمین آرسیتا غلبه کرد، (سطر ۴) سقوط کرد در مقابل آرگیشتی. (سطر ۵) آرگیشتی [پسر منوآ] صحبت می‌کند: من فتح کردم (؟) (سطر ۶) شهر شیمرهادیرنی، شهر شاهی (؟). (سطر ۷) من هستم آرگیشتی، پادشاه نیرومند، فرمانروای شهر توشاپا. (سطر ۸) آرگیشتی می‌گوید: هر کس که این



کتیبه را (سطر ۹) از بین بیرد، باشد که خالدی او را از زیر آفتاب محو کناد: می آرخی اورولینی (mi arhi uruliani) (همانجا، صفحه ۵۹)

بفرماید! این است فرمان پادشاهی نیرومند که زمین و زمان را به هم می دوزد، اما کتیبه‌ای که از خود بر جای گذاشته بسیار حیرانه است. آیا به واقع می توان مردم حسنلو را از اورارت‌ها دانست؟ مردمانی که آثار باقی مانده از آن‌ها چشم نواز هر موزه‌ای است! آیا حقارت اورارت‌ها را نمی توان از روی همین گنده گویی‌ها فهمید. در اینجا نیز آرگیشتی لعنت خالدی را به محو کننده فرمان پادشاهی خود می‌فرستد، اما ظاهراً قدرت خالدی یارای مقابله با تخریب کننده‌گان این آثار را ندارد! آثاری که همگی سند رسوایی تام و تمام تاریخ نویسی جهانی است. در این کتیبه هیچ قاب اندازی تریسی و یا دیگر شمایل زیبایی شناسانه قابل رویت نمی‌باشد و حتی برای حفاظت از متن نوشته بر روی سنگ قاب اندازی ساده‌ای نیز اجرا نشده است!



تصویر کتیبه سغدل، ورزقان

«سطور ۴-۱) عربابه/ سلاح جنگی خالدی به حرکت درآمد، فایق آمد بر «اولتو دیا اونی» پادشاه سرزمین پولوآدی، سرزمین باشادینی. خالدی پیروز است (؟)، سلاح خالدی پیروز است (؟). ساردوری برای جنگ حرکت کرد، پسر آرگیشتی. (سطور ۵-۷) ساردوری می‌گوید: او ۲۱ قلعه فتح کرد، و او ۵۵ دیه نابود کرد. آن جا شهر لیب لی اونی، شهر شاهی، که سنگرنانی شده بود، در جنگ فتح گردید. (سطور ۹-۱۰) من هستم ساردوری، پسر آرگیشتی، پادشاه نیرومند، پادشاه بزرگ، پادشاه کشور یا اینی لی، فرمان‌روای شهر توشاپا.» (همانجا، صفحه ۶۱)

شکوه و عظمت و بزرگی هر دورانی از تاریخ حاکمیت سلاطین را بر اساس آثار مانده از ایشان بررسی می‌کنند نه از طریق چند سنگ نوشته در بالای کوه و یا رها شده در بیابان! مهم‌ترین دروغگویی ساردوری به حرکت در آوردن عربابه جنگی است که یقیناً در منطقه کوهستانی آذربایجان فاقد کاربرد بوده است. مگر آن که باستان‌شناسی بتواند جاده‌هایی که در این دیار پیدا نماید که در آن جاده‌ها قabilت عربابه رانی موجود بوده است. این سلاحی بود که در



دشت‌های صاف و در جنگ‌های کلاسیک می‌توانست کاربرد داشته باشد و یعنی تر ابزاری تشریفاتی برای حمل و نقل اشرف در شهرها بود و اگر نیروهای مقابل بر اثر یک ابتکار از مسیر جاده‌ها بیرون می‌آمدند، لشکری که اربابه داشت باز هم در سنگلاخ‌ها و مسیر ناهموار دویاره زمین گیر می‌شد. نابودی ۵۵ یه در منطقه‌ای که جغرافیای اورارتو معروفی می‌کند، بر خلاف ادعاهای رایج، خود نشانه روشنی از نابودگری اورارتوها بوده است!

«قلعه سقین دل مقر حکومت اولتود یا اونی، شاهک منطقه بود که بر سر زمین پولو آدی که می‌توان آن را با سر زمین قره داغ امروزی تطیق داد حکومت می‌کرد.» (همانجا، صفحه ۵۹)

بر اساس کدامین سند می‌توان چنین ادعایی را پذیرفت. آیا از زبان این کتبه می‌توان این دخل و تصرف و نام گذاری را قبول کرد؟ مگر نه این است که دیگر کتبه‌های اورارتویی موجود در مکان‌های مختلف اغلب از فعالیت‌هایی خارج از محدوده حضور کتبه سخن می‌گویند. آیا کتبه دیگری از مردم پولو آدی یافته‌اید که آن‌ها نیز این ادعا را قبول کرده باشند که نام این سرزمین پولو آدی است؟ این که نمی‌شود با هر فرضی که حضرات علاقه‌مند به آن باشند تاریخ تدوین کرد. مانند کتبه‌های دیگر این کتبه نیز فاقد هر گونه نقش و نگار زیبایی شناسانه است.



موзеه تاریخی اورمیه، کتبه موانا

«این کتبه را آقای ناصر فاروقی، دانش آموز اهل روستای موانا در دهستان ترگور از توابع بخش سیلوانه شهرستان اورمیه، روز ۲۷ آبان سال ۱۳۷۴ کشف کرد و آن را بعداً به موزه اورمیه انتقال دادند (بشاش کترن ۱۳۷۵: ۱۰۳).» (همانجا، صفحه ۴۲)

ارتفاع این استل اندکی از کتیبه کله شین بیشتر است. **اما فاقد پایه می‌باشد.** این که قرار بوده این کتیبه به صورت عمودی در زمین قرار بگیرد جای سوال است! زیرا خطوط موجود بر روی آن تا پایین ترین قسمت کتیبه کشیده شده است و هم اکنون نیز در موزه تاریخ اورمیه برای مهار آن مجبور شده‌اند از سقف و از زمین برای آن ساپورت‌های فلزی ایجاد کنند! حجاری متن آشوری و اورارتوبی در دو روی کتیبه و محل اصلی به اتمام نرسیده است و مجبور شده‌اند ادامه کار نفر کتیبه را به کناره‌های سنگ نیز بکشند! برای این شلخته کاری‌ها هیچ توضیحی داده نمی‌شود! این کتیبه نیز فاقد هر گونه طرح و نقش زیبایی شناسانه می‌باشد و مانند کتیبه کله شین به دو زبان اورارتوبی و آشوری نفر شده است. بر اساس توضیحات داده شده کشف این کتیبه بسیار مشکوک است. ابتدا به بررسی محتوای این کتیبه می‌پردازم:

«(سطور ۴-۱) برای خالدی سرور، این سنگ یاد بود را روسا، پسر ساردوری، برای زندگی خود برافراشت. (سطور ۵-۶) من هستم روسا، پسر ساردوری، خدمتگزار خالدی ... (سطور ۵۳-۵۶) من اورزان ا Shahi در بابی لی گماشتم ... چیزی در محل، به آردینی (=موساسیر) برای غارت (؟). (سطور ۵۷-۵۸) وقتی که من گفتم: من سفر کردم، در آن جا اردو زدند (آنها اتاق را گرفته بودند) همه پادشاهان، (سطور ۵۹-۶۱) من رفتم به آردینی ... اورزانها به محراب نزدیک شد. از این نقطه.» (همان جا، ترجمه اورارتوبی کتیبه منوا، صفحه ۶۳)

«(سطور ۱۱-۱۴) من هستم روسا، خدمتگزار خالدی، **چوپان واقعی مردم.** (سطور ۱۵-۱۹) تحت فرمان خالدی وقتی در این جا جنگ بود، من از جنگ نهار سیدم (سطور ۲۰-۲۶) خالدی به من نیروی شیر و شادی بخشید، سال‌هایی که من کشور یا اینی لی را تحت ستم کشور دشمن گسترش دادم. (سطور ۲۷-۳۲) خدایان به من روزهای شادی اعطای فرمودند، روزهای خوب شاد زیادی ساختند.» (همان جا، ترجمه متن اورارتوبی بخش کناره، صفحه ۶۶)

در این ملجمه‌ای که از سخنان روسا آمده چیز خاصی را نمی‌توان فهمید، به غیر از این که خود را تا حد چوپان پایین می‌آورد. او از ساخت سنگ یاد بودی سخن می‌گوید که در نهایت آشتفتگی ساخته شده و معلوم نیست از چه روی در آن منطقه رها شده است.

«(سطور ۲۳-۱) در شهر [موساسیر؟] سرزمین زا [زارو؟] ... سرورم ... به سرورم در [موس] سیر ... به ... به (سطور ۲۴-۲۵) در تمامی سرزمین اورارتون [؟ به] خالدی، پروردگارم ... (سطر ۲۶) ... چیزی من را آشفته (؟) (سطور ۲۷-۲۹) ... هدیه ... در شهر موساسیر ... طلا، نقره، برنز و گاو. (سطور ۳۰-۳۳) من به موساسیر رفتم. گوسفند در شهر زازاو من قربانی کردم و روسا ... (سطر ۳۴) خالدی، سرورش ... گوش داد (سطر ۳۵) من **چوپان خویی هستم برای مردم** (سطور ۳۶-۳۸) ادامه دهنده راه (؟) پدران و پیشینیان من که ... این هدایا به موساسیر نیاورده بودند. (سطور ۳۹-۴۴) من آنها را در یک لشکر کشی آوردم. بیش تراز همه پادشاهان. به شهر موساسیر فرود آمد. اما شاه در خانه خدایان را به



روی من بست و به شهر آشور گریخت. خالدی، سرورم، باز کرد آن را برای من. من انجام دادم مراسمات در داخل معبد. اورزانان سربازان خود را در جنگ علیه من قرار داد. (سطور ۴۵-۴۸) تحت فرمان خالدی، من روسا من به کوه آندرارو تو رفتم و من آن را به دست آوردم؛ من اورزانان را با دست گرفتم و من آن را زیر پا آنداختم. من آن را به موقعیت قبلی خود گماشتم. (سطور ۱۴ یا ۱۵ روز در شهر موساسیر اقامت کردم و تمام حیوانات قربانی ... من قربانی کردم برای موساسیر، برای ساکنان شهر موساسیر ... هر روز من مهمانی گرفتم. من هستم روسا، (سطور ۵۳-۸۵) خدمتگزار خدای خالدی، چوپان واقعی مردم. من کسی هستم که به خانه خالدی تقرب یافته، من کسی هستم که نمی‌هراسید از مبارزه. خالدی به من قدرت و نیرو بخشید و شادی. در زمان من کشور اورارت را گسترش دادم. سرزمین دشمن محدود ساختم. خدایان به من روزهای شادی دادند، روزهای بسیار خوب/پر از شادی.» (همانجا، متن آشوری کیهه موانا، صفحه ۶۸)

«(سطور ۲۸-۲۹) ... او و اعقاب فرزندانش را از بین ببرد ... (سطر ۳۲) مهم ساختندش.» (همانجا، کناره متن آشوری کیهه موانا، صفحه ۶۹)

به دلیل مخدوش بودن و از بین رفتن بخش‌های بسیار زیادی از متن این کیهه نمی‌توان به صورت دقیق متن آشوری و اورارتوبی را با هم‌دیگر تطبیق داد. اما آن چه که قابل تطبیق دادن می‌باشد، یعنی بخش کاری متن اورارتوبی و انتهای متن آشوری با هم یک مفهوم را می‌رسانند به جز توضیحاتی درباره بیانی لی و گسترش آن. در این کیهه نیز نه حرفی از فرمان‌روایی بر اورارتوبه میان آمده و نه سخنی درباره آشوریان موجود است. متن آشوری از قربانی‌های مکرر روسا سخن می‌گوید. ولی جالب است که تعداد روزهای برگزاری مراسمات قربانی برای روسا و منشیان و حجاران مشخص نبوده است. پس بنده باید درباره نظام مندی کیهه‌های اورارتوبی سخنی بگویم، چون اوضاع بس آشفته‌ای دارند. اگر عبارت «او و اعقاب فرزندانش را از بین ببرد» را دستوری از روسا بدانیم که در این متن مشخص نیست که خطابی از چه کسی و برای نابودی چه کسانی صادر شده، پس باید به مؤلفه تخریبگر بودن اورارتوهای کشتاری رحمانه را نیز بیفزاییم!

«شایان ذکر است که نظر به مشاهدۀ لفظی موجود میان نام منطقه امروزی **موجسیر** در عراق و نام معبد باستانی موساسیر و نیز با توجه به اطلاعاتی که از گزارش‌های سارگون در مورد محل معبد موساسیر استنباط می‌شود، بیش تر پژوهشگران بو این عقیده هستند که معبد موساسیر در منطقه عراق امروزی و نزدیک مرزهای امروزی ترکیه و ایران قرار داشته است.» (همانجا، صفحه ۷۱)

پیش‌تر اشاره کردم که تاریخ نویسی منطقه و جهان، سندی برای هیچ ادعایی ندارد و مثلاً شbahet لفظی موجسیر و موساسیر را دلیلی بر اشتراکات فرهنگی و تأثیرات تاریخی عنوان



می‌کند. این در حالی است که برای اثبات وجود خود موساسیر در تاریخ و پابرجایی آن چیزی برای ارائه ندارند، چنان‌چه نمی‌توانند قدمتی برای نام شهر «موسسیر» بیاورند. دوباره تأکید کنم که هدف غایی این بررسی‌ها چنان‌چه در ادامه خواهد آمد، طرح موضوعات بسیار مهم دیگری است، نه نقد نوشتۀ‌های جناب ابراهیمی و یا افراد دیگر. (ادامه دارد...)



این مدن؟!

هیچ حوزه‌ای از تاریخ قاجاریه بدون ورود اسناد جعلی نبوده است. از تصاویر تاریخی و سیاسی گرفته تا مکتوبات اداری و نظامی همه و همه مورد دستبرد و تغییرات هدفمند جاعلان قرار گرفته‌اند. ساخت اسکناس‌ها و سکه‌های تماماً جعلی برای دوره قاجاریه نیز از جمله این فعالیت‌ها محسوب می‌شود. به تصاویر اسکناس‌های قجری دقیق شویم که در زیر نمونه‌هایی از آن را آورده‌ام. در این اسکناس‌ها تنها چهره شخص معروف به ناصرالدین‌شاه به تصویر کشیده شده است:



۱۹۵



پیش از آنچه



قبل از ورود به بررسی این اسکناس‌ها توجه شما را به متن زیر جلب می‌نمایم:

«در مورد اولین تلاش‌ها برای جعل اسکناس‌های امروزی در ایران دو روایت وجود دارد. موزه پول تصویری را به عنوان اولین اسکناس جعل شده ایران معروفی کرده است که در مورد آن دو داستان وجود دارد. عده‌ای معتقدند این جعل که به خاطر یک اشتباه عجیب ناکام ماند، در سال ۱۲۹۲ ه.ش. به وسیله فردی به نام **میرزا آقاخان اسکناسی** انجام شده است. این جاعل حرفه‌ای هنگام جعل اسکناس دو تومانی در مشهد به جای درج عبارت «قابل پرداخت در مشهد فقط» از عبارت «قابل پرداخت فقط در مشهد» استفاده کرده بود که جایه‌جایی این یک کلمه باعث مشخص شدن اسکناس تقلیل و دستگیری وی شد. با توجه به نبود کاغذ و رنگ مخصوص چاپ در **ایران، هنوز چه گونگی تولید این اسکناس در ایهام باقی مانده است.**



اولین اسکناس جعل شده ایران که در مشهد کشف شد، اسکناس اصلی منتشر شده در کرمانشاه

اما این عبارت «قابل پرداخت در مشهد» که کار جاعل را ناتمام گذاشت، چرا روی اسکناس درج شده بود؟ در اوایل پیدایش اسکناس در ایران صرفاً بانک شاهی که شعباتی در مشهد، تهران، اصفهان، تبریز و شیراز داشت، اقدام به انتشار این نوع پول می‌کرد. بنابراین هر بانک با توجه به منطقه فعالیت خود اسکناس منتشر می‌کرد و این اسکناس‌ها صرفاً در منطقه تحت پوشش این بانک قابل استفاده بود.

به همین دلیل بانک محل صدور، نام شهر صادر کننده اسکناس‌ها را با مهری به دو زبان فارسی و انگلیسی بر روی آن‌ها ثبت می‌کرد. بر روی پول‌های اصلی عبارت «PAYABLE AT MESHED ONLY» درج شده بود. اما میرزا آقاخان با یک اشتباه باورنگردنی در جایه‌جایی که شعباتی در مشهد بود، این عبارت را به «PAYABLE ONLY AT MESHED» بر روی اسکناس موفق نشد از پول‌های دست سازش استفاده کند و این گونه بود که اولین جعل اسکناس در تاریخ ایران ناکام ماند.

روایت دوم اما می‌گوید اولین کسی که در ایران اقدام به چاپ اسکناس تقلیلی کرد شخصی به نام الکساندر ایوانویچ بود. گفته شده او در شهریور ۱۳۰۹ به همراه عده‌ای در زیرزمینی در جنوب تهران، اسکناس‌های جعلی یک تومانی چاپ می‌کرد. اما با توجه به این که ایوانویچ فقط یک تومانی جعل می‌کرد، روایت اول به واقعیت نزدیک‌تر است. همچنین در مقاله‌ای که به قلم دکتر علی شرقی، اقتصاددان و پژوهشگر ایرانی در دایره المعارف ایرانیکا در زیر سرفصل ESK منتشر شده، از جمل حرفه‌ای آقاخان اسکناسی به عنوان اولین جعل اسکناس در ایران نام برده شده است. (پایگاه خبری بیتوه)

این مطلب توسط پایگاه‌های خبری دیگری چون تابناک، فارو و ... نیز منتشر شده است. به چندین دلیل مشخص و روشن همه اسکناس‌هایی که تصویر آن را دیده‌اید جعلی هستند.

نخست این که؛ بر روی اسکناس‌هایی که تصاویر آن را آورده‌ام به ترتیب چنین تاریخ‌هایی ثبت شده است؛ ۱۹۲۷، ۱۹۲۵، ۱۹۱۲، ۱۹۱۸، ۱۹۰۶. می‌دانیم که جنگ جهانی اول در ماه اوت ۱۹۱۴ آغاز و در نوامبر ۱۹۱۸ به پایان رسید. از طرفی می‌دانیم رضاخان در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ه.ش. تاج‌گذاری کرد (مقارن با آوریل ۱۹۲۶ م) و تا ۳ شهریور ۱۳۲۰ ه.ش. (مقارن با آگوست ۱۹۴۱ م) بر سر قدرت بود. با مقایسه این دو آیا یک سال بعد از تاج‌گذاری رضاخان نیز اسکناس‌های ناصری به چاپ می‌رسیده‌اند و بانک مرکزی هنوز اقدامی در جهت تغییر اسکناس‌ها نکرده بود؟! این مسئله بسیار بعيد به نظر می‌رسد و قابل قبول نیست. زیرا اگر بانک مرکزی توانایی تغییراتی به این شکل را نداشته، پس چه گونه شخصی مجھول الهویه چون میرزا آقاخان اسکناسی اقدام به جعل اسکناس نموده است؟ آیا نمی‌دانند دستگاه‌های چاپ اسکناس به چه میزان پیشرفته و فنی هستند و نمی‌توان به راحتی آن‌ها را در اختیار گرفت و نمونه‌های جعلی را ایجاد کرد؟ چنان چه ادعا کرده‌اند اگر میرزا آقاخان عبارت «PAYABLE ONLY AT MESHED» را بر روی اسکناس‌ها چاپ می‌کرد، کار او موقفيت آمیز بود و دیگر مشخصه‌های اسکناس‌های ناصری را دارا بود. در ضمن بنده در بررسی اسکناس‌های قجری نمونه غیر مجعل اسکناس جعل شده توسط میرزا آقاخان را نیافتم! زیرا اصولاً اسکناس‌های جعلی از روی اسکناس‌های اصلی ساخته می‌شوند. نه این که جاعل از خود طرحی برای اسکناس پیشنهاد دهد.

دوم این که؛ بر روی همه این اسکناس‌ها عبارت «بانک شاهنشاهی ایران» نقش بسته است! می‌دانیم کلمه ایران تا زمان رضا خان به صورت رسمی در ثبت اسناد و اوراق استفاده نشده است. بنابرین استفاده از این عبارت نیز غیر قابل قبول می‌باشد و باید درباره آن توضیح ارائه شود. همین اشتباه در استفاده از نام ایران در مهری که پایین همه اسکناس‌ها قرار گرفته نیز مشهود است.

سوم این که؛ استفاده از عنوان «مدیر کل» و «دفتردار کل» در زمان قجری رایج نبوده است. این عناوین از زمان رضاشاهی باب شدند و مورد استفاده قرار گرفتند. جاعل به دلیل نبود چنین عنوانی در لایه لای عنوانی معروف در دوری قاجار، مجبور شده است از عنوان «مدیر کل» و «دفتردار کل» دوره پهلوی استفاده کند!





تصویر اسکناسی را یافته‌ام که بر روی آن تاریخ انتشار به میلادی، مهر حکومتی، امضای مدیر کل و دفتردار کل همچین محل ادا شدن به فارسی و لاتین وجود ندارد!!! آیا این اسکناس نمونه‌ای از طرح خام اسکناس‌های جعلی دوره قجری محسوب نمی‌شود!



چهارم این که؛ طرح بخشی از اسکناس‌ها دارای کادری برای **واترمارک** می‌باشد! این ویژگی امنیتی حتی در اسکناس‌های دوره اول پهلوی نیز وجود ندارد. آیا خود این مسئله دلیلی بر جعلی بودن اسکناس‌های قجری نمی‌تواند باشد؟

پنجم این که؛ چه گونه پولی می‌تواند فقط در یک شهر ادا شود؟ بانک‌ها در ازای چه چیزی به مردم پول می‌دادند؟ اگر تاجری از تبریز به مشهد می‌رفت، کدامین اسکناس را باید با خود

می برد؟ اگر اسکناس مشهد را با خود می برد، باید در تبریز آن را تهیه می کرد. در این صورت تمامی بانک‌ها باید پول تمامی شهرهای دیگر را داشتند! او در میانه راه از کدامیں پول استفاده می نمود؟ در این صورت چه ضرورتی به ادا شدن این پول‌ها در شهرهایی مشخص وجود داشت؟ آیا خود این اسکناس‌ها نشان دهنده عدم وجود حاکمیتی متمنکر و فراگیر و به هم پیوسته در دوره موسوم به قاجاریه نیست؟

ششم این که؛ بر روی همه این اسکناس‌ها تصویر ناصرالدین‌شاه آمده است. آیا می‌توان قبول کرد که در دوره مظفرالدین‌شاه، محمدعلی‌شاه و احمدشاه اسکناسی با تصویر ایشان به چاپ نرسیده است! مظفر الدین شاهی که مانند پدر عاشق خود نمایی بود و حتی در زیر عکس‌هایش نیز یادگاری می‌نوشت؟!

این جعلیات تنها مربوط به اسکناس‌های قجری نیست. جاعلین حتی به جعل سکه نیز روی آورده‌اند.



ضرب شده به تاریخ ۱۲۹۷، سکه‌ای قجری که بر روی آن نوشته شده است «رایج مملکت ایران»، سکه ۵۰ دیناری



ضرب شده به تاریخ ۱۲۷۲، سکه‌ای قجری با عبارت «فلوس(پول) رایج ممالک محروسه ایران»، بدون ارزش ثبت شده

دو سکه بالا جعلی هستند! اولی به دلیل استفاده از عبارت دینار و رایج مملکت ایران و دومی به دلیل کیفیت بسیار پایین در ضرب و عدم وجود ارزش ثبت شده بر روی سکه.



«واحد اصلی پول قاجار تومان، قران و شاهی بود. تومان واژه ترکی ایغوری است به معنی دههزار که در تقسیمات لشکری هر دههزار سرباز تومان و فرمانده آن‌ها امیرتومان نامیده می‌شد. تا پیش از قاجار از این واحد پولی استفاده نمی‌شد. در دوره مغول دههزار دینار را برابر تومان می‌دانستند. یک تومان مغول برابر صد هزار تومان امروز می‌باشد. تومان طلا اولین بار در زمان فتحعلی شاه قاجار ضرب شد.

وزن آن در ۱۲۲۴ قمری (۱۱۸۸ شمسی) یک مثقال و یک ششم مثقال بود. در سال ۱۲۹۸ قمری در زمان ناصرالدین شاه، وزن طلای تومان کاهش یافت و ارزش آن برابر ده قران نقره یاده هزار دینار شد.

اما سکه‌ای به نام دینار وجود نداشت. در سال ۱۳۰۸ شمسی که آحاد پول ایران تغییر کرد، تومان به معنای ده ریال شد که هنوز هم این لفظ رایج است.

در زمان فتحعلی شاه، سکه نقره جدید، یعنی «قران» متداول شد، که معادل یک دهم تومان و پنج عباسی یا بیست شاهی بود. در این زمان شاهی به صورت سکه مسی درآمده بود. بنابراین سه شکل سکه در ایران رایج بود: **تومان‌های طلا، قران نقره و شاهی مسی.** (پایگاه خبری بیوته)

با وجود این همه جعلیات گسترده، آیا می‌توان از دوره موسوم به قاجاریه اسنادی بدون خدشه و قابل اعتماد برای بررسی تاریخ و مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به دست آورد؟

منابع:

- پایگاه خبری بیوته

www.beytoote.com/art/negah-gozashte/first3-forger1-banknotes.html
www.beytoote.com/art/negah-gozashte/currency2-pahlavi.html

- پایگاه خبری تحلیلی فرارو

www.fararu.com/fa/news/191074/

- پایگاه اطلاع رسانی تابناک

www.tabnak.ir/fa/news/505504/



تبریز ۲۰۱۸ از وقایع ناتبیغات

تبریز در تاب و تاب رویدادی است که آن را «تبریز ۲۰۱۸» معرفی می‌کنند. نخست با توضیح کوتاهی در معرفی این رویداد، به مردم از این یادداشت پردازم:

«سازمان کنفرانس اسلامی معروف به سازمان همکاری اسلامی طرحی را از سال ۲۰۱۵ با عنوان «شهر نمونه گردشگری کشورهای اسلامی کلید زد. در این طرح هر ساله شهری از کشورهای اسلامی به عنوان «شهر نمونه گردشگری جهان اسلام» معرفی می‌شود. در اولین معرفی شهر قدس فلسطین در سال ۲۰۱۵ و در دومین معرفی شهر قوونیه ترکیه در سال ۲۰۱۶ به عنوان شهر نمونه گردشگری جهان اسلام معرفی شدند. برای سال ۲۰۱۷ نیز شهر مدینه عربستان به این عنوان انتخاب و در نهایت شهر تبریز به عنوان شهر نمونه گردشگری جهان اسلام در سال ۲۰۱۸ انتخاب شد. این انتخاب در اجلاس کارشناسان ارشد نهمین کنفرانس وزیران گردشگری کشورهای عضو سازمان همکاری اسلامی در شهر نیامی پایتخت جمهوری نیجر انجام شد. قبل از این انتخاب دو شهر تبریز و یزد از ایران با توجه به معیارهای انتخاب، به عنوان نامزد معرفی شده بودند که تبریز توانست این عنوان را نصیب خود کند.» (ویسایت زیر ساخت)

حال باید بیینیم آمادگی این شهر برای پذیرش و استفاده مناسب از چنین رویدادی به چه شکلی است و قابلیت‌ها، توانمندی‌ها، ضعف‌ها و بحران‌هایی که تبریز کوئی با آن روبه روست چه مسائلی می‌باشد.

«هنوز سوالات بی‌شماری در این خصوص مطرح بوده و هست و این که آیا تبریز؛ همچنان شهر اولین‌ها در بین شهرهای کشورمان، ایران عزیز، در زمینه‌های مختلف پیشناز است؟! و دیگر این که مدیران و مسئولان شهری **شهر اولین‌ها** چه نسخه‌ای را برای انتخاب مجدد این شهر به عنوان شهر نمونه گردشگری جهان اسلام، بهترین، سالم‌ترین و بهداشتی‌ترین شهر ایران در سال‌های آینده، پیچیدند؟ و به عبارت دیگر آیا شهر تبریز، همچنان زیباترین و توسعه یافته‌ترین شهر ایران است؟ و پرسش آخر این که، شهر تبریز با این همه ظرفیتی که از آن نام برده می‌شود، آیا استحقاق شهر نمونه گردشگری جهان اسلام، زیباترین و توسعه یافته‌ترین شهر ایران را دارد و یا نه؟!» (خبرگزاری فارس)

همه این‌ها سوالاتی است که مسئولین استانی و نمایندگان استان آذربایجان شرقی در مجلس و شورای شهر تبریز باید نسبت به آن پاسخ‌گو باشند و خود را فعال نشان دهند. استاندار سابق آذربایجان شرقی درباره این رویداد چنین عنوان کرده بودند:

چبارزاده: بمجز شهرداری هیچ دستگاهی برای تبریز ۲۰۱۸ اعتبار به میدان نیاورده است



استاندار آذربایجان شرقی از عدم تخصیص اعتبار توسط ارکان‌های دولتی برای اجرای برنامه‌های تبریز ۲۰۱۸ انتقاد کرد.

شبکه اطلاع رسانی راه دانا، تاریخ خبر ۱۳۹۶/۰۴/۲۲

(استاندار آذربایجان شرقی ابراز امیدواری کرد تا آن موقع پروژه‌های نیمه‌تمام به بهره‌برداری برسد و تأکید داشت: تبریز ۲۰۱۸ آغاز جدی توجه به گردشگری در ایران است و به جز شهرداری تبریز، دستگاه‌های اجرایی هنوز اعتبارات خود برای تبریز ۲۰۱۸ را به میدان نیاورده‌اند.) (شبکه اطلاع رسانی راه دانا)

این که خود استاندار چرا در این زمینه پیشقدم نشده و اعتبارات لازم را از دولت طلب نکرده، در آذربایجان شرقی حکایتی بسیار قدیمی است و از فرصت این یادداشت خارج می‌باشد. اما باید اشاره کنم، حتی نمایندگان تبریز در خانه ملت نیز در این حوزه فعالیت بسیار کمی داشته‌اند. چنان چه می‌خوانیم:

«محمدحسین فرهنگی با بیان این که در جدول شماره ۹ لایحه بودجه سال آینده مبلغ ۱۰ میلیارد تومان اعتبار هزینه‌ای برای رویداد تبریز ۲۰۱۸ در نظر گرفته‌اند اظهار داشت: در دیف ذکر شده تبریز ۲۰۱۸ برای بنیاد ادب و فرهنگ آذربایجان هم ۳ میلیارد تومان بودجه در نظر گرفته شده است. این در حالی است که قبلاً صحبت از ۷۰۰ میلیارد و بعدها در نهایت صحبت از ۲۰۰ میلیارد بود.» (خبرگزاری تسنیم)

آیا به راستی یکی از وظایف نمایندگان استان آذربایجان شرقی و شهر تبریز درخواست اعتبارات لازم برای این شهر نیست؟

«عضو شورای شهر تبریز گفت: کاهش ردیف بودجه رویداد «تبریز ۲۰۱۸» از ۷۰۰ میلیارد تومان در لایحه بودجه سال ۹۷ کشور، نشانگر خلف و عده مسئولان است.

سال ۱۴۰۰
پیشنهاد
اعمارت



«فريدون باباچي اقدم» در گفت و گو با ايسنا، با بيان اين مطلب افزود: چند روز پس از انتخاب تبريز به عنوان پايتخت گرددشگري کشورهای اسلامی در سال ۲۰۱۸، رئيس وقت سازمان ميراث فرهنگی کشور اعلام کرد «برای میزانی از اين رويداد در کنار تبريز خواهیم بود»، امروزه اين وعده وعیدها تنها به برگزاری جلسات ستاد ملي تبريز ۲۰۱۸ ختم می شود، اين در حالی است که میزانی از اين رويداد به منابع مالي نياز دارد.» (خبرگزاری دانشجويان ايران «ايسنا»)

تبريز ۲۰۱۸ حتى از نبود آسفالت مناسب نيز می نالد! تبريز نسبت به نام و شهرتی که در ايران و جهان برای خود به دست آورده، هنوز فاقد قابلیت‌ها و مزیت‌هایی است که در چند کلان شهر بزرگ ايران همچون مشهد و اصفهان شاهد آن هستیم.

«احمد علیرضا يیگی در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری خانه ملت، با بيان اين که تبريز از لحاظ حاشیه نشینی دومین کلانشهر کشور است، گفت: تبريز بعد از کلانشهر تهران دومین کلانشهر از لحاظ حاشیه نشینی به شمار رفته، به گونه‌ای که معضل حاشیه نشینی در حال حاضر مهم ترین آسيب اين کلانشهر است... نماينده مردم تبريز، آذرشهر و اسکو در مجلس شورای اسلامی بايان اين که خطرات احتمالي ناشی از وقوع زلزله سکونتگاه‌های غيررسمی تبريز را تهدید می کند، افزو: اين نگرانی همیشه وجود دارد که وقوع زلزله‌ای با ریشت پایین موجات تخریب بنای‌ها سست و غيراستاندارد را فراهم آورده و جان ساکنان آن‌ها در معرض خطر قرار دهد. وی تلاش دولت برای برقراری عدالت در تمامی مناطق را در کاهش حاشیه نشینی مؤثر دانست و يادآور شد: با اين اقدام انگیزه مهاجرت در روستاییان و مناطق محروم کاهش می يابد؛ بی شک اگر مردم مناطق محروم و روستاییان احساس کنند منافع، آينده فرزندان، رفاه، اشتغال و معیشت آن‌ها مورد توجه واقع می شود مانند در مناطق خود و روستاهای را به حاشیه نشینی ترجیح می دهند. این نماينده مردم در مجلس دهم بايان اين که دولت باید توجهی جدی به رفع مشکلات اقتصادي مناطق محروم و روستاهای برای جلوگیری از مهاجرت آن‌ها به کلانشهرها داشته باشد، تصریح کرد: در صورتی که دولت به تأمین اقتصادی پایدار در این مناطق توجه نداشته باشد به طور قطع روز به روز به تعداد حاشیه نشینان افزوده خواهد شد و با شیوع معضل حاشیه نشینی و افزایش مهاجرت به کلان شهرها مواجه خواهیم شد.» (خانه ملت، خبرگزاری مجلس شورای اسلامی)

آری زلزله! اگر تبريز بلزد، مشابه همان زلزله‌ای که اخیراً در کرمانشاه شاهد آن بودیم، و شمار بسیار زیادی از هموطنان عزیز خود را از دست دادیم، یا اگر زلزله چند سال پیش قره داغ، در تبريز رخ داده بود، آن گاه زخم‌های کهنه تبريز و آذربایجان، خود را پیش‌تر از پیش نشان می داد، زخم‌هایی که شاید دیگر درمان آن به این آسانی امکان پذیر نبود. عدم توسعه یافنگی شهری در شهرهای دیگر آذربایجان شرقی، سیر مهاجرت به شهر تبريز را افزایش داده است. اگر

تبریز دارای فرصت شغلی گسترهای برای پذیرش سیل عظیم مهاجرت از روستاهای و شهرهای آذربایجان به تبریز بود، این شهر اکنون چهره بسیار وحشتناکتری نیز داشت. تبریز بخشی از این مهاجرت‌ها را پذیرا بوده و در اصل پلی برای مهاجرت به تهران و دیگر شهرهای مرکز کشور محسوب می‌شود.

«حاشیه نشینی ۴۰۰ هزار نفر در تبریز؛ سه هزار خانوار ساکن در ضلع جنوبی اتوهان

پاسداران باید جابه‌جا شوند: رئیس اداره بافت‌های فرسوده شهری اداره کل راه و شهرسازی آذربایجان شرقی گفت: حدود ۴۰۰ هزار نفر از جمعیت تبریز در قالب حدود ۸۰ هزار خانوار در چهار پهنه شمال، جنوب، غرب و جنوب غرب تبریز حاشیه نشین هستند.

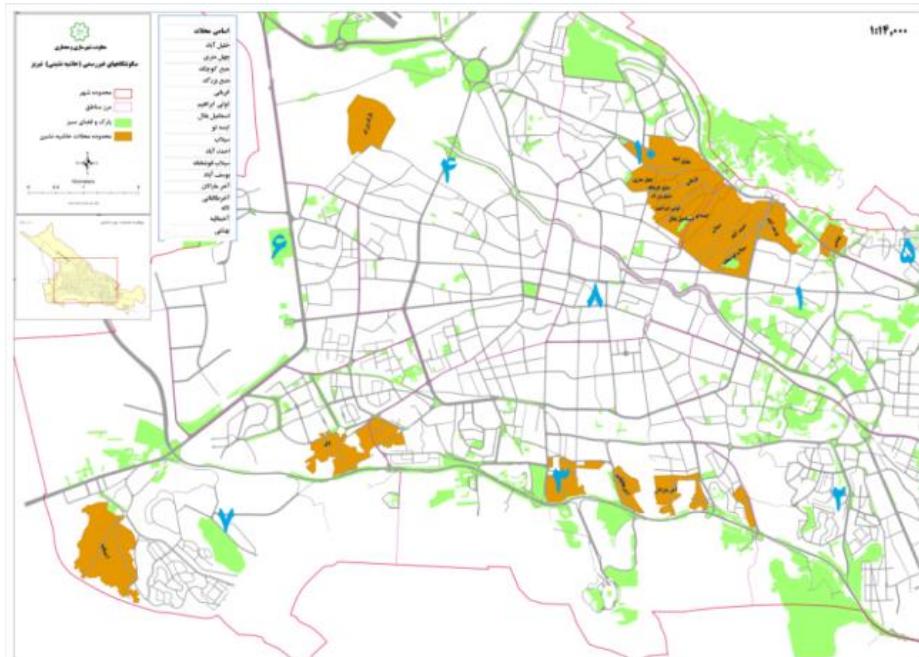
یوسف محمد زاده در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایستا) منطقه آذربایجان شرقی، اظهار کرد: ۱۸ محله حاشیه نشین در مجموع در چهار پهنه تبریز وجود دارد که بیش ترین میزان حاشیه نشینی تبریز در قسمت شمال تبریز بوده و در پهنه جنوب نیز آخر مارالان و طلقانی، در پهنه غرب محدوده پارک تبریز و در پهنه جنوب غرب هم مناطق رواسان و آخماقیه حاشیه نشین محسوب می‌شوند.» (خبرگزاری دانشجویان ایران (ایستا))

این حاشیه نشین پر جمعیت تنها بخشی از خانه‌های بی دفاع تبریز در برابر زلزله می‌باشد. بخش اعظمی از جمعیت این شهر در بافت فرسوده به سر می‌برند که از نظر مقاوم سازی چیزی فراتر از حاشیه نشین تبریز ندارد و اکنون دچار بیماری ساخت و سازهای مرتفع و غیر اصولی است!



محدوده بافت فرسوده تبریز





محدوده بافت حاشیه نشین تبریز

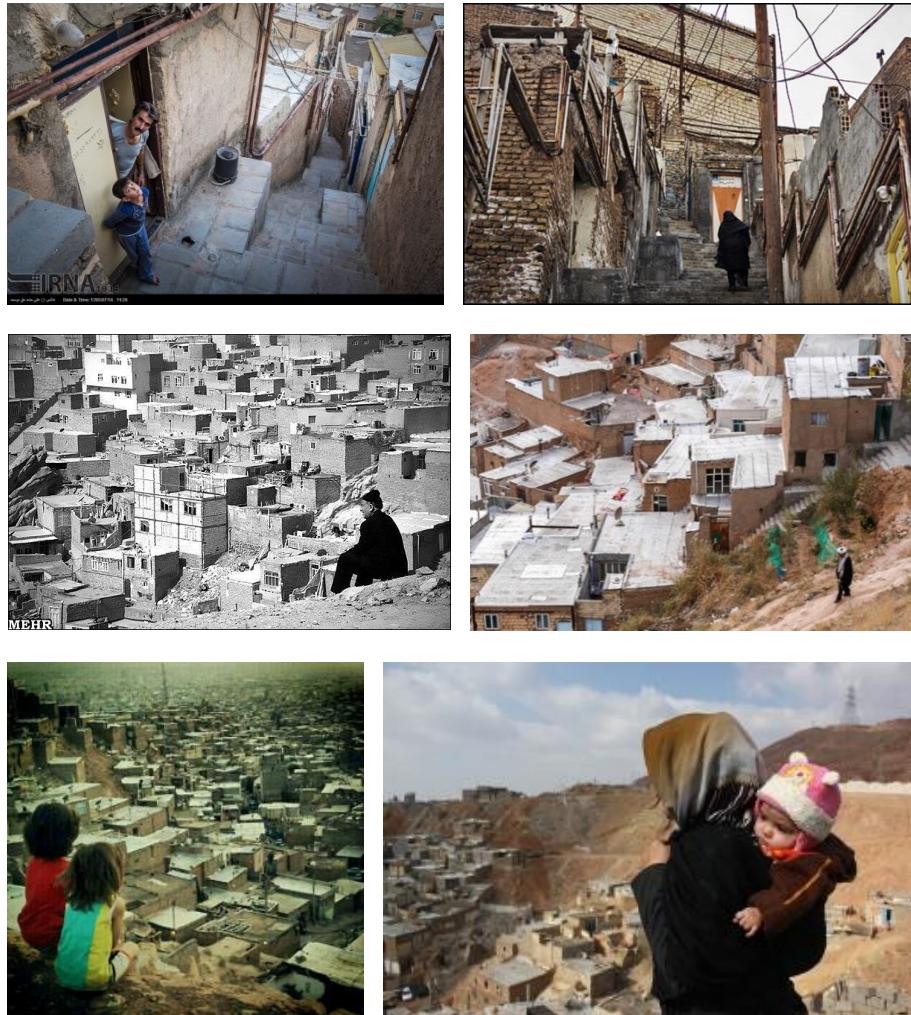


اگر گمان می‌کنید بی‌نظمی در ساخت و سازهای شهری تبریز محدود به این بخش از نقشه‌های شهر تبریز می‌باشد خطا کرده‌اید. به دلیل کم‌کاری‌های گسترده مدیران سابق و بروکراسی سنتی و غیر علمی در مدیریت شهرداری‌های تبریز و فسادی که در تمامی ادارات مرتبط با امورات شهرسازی و نوسازی این کلان شهر شاهد آن بوده‌ایم، حتی بافت خارج از محدوده فرسوده و حاشیه نشین تبریز نیز چهره بسیار ناخوشایندی دارد.



گوشه کوچکی از وضعیت بافت فرسوده تبریز





گوشه کوچکی از وضعیت بخش حاشیه نشین تبریز

معابر، پیاده روهای، کوچه ها و خیابان های باریک، بدون در نظر گرفتن طرح های توسعه در آینده، ساختمان های مرتفع در مرکز شهر و عدم تناسب آن با دیگر بخش های شهری، ضعیف بودن سیستم حمل و نقل شهری از نظر تعداد و توع، عدم اتمام پروژه های عمرانی زیر بنایی تبریز همچون مترو و نا کارآمدی نقشه کنونی متروی تبریز برای پوشش ترافیک مرکز شهر در آینده، مساحت بسیار پایین فضای سبز در مرکز شهر، تقاطع های هم سطح و مسیر گشایی های غیر اصولی و در نتیجه تشدید ترافیک، غیر استاندارد بودن اتو بان های حاشیه این شهر از لحاظ فنی و نسبت به نیاز روز و ... معضلات دیگری است که شهر تبریز با آن دست و پنجه نرم می کند و همگی حاصل کم کاری استاندارها، شهربارها و نمایندگان مجلس سنته های قبلی بوده است.





دو هفته نامه حیدر بابا، سه شنبه، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۸۳، شماره ۳۰

«پایداری جوی منجر به آلودگی هوای تبریز شده است. شاخص آلودگی هوایی تبریز در این روزها به بالای ۱۷۰ رسیده است و وضعیت هوا برای تمامی گروههای جامعه ناسالم است. با این آلودگی در برخی نقاط چهره شهر کاملاً در هوای مه آلود محبو شده است و تبریز متفاوت با روزهای دیگرش به چشم می خورد.» (خبرگاری دانشجویان ایران «ایستا»)

«با افزایش بی سابقه میزان آلودگی هوا، کلان شهر تبریز امروز ۲۵ آذر ماه آلوده‌ترین شهر ایران شد. به گزارش فارس از تبریز، شاخص آلودگی هوای تبریز امروز به ۱۷۱ بی اس آی رسیده است که در سال ۹۶ بیشترین میزان آلودگی بوده و تبریز را امروز آلوده‌ترین شهر ایران از لحاظ شاخص آلودگی معرفی کرد. هوای تبریز در چند روز اخیر از نظر آلودگی در وضعیت بحرانی به سر می برد. مدارس تبریز برای دومین روز متوالی به دلیل آلودگی هوا در کلیه مقاطع صبح و عصر در روز یکشنبه ۲۶ آذرماه تعطیل اعلام شد.» (تابناک)

صنایع آلوده کننده شهر تبریز در موقعیتی قرار دارند که آلودگی تولید شده توسط آنها به وسیله بادهای موسمی به صورت مستقیم بر تشديد جو آلوده تبریز تأثیر می گذارد. نیروگاه حرارتی تبریز، مجموعه پتروشیمی و پالایشگاه و کارخانه‌های عظیمی چون بخش ریخته‌گری و آهنگری تراکتورسازی و ... از جمله صنایع آلوده کننده شهری تبریز می باشند. عامل دیگر در آلودگی هوای شهر تبریز ضعیف و فرسوده بودن ناوگان حمل و نقل عمومی می باشد. با بحرانی تر شدن وضعیت دریاچه اورمیه (با خاطر ناکارآمدی طرح‌های احیای این دریاچه) و



شروع و تشدید بادهای نمکی و تأثیر گذاری آن بر افزایش ریز گردها در شهرهای شرقی این دریاچه، در آیندهای نزدیک آلودگی هوای کلان شهر تبریز روند رو به رشدی نیز به خود خواهد گرفت. عدم وجود گستره فضای سبز در مرکز این کلان شهر، تأثیرات مخرب آلودگی هوا بر سلامت ساکنین این شهر را دو چندان کرده است.



عمده‌ترین آلودگی‌های صوتی در شهر تبریز کارگاه‌های کوچک درون شهری هستند که بدون تناسب با فضای شهری، علاوه بر زشت نمایی چهره این شهر، موجبات صلب آرامش شهر وندان را فراهم آورده‌اند. فرودگاه تبریز نیز به دلیل موقعیتی که در آن قرار گرفته است جزء مهم‌ترین عوامل آلودگی صوتی شهر تبریز محسوب می‌شود.

لیست کتابخانه‌های عمومی تبریز: کتابخانه مرکزی، علامه جعفری، شهریار، رشدیه، آیت الله بنی فضل، جعفریه، تربیت، شهید مدنی، امیر خیزی، پروین اتصاصی، علامه امینی، علامه طباطبائی، فرهنگ و ادب، میرداماد، نبی اکرم، ولی‌حضر، هنر، مصلی تبریز (اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان آذربایجان شرقی)

تبریز را اولین شهر در امر چاپ و نشر کتاب و نشریات معرفی کرده‌اند. هر چند در سال‌های اخیر گسترش چشم گیری در ایجاد کتابخانه‌های عمومی در شهر تبریز ایجاد شده است، اما با این حال تعداد واحدهای کتابخانه‌های عمومی در تبریز بسیار محدود هستند. محدودیت و ضعف در حوزه کتاب و کتابخوانی محدود به مسئله تعداد اندک واحدهای کتابخانه‌ای در تبریز نمی‌باشد. شهر اولین‌ها فاقد روزنامه، هفته نامه، ماه نامه و فصل نامه‌ای سراسری و قادرمند با تیراز قابل قبول است. محدودیت تولیدات صدا و سیما، حجم اندک برنامه‌های پر محتوای زنده و سریال‌های جذاب تلویزیونی از شبکه استانی و ... از جمله مهم‌ترین ضعف‌های فرهنگی و رسانه‌ای تبریز محسوب می‌شود. به گمان بندۀ مهم‌ترین دلیل ضعف در حوزه فرهنگ به مسائل



اقتصادی این شهر باز می‌گردد. تبریز زمانی جزء سه شهر صنعتی ایران بود. اما اکنون آرام آرام در حال تغییر دادن چهره خود به یک شهر تجاری و فروشگاهی است. اکثر کارخانه‌های بزرگ تبریز به صورت نیمه فعال هستند و برخی اعلام ورشکستگی کرده‌اند. سهم آذربایجان و تبریز از تصاحب صنایع سنگین و پردرآمد و تأثیرگذار بسیار ناچیز بوده و به همین دلیل آذربایجان بیشترین جمعیت مهاجر به مرکز کشور را دارد. ضعف صنایع دستی و صنایع بومی و اختصاصی تبریز چون صنعت چرم و کفش (به دلیل عدم حمایت از طرف دولت)، که زمانی از صنایع ممتاز تبریز محسوب می‌شد، جزء مهم ترین مشکلات اقتصادی کنونی آذربایجان محسوب می‌شود. عدم تکمیل راه آهن مراغه – ارومیه، تبریز – میانه، عدم تکمیل و استاندارد سازی جاده‌های موصلاتی بین تبریز و دیگر شهرها مانند جاده تبریز– اهر، تبریز – ارومیه، از جمله مهم‌ترین دلایلی است که اقتصاد آذربایجان را در بنبست پیشرفت قرار داده و عزمی جدی برای حل آن نیاز است. با تمامی این اوصاف گرچه چنین رویدادهایی می‌تواند برای تبریز بسیار مفید باشد و مشکلات آن را به مسائل ملی تبدیل کرده و موجبات حل و فصل آن را فراهم آورد، اما نمی‌توان تا زمان حل این مشکلات، با چنین نمایشاتی، معضلات اساسی تبریز را فراموش کرد، معضلاتی که هر روز رنگ جدیدی به خود می‌گیرد و ابعاد پیچیدگی‌هایش بیشتر و بیشتر می‌شود. در این یادداشت سعی کردم خلاصه‌ای از مهم‌ترین مشکلات این کلان شهر را بیان کنم. امید است تا در آینده‌ای نزدیک شهر و ندان آن شاهد رفاه و آرامش مطلوبی باشند و در ادامه بتوانیم میزانی خوبی از مهمنان و مسافران تبریز به عمل آوریم و مسئولین استان آذربایجان با تمامی تلاش خود فرصت‌های پیش آمده کنونی را مغتمم شمارند و از آن برای رفع عقب ماندگی‌ها و کم کاری‌های گذشته بهره گیرند و تبریز ۲۰۱۸ فقط اینزاری برای تبلیغات رسانه‌ای برخی از افراد و یا جریان‌های سیاسی قرار نگیرد و موجب عمران و آبادانی هر چه بیشتر تبریز و آذربایجان و هم چنین ایران عزیzman باشد.

حنیف شفاعتی

منابع:

- وبسایت زیر ساخت
www.zirsakht.net/content/tarbiat-2018/
- خبرگزاری فارس
www.farsnews.com/news/13941022000555/
- شبکه اطلاع رسانی راه دانا
www.dana.ir/news/1148462.html/
- خانه ملت، خبرگزاری مجلس شورای اسلامی
www.icanal.ir/Fa/News/317257/



- معاونت شهرسازی و معماری تبریز
www.tshs.tabriz.ir/News/206/
- خبرگزاری تسنیم
www.tasnimnews.com/fa/news/1396/10/05/1611896/
- ایستا
www.tabriz.isna.ir/Default.aspx?NSID=5&SSLID=46&NID=37373
www.isna.ir/photo/96092513992/
www.isna.ir/news/96100301202/
- تابناک
www.tabnak.ir/fa/news/755872/
- اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان آذربایجان شرقی
www.tabrizplir/Portal/home/?215411/



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library